

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»
آرشیفات
حضرت علامه آية الله الحاج سيد محمد حسين طهرانی قدس الله نفسه الزكية

مشهد مقدس، صندوق پستی: ۳۵۵۹ - ۹۱۳۷۷

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (فارسی): www.maarefislam.ir

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (عربی): www.maarefislam.org

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (انگلیسی): www.islamknowledge.org

پایگاه اینترنتی مکتوبات خطی مؤلف: www.maarefislam.net

پست الکترونیکی: info@maarefislam.com

هُوَ الْعَلِيمُ

مِوَاعِظُ
اخْلَاقِ تَعَالٰی
(۱)



در کیفیت سیر و سلوک اُولی الألباب

حضرت آیت الله
حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی

حسینی طهرانی، سید محمدصادق، ۱۳۷۳ - ه.ق.
گُلشنِ اُحباب در کیفیتِ سیروسلوکِ اُولی الألباب / سید محمدصادق حسینی طهرانی. -
مشهد: نور ملکوت قرآن، ۱۴۴۱ ه.ق.

ج. ...

کتابنامه.

۱. عرفان. ۲. اخلاق عرفانی. ۳. آداب طریقت. ۴. خودسازی (اسلام).
۵. خدا و انسان (اسلام). ۶. تصوّف. الف. حسینی طهرانی، سید محمدصادق،
۱۳۷۳ - ه.ق. ب. عنوان. ج. فروست: مواظظ اخلاقی، عرفانی.

۲۹۷/۶۳۲

BP۲۵۰/۹

شابک با جلد سلفون (جلد ۱) ۰ - ۲۵ - ۷۲۷۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - 978 - 964 - 7270 - 25 - 0
شابک با جلد معمولی (جلد ۱) ۳ - ۲۴ - ۷۲۷۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - 978 - 964 - 7270 - 24 - 3
شابک با جلد سلفون (دوره) ۸ - ۱۶ - ۷۲۷۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - 978 - 964 - 7270 - 16 - 8
شابک با جلد معمولی (دوره) ۰ - ۱۲ - ۷۲۷۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - 978 - 964 - 7270 - 12 - 0

گُلشنِ اُحباب در کیفیتِ سیروسلوکِ اُولی الألباب جلد اوّل

حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی

طبع اوّل: ذوالحجّة الحرام ۱۴۴۱ هجری قمری

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ، صحافی: دَقّت

ناشر: انتشارات نورملکوت قرآن، مشهد مقدّس، صندوق پستی ۳۵۵۹ - ۹۱۳۷۵

تلفن ۰۵۱ - ۳۵۵۹۲۱۲۵

این کتاب تحت اِشراف «مؤسّسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»
از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
به طبع رسیده و کُلّیّه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسّسه می باشد.

Email: info@maarefislam.com

فهرست

فهرست اجمالی مطالب و موضوعات
گلشن اُحباب (۱)

صفحه	عنوان
۴۳	مقدمه.....
	مجلس اوّل: توصیه‌هائی به سالکین راه خدا: ذکر، غنا و موسیقی، ظاهر و باطن، عدم امتیاز بین رفقا، شؤون طلبگی، تحصیل اجتهاد..... ۵۱
۷۹	مجلس دوّم: قبض و بسط سلوکی (۱).....
۹۵	مجلس سوّم: قبض و بسط سلوکی (۲).....
۱۱۵	مجلس چهارم: قبض و بسط سلوکی (۳).....
۱۳۳	مجلس پنجم: قبض و بسط سلوکی (۴).....
۱۵۵	مجلس ششم: احتیاط در دین و تواضع.....
۱۶۹	مجلس هفتم: احتیاط در غذای جسم و روح.....
۱۸۷	مجلس هشتم: تحفه خاصّ اولیاء الهی.....
۱۹۷	مجلس نهم: تبعیت از روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شرائط اجتهاد.....
۲۰۹	مجلس دهم: افتراء به اهل توحید و عرفان.....
۲۲۳	مجلس یازدهم: حقانیت فعل ولیّ خدا (۱).....
۲۳۹	مجلس دوازدهم: حقانیت فعل ولیّ خدا (۲).....

فهرست تفصیلی مطالب و موضوعات گلشن اُحباب (۱)

صفحه	عنوان
	مقدمه
	از صفحه ۴۳ تا صفحه ۴۸
	شامل مطالب:
۴۳	لزوم اطلاع بر نحوه سیر و لوازم مورد نیاز سفر إلى الله
۴۳	غفلت، باعث کندی یا توقف سیر می شود
۴۳	جلوگیری از نقصان محبت پروردگار، با مراقبه دائمی
۴۴	پشیمانی اهل بهشت بر لحظات غفلت از یاد و توجه به پروردگار
۴۴	«یا عیسی! تَبَقِّظْ فِی سَاعَاتِ الْغَفْلَةِ»
۴۴	دستور قرآن و روایات به استفاده از موعظه و یادآوری
۴۴	«دلت را با موعظه زنده گردان!»
۴۴	نیاز به موعظه حتی در مراحل انتهائی و بعد از رسیدن به مقصد
۴۵	خداوند پیامبران و اولیاء خود را نیز موعظه نموده است
۴۵	روایت معراجیه و مواعظ خداوند به حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام
۴۵	اصل تکرار موعظه و یادآوری
۴۵	فرمایش مرحوم علامه (ره) درباره علاقه ایشان به گوش دادن موعظه
	تأکید ائمه طاهرین علیهم السلام و اولیاء الهی بر شرکت در مجالس ذکر
۴۵	و یاد خدا

- ۴۵ وصیت امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام: «وَعَلَيْكَ بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ»
- ۴۶ روایت رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره تفرج در مجالس ذکر
- ۴۶ دورنمایی از مطالب کتاب
- بیان نکات عرفانی، اخلاقی و برخی مباحث اعتقادی، فقهی و تاریخی،
- ۴۶ در جلسات انس و ذکر
- ۴۶ اجمالی از محتوای مطرح شده در کتاب
- ۴۷ بیان نکات و موضوعات مهم سلوک إلى الله
- ۴۷ کیفیت تدوین و نگارش کتاب
- ۴۷ «ای باد اگر به گلشن أحباب بگذری، زنهار عرضه ده بر جانان پیام ما»
- ۴۸ وجه نام گذاری کتاب
- ۴۸ قطع تعلقات عالم کثرت، با مطالعه مواعظ و اندرزهای الهی

مجلس اول: توصیه‌هایی به سالکین راه خدا

از صفحه ۵۱ تا صفحه ۷۵

شامل مطالب:

- ۵۱ مطلب اول: مسأله ذکر
- ۵۱ در تمام احوال و شرائط، ذکر باید گفته شود
- ۵۱ وقت اصلی اذکار عمومی، بین الطلوعین است
- ۵۲ اهل بیت علیهم السلام بعد از نماز صبح مشغول ذکر و تعقیب می شدند
- ۵۲ دو روایت در فضیلت ذکر و قرائت قرآن در بین الطلوعین
- ۵۳ انجام اذکار در ابتدای صبح
- در صورتی که نمی تواند بین الطلوعین ذکر بگوید، قبل از اذان صبح یا در
- ۵۳ طول روز بگوید
- ۵۳ انجام قرائت قرآن در بین الطلوعین، یا قبل از ذکر یا بعد از ذکر

۵۳	روایات وارده در انجام ذکر و قرائت قرآن بعد از نماز صبح (ت)*
۵۴	اهتمام اُکید به گفتن ذکر
۵۴	ذکر غذای روح است
۵۴	کسی که ذکر را ترک نماید توقّف می‌کند و بعداً حسرت می‌خورد
۵۵	نباید گفتن ذکر را به بعد، موکول کرد؛ موانع همیشه وجود دارد
۵۵	مرحوم حدّاد (ره): «به هر نحوی شده باید ذکر را گفت»
۵۵	علاوه بر توجّه قلبی، ذکر لسانی هم اهمّیت دارد
۵۵	با ذکر لسانی، عالم ظاهر را هم باید منوّر کرد
۵۵	نباید به واسطه حال نداشتن، ذکر را ترک نمود
۵۶	ترک ذکر، باعث حسرت می‌شود
۵۶	حسرت برخی از افراد، بعد از فوت مرحوم علامه (ره)
۵۶	همیشه مقتضی موجود و مانع مفقود نیست
۵۶	مطلب دوّم: حکم غنا و موسیقی
۵۶	صدای خوش یکی از مواهب الهیه است
۵۶	شنیدن صدای خوش زن نامحرم حرام است
۵۷	ملاک غنای حرام
۵۷	هیچ اشکالی در حرمت موسیقی نیست
۵۷	نهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم از نی و طبل
۵۷	آلات موسیقی مالیت ندارد و خرید و فروش آنها جائز نیست
۵۸	تحریم انواع مختلف موسیقی در زمان ائمّه علیهم السّلام
۵۸	باطل بودن غنا در روایت امام باقر علیه السّلام
۵۹	تجویز استفاده از «دف» در خصوص عروسی

*. حرف «ت» علامت تعلیقه است.

- ۵۹ فقهای که قائل به حرمت مطلق موسیقی هستند (ت)
- حرمت موسیقی غیر از دف زدن در عروسی و ولیمه ختنه اطفال، مسلم
- ۶۰ و اجتماعی است
- ۶۰ تسری جواز موسیقی، به انواع دیگر موسیقی و به غیر عروسی صحیح نیست
- ۶۰ علت ذکر روایات ناهیه از استعمال آلات موسیقی در کتاب دعائم الاسلام
- ۶۱ استدلال برخی از افراد در روزنامه بر حلیت مطلق موسیقی
- ۶۱ خداوند برای حلیت صدای خوش حدودی قرار داده است
- ۶۱ سؤال از مرحوم علامه (ره) درباره موسیقی ای که باعث ازدیاد عشق خدا می شود
- مرحوم علامه (ره): شارع مقدس از ازدیاد عشق الهی از طریق موسیقی
- ۶۲ نهی فرموده است
- ۶۲ فرمایش مرحوم علامه (ره) در کتاب ولایت فقیه درباره موسیقی (ت)
- ۶۲ راه خدا را باید از طرق حلال پیمود
- ۶۳ شکی در حرمت موسیقی و تغنی لهوی نیست
- ۶۳ فرق غنا و موسیقی
- ۶۳ تغنی غیر لهوی مثل تغنی به قرآن اشکال ندارد
- ۶۳ قرآن باید با صدای خوب و حزین خوانده شود
- ۶۴ اثرات صدای خوش، در بیان مرحوم علامه (ت)
- ۶۴ گوش دادن به موسیقی با سلوک راه خدا جمع نمی شود
- ۶۴ مطلب سوم: خلط بین ظاهر و باطن
- ۶۴ شکی در وجود ظاهر و باطن نیست
- ۶۴ آیا وجود باطن، مانع از اعتبار ظاهر می شود؟
- ۶۵ ظاهر کلام، مرآت باطن و حجّت است
- ۶۵ حجّیت ظواهر، از مسلمّات است
- ۶۵ حجّیت اقرار، از باب حجّیت ظواهر است

- ۶۶ انحراف برخی از اهل سلوک در عمل ننمودن به ظواهر
- ۶۶ مراعات دقیق ظواهر، انسان را به باطن می‌رساند
- ۶۶ سرایت دادن احکام از موردی به مورد دیگر، طبق ذوق و سلیقه، صحیح نیست
- ۶۷ مرحوم علامه (ره): رفقای طلبه تمام اوقات خود را صرف علم و درس نمایند
- مؤاخذه شدید مرحوم علامه (ره) از اینکه طلاب به کارهای غیردرسی
- ۶۷ مشغول شوند
- ۶۷ سالک باید در برابر دستورات استاد، تسلیم باشد
- ۶۸ تشخیص باطن کلام اولیاء خدا مشکل است
- ۶۸ نباید دنبال باطنی برویم که دلیلی بر آن نیست
- ۶۸ این نوع دنبال باطن رفتن، محصول هوای نفس است
- ۶۸ **مطلب چهارم: امتیازداشتن رفقا بر یکدیگر**
- ۶۸ سالکین راه خدا، مانند دانه‌های تسبیح هستند
- ۶۹ لزوم احترام به تمامی سالکین راه خدا
- ۶۹ نباید پشت سر هیچ مؤمنی صحبت نمود
- ۶۹ **مطلب پنجم: رعایت شؤون طلبگی**
- ۶۹ موی طلبه باید کوتاه باشد
- ۶۹ زی طلبه با غیرطلبه فرق می‌کند
- ۷۰ پوشیدن لباس بلند برای برخی از افراد غیرطلبه، غیرمتعارف است
- ۷۰ مرحوم علامه (ره) برای ما ساعت جیبی می‌گرفتند نه ساعت مچی
- ۷۰ لباس طلبه باید تمیز و مرتب باشد
- ۷۰ طلبه باید باعزت باشد
- ۷۱ شانه کردن محاسن و نگاه در آینه
- ۷۱ نباید طوری لباس پوشید و رفتار کرد که باعث آبروریزی حوزه شود
- ۷۱ طلبه به خاطر خدا و امام زمان علیه‌السلام، باید خیلی از محرومیت‌ها را تحمل کند

۷۲	مطلب ششم: اهتمام به تحصیل علم
۷۲	تأکید مرحوم قاضی، مرحوم حدّاد و مرحوم علامه (ره) بر درس طلاب
۷۲	سفارشات مرحوم حدّاد (ره) به مؤلّف بعد از عمامه گذاری
۷۲	ارزش عالم عامل، از دنیا و آخرت بیشتر است
۷۳	لزوم استفاده طلاب از ایام جوانی در درس خواندن
۷۳	احتیاج جامعه به اسلام شناس آشنای با عرفان و توحید
۷۴	ثمرات وجودی عالم مجتهد
۷۴	ایجاد تحوّل در جامعه با تألیف و انتشار «دوره علوم و معارف اسلام»
۷۴	مردم مطالب حق را قبول می کنند
۷۵	لزوم استفاده حدّ اکثری از اوقات برای رسیدن به اجتهاد
۷۵	طلاب با دو بال علم و عمل به نهایت ایمان و یقین برسند
۷۵	دعا برای به ثمر نشستن زحمات مرحوم علامه (ره)

مجلس دوّم: قبض و بسط سلوکی (۱)

از صفحه ۷۹ تا صفحه ۹۲

شامل مطالب:

۷۹	معنای قبض و بسط
۷۹	لزوم قبض و بسط در سلوک إلى الله
۷۹	«إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَّةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا»
۸۰	قبض و بسط باید در حدّ اعتدال باشد
۸۰	عوامل قبض و بسط
۸۰	عقوق والدین
۸۰	عاق والدین بوی بهشت را استشمام نمی کند
۸۱	قبض عاق والدین، از قبض کافر غیر معاند بیشتر است

- ۸۱ حکایتی از مرحوم علامه (ره)
- ۸۱ گفتار مرحوم علامه (ره) به راننده تاکسی که با پدر و مادر خود قطع ارتباط نموده بود
- ۸۲ امام هادی علیه السلام: عقوق والدین باعث کمی مال و ذلت در دنیا می شود
- ۸۲ عقوبت عقوق والدین در همین دنیا
- ۸۲ راه سالکی که پدر و مادر از او ناراحت هستند، بسته است
- ۸۲ **رنجاندن دیگران**
- ۸۲ اگر انسان حرفی بزند که رفیق برنجد، موجب قبض می شود
- ۸۳ مرد نباید با سخن خود عیالش را برنجانند
- ۸۳ طبق قرآن و سنت، مرد زمامدار خانه است
- ۸۳ مرد، حق زخم زبان زدن به زن خود را ندارد
- ۸۳ مرد باید در خانه، حسن خلق و رفتار نیکو داشته باشد
- ۸۴ «وَ عَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»
- ۸۴ لزوم مراعات مسائل شرعی در زندگی
- ۸۴ گرفتگی نفس به واسطه دل شکستن
- ۸۴ **قبض حاصل از موسیقی**
- ۸۴ قرآن خواندن موجب بسط، و ساز و آواز موجب قبض می شود
- به وجود آمدن نشاط هنگام عبور از کنار مسجد و ایجاد قبض هنگام عبور
- ۸۴ از کنار سینما
- ۸۵ در زمان سابق اهل گناه به سینما می رفتند و موسیقی پخش می شد
- ۸۵ **نورائیت مساجد**
- ۸۵ مساجد در نورائیت با هم فرق دارند
- ۸۵ گرفته شدن روح مسجد به واسطه انجام امور خلاف شرع در آن
- ۸۵ مرحوم حدّاد (ره) از نورائیت مسجد قائم تعریف نمودند
- ۸۵ علل نورانی بودن مسجد قائم

- ۸۶ اخلاص مرحوم علامه (ره) در اقامه نماز در مسجد قائم
- ۸۶ قبض حاصل از معصیت
- ۸۶ طاعت و اخلاص باعث بسط و نورانیت می شود
- ۸۶ معاصی موجب قبض و گرفتگی می شوند
- ۸۶ آثار گناه طبق فرمایش امام سجّاد علیه السّلام
- ۸۶ خداوند بسیاری از گناهان را می بخشد
- ۸۷ گناه ظلم است
- ۸۷ کلام امام علیه السّلام به مریض بعد از خوب شدن: «پاک شدن از گناه گوارایت باد!»
- ۸۷ عوامل برطرف شدن قبض
- ۸۷ اگر علّت قبض معلوم نباشد، سالک باید چکار کند؟
- ۸۸ سه توصیه مرحوم علامه (ره) برای برطرف شدن قبض:
- ۸۸ قرائت قرآن، صله ارحام، زیارت اهل قبور
- ۸۸ تأثیر صلوات و توسّل و زیارت معصومین علیهم السّلام برای رفع قبض
- ۸۸ افرادی را که خدا دوست دارد، قبض و بسط بیشتری برای آنها قرار می دهد
- ۸۸ مراقبه شدید
- ۸۸ سالک باید در مراقبه شدید باشد و به دستورات عمل کند
- ۸۸ «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ»
- ۸۹ طوری زندگی کن که هیچ کس خاطره بدی از تو نداشته باشد
- ۸۹ حقوق والدین
- ۸۹ سفارش مرحوم علامه (ره) به شخصی که پدر او از دنیا رفته و از او راضی نبود
- ۸۹ عاقّ والدین باخیرات برای والدین مرحوم خود، می تواند آنها را راضی نماید
- ۹۰ ارواح مؤمنین به اهل خود در دنیا سر می زنند
- ۹۰ فرزندان که به خاطر ارث دعوا می کنند ممکن است عاق شوند
- ۹۰ دل بسته نبودن به مال دنیا

- ۹۱ مرحوم علامه (ره): بعضی از سالکین از پول نمی‌توانند بگذرند
- ۹۱ تا کسی از مال نگذرد، به مقصود نخواهد رسید
- ۹۱ مؤمن نباید به مال دنیا دل بسته باشد
- ۹۱ نهی مرحوم علامه (ره) از گرفتن خمس از بعضی افراد
- ۹۱ سالکی که از مال نمی‌تواند بگذرد، چگونه می‌تواند هستی خود را بدهد؟
- ۹۱ خداوند به خاطر سخاوت سامری، از حکم کشتن او صرف‌نظر کرد
- ۹۲ امر سلوک، امر دقیقی است
- ۹۲ لزوم مراقبه در تمام احوال

مجلس سوّم: قبض و بسط سلوکی (۲)

از صفحه ۹۵ تا صفحه ۱۱۱

شامل مطالب:

- ۹۵ معنای قبض و بسط
- ۹۵ گاهی علت قبض و بسط معلوم نیست
- ۹۵ گاهی قبض و بسط ناشی از عمل انسان است
- ۹۶ کمترین اثر ظلم، گرفتگی و قبض است
- ۹۶ قبض حاصل از ظلم به عیال، با راضی شدن او از بین می‌رود
- ۹۶ راضی نبودن پدر و مادر باعث قبض برای فرزند می‌شود
- ۹۶ عوامل برطرف شدن قبض در توصیه‌های مرحوم علامه (ره):
- ۹۶ اوّل: صلة ارحام
- ۹۶ صلة و ارتباط با ارحام موجب بسط می‌شود
- ۹۶ محبت به مخدّرات از ارحام، خیلی نافع است
- ۹۶ نیکی به پدر و مادر کفّاره گناهان است
- ۹۷ روایت امام صادق علیه‌السلام در بیان کفّاره کشتن دختر

- ۹۷ توبه از گناهان با نیکی به پدر و مادر
- ۹۸ **دوم: قرائت قرآن**
- ۹۸ قرآن موجب شفای دردهای ظاهری و باطنی است
- ۹۹ روایات فراوان درباره شفا بخش بودن قرآن
- ۹۹ «و اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ»
- ۹۹ **سوم: زیارت اهل قبور**
- ۹۹ زیارت اهل قبور موجب عبرت و شادی دل مؤمن از دنیا رفته می شود
- ۹۹ روایت امام صادق علیه السلام در شاد شدن و انس گرفتن اموات
- ۱۰۰ دعای هنگام زیارت اهل قبور
- ۱۰۰ **عوامل دیگر رفع قبض**
- فرستادن صلوات، زیارت مشاهد مشرفه، بکاء بر مصائب اهل بیت
- ۱۰۰ علیهم السلام و شاد کردن دل مؤمن
- ۱۰۰ **آثار عجیب ذکر صلوات در حل مشکلات**
- ۱۰۱ روایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آثار صلوات
- ۱۰۱ مغفرت ذنوب و قضاء حوائج، از آثار مهم زیارت اهل بیت علیهم السلام است
- ۱۰۲ **برآوردن حاجت مؤمن**
- ۱۰۲ رفع مشکل از مؤمن، گرفتگی های دنیوی و اخروی را برطرف می کند
- ۱۰۲ رفع موانع طریق و باز شدن دربهای آسمان
- ۱۰۳ قضاء حوائج مؤمنین، کفاره گناهان بزرگ است
- ۱۰۳ **رضایت والدین**
- ۱۰۳ نارضایتی والدین باعث بسته شدن راه آسمان و راه معاش دنیوی می شود
- ۱۰۳ عاق والدین بوی بهشت را استشمام نمی کند
- ۱۰۴ کسی که ازدواج نکند، به کمال مطلق نخواهد رسید
- ۱۰۴ ازدواج نکردن مرحوم حکیم هیدجی و شیخ مرتضی طالقانی

- ۱۰۴ هر طاعت و معصیتی اثری مخصوص خود دارد
- ۱۰۴ اثر گرفتگی دل مادر و پدر، چه حق باشد و چه ناحق
- ۱۰۴ رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلَّم: «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَيِّكَ»
- ۱۰۵ حکایت دو سالکی که در کارهای استاد «إِنْ قُلْتَ» داشتند
- ۱۰۵ نباید به مقداری از احکام قرآن ایمان آورد و مقداری را رها نمود
- ۱۰۶ طرد سالک متمرّدی که مادر از او ناراضی بود
- ۱۰۶ معلّق ماندن سالک متمرّدی که نهایت محبّت را نسبت به پدر و مادرش داشت
- ۱۰۷ لزوم اطاعت از اوامر پدر و مادر در غیر معصیت خداوند، ولو غیر منطقی باشد
- ۱۰۷ گرفتگی دل پدر و مادر کافر نیز باعث قبض فرزند می شود
- ۱۰۷ کسانی که پدر و مادرشان در قید حیات هستند تا می توانند به آنها خدمت کنند
- ۱۰۷ خدمت به پدر و مادر باعث بسط و باز شدن راه انسان به سوی خدا می شود
- ۱۰۸ **اهمّیت و ارزش رفیق**
- ۱۰۸ اهمّیت خدمت به خواهر و برادر و سایر أرحام
- ۱۰۸ رفیق، کمتر از أرحام نیست
- ۱۰۸ رفیقی که در راه خدا است، حقیقۀ رَحِم انسان محسوب می شود
- ۱۰۸ رَحِمی که حق را انکار کند، رحم نیست
- ۱۰۸ «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»
- مرحوم علامه (ره): اگر کسی رفقای ما را قبول ندارد، ما را هم نباید قبول داشته باشد
- ۱۰۹ به رفیق، اشتباه کارش را باید تذکّر داد نه اینکه او را طرد نمود
- ۱۱۰ شاد نمودن دل رفیق، باعث بسط می شود
- ۱۱۰ رفقا بایستی هرچه بیشتر با هم گرم باشند
- ۱۱۰ ببینید دل پدر و مادر به چه چیز خوش می شود، همان کار را انجام دهید
- ۱۱۰ زیارت پدر و مادر از نعمت های بزرگ خداوند است

- با نماز، قرآن و صدقه، پدر و مادری که از دنیا رفته‌اند را می‌توان شاد نمود ۱۱۱
ممکن است انسان در زمان ممات پدر و مادر عاق شود ۱۱۱

مجلس چهارم: قبض و بسط سلوکی (۳)

از صفحه ۱۱۵ تا صفحه ۱۳۰

شامل مطالب:

- ۱۱۵ قبض به معنای خستگی و کسالت روحی
۱۱۵ گرفتگی قلب و ریه در اثر آلودگی هوا
۱۱۶ گرفتگی روحی و گرفتگی جسمی
۱۱۶ قبض و بسط گاهی به دست خود انسان است و گاهی به خاطر امور غیر معلوم
۱۱۶ **عقوق والدین**
۱۱۶ اصل معنای «عقوق»
۱۱۷ تحصیل رضایت پدر و مادر، تنها راه برطرف شدن قبض حاصل از عقوق والدین
۱۱۷ بالاترین مرتبه عقوق، قتل پدر و مادر است
۱۱۷ «مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَفَّيَهُمَا»
۱۱۸ امام صادق علیه السلام: «أَذْنَى الْعُقُوقِ أَفٌّ»
۱۱۸ عقوق والدین، از معاصی کبیره است
۱۱۸ حرمت یا کراهت شدیدۀ عاق نمودن فرزند
۱۱۸ اثر سوء عاق نمودن فرزند، بر پدر و مادر
۱۱۹ اثر عقوق برای والدین کمتر از اثر آن برای فرزند است
۱۱۹ احتمال حرمت عاق نمودن فرزند صالح
۱۲۰ سفارش امام صادق علیه السلام به خیرات و صدقات برای پدر و مادر
۱۲۰ با برّ و نیکی پس از مرگ پدر و مادر، می‌توان از عقوق آنها خارج شد
۱۲۰ **عوامل دیگر قبض**

- ۱۲۰ دل شکستن باعث قبض می شود
- ۱۲۱ اگر کسی گناه کند، برای او قبض حاصل می گردد
- ۱۲۱ قبض حاصل از دروغ گفتن
- ۱۲۱ روایت: «بنده طعم ایمان را نمی چشد مگر اینکه دروغ جدی و شوخی را ترک کند»
- ۱۲۱ «و لَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكِ كَذِبَةٌ أَبَدًا»
- ۱۲۲ هرچه ظلم بیشتر باشد، قبض حاصل از آن شدیدتر است
- ۱۲۲ **قبض حاصل از وسواس**
- ۱۲۲ وسواس موجب قبض می شود
- ۱۲۲ مرحوم آیه الله انصاری (ره): أعمال شخص وسواسی باطل است
- ۱۲۲ أفعال وسواسی به امر شیطان انجام می شود
- ۱۲۳ بیان علامه مجلسی (ره) در ذیل روایت: «وَهُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ» (ت)
- ۱۲۳ نحوه وضو گرفتن شخص وسواسی
- ۱۲۴ «الْوُضوءُ مُدٌّ وَ الْغَسْلُ صَاعٌ»
- ۱۲۴ نصف لیوان آب برای وضوء کافی است
- ۱۲۴ با یک آفتابه آب می توان غسل نمود
- افرادى که بیش از حد، در وضو و غسل آب مصرف می کنند، خلاف سنت
- ۱۲۴ عمل می نمایند
- ۱۲۵ وسواس مریضی است، وقتی بیاید به همه جا سرایت می کند
- ۱۲۵ عملکرد امام صادق علیه السلام برای پرهیز از یقین نمودن به نجاست
- ۱۲۶ روایت أمير المؤمنين علیه السلام در عدم اعتناء به نجاست احتمالی
- ۱۲۶ فرمایش مرحوم علامه (ره) به شخص وسواسی
- ۱۲۶ گفتار یکی از مراجع به یکی از مقلدین خود: بدون نیت غسل کن!
- ۱۲۷ شیطان هرکسی را به مقتضای حالش فریب می دهد
- ۱۲۷ حکایتی از مرحوم مجتهدی درباره نحوه تکبیرة الاحرام گفتن شخص وسواسی

- ۱۲۷ مرحوم آیه‌الله انصاری (ره): وسواس حرام است
- ۱۲۸ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «من به شریعتی آسان و راحت مبعوث شدم»
- ۱۲۸ در امر طهارت و نجاست، باید طبق سنت معصومین علیهم‌السلام رفتار نمود
- ۱۲۸ **قبض حاصل از گناه**
- ۱۲۸ گناه موجب قبض می‌شود
- ۱۲۸ سؤال شخصی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در علت محرومیت از نماز شب
- ۱۲۸ «أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ»
- ۱۲۹ لزوم مراقبه شدید
- ۱۲۹ فهرستی از اموری که باعث بسط می‌شود

مجلس پنجم: قبض و بسط سلوکی (۴)

از صفحه ۱۳۳ تا صفحه ۱۵۱

شامل مطالب:

- ۱۳۳ **قبض و بسط اختیاری**
- ۱۳۳ برخی از قبضهائی که به دست خود انسان است
- ۱۳۴ کسی که از یاد خدا اعراض کند، زندگی او توأم با سختی و تاریکی است
- ۱۳۴ آثار قبض و وقوع در ظلمت
- ۱۳۵ کسی که خدا را فراموش کند، مورد فراموشی قرار می‌گیرد
- ۱۳۵ قبض و بسط مسأله‌ای نسبی است
- ۱۳۵ هرچه انسان به عالم تجرّد نزدیک‌تر شود، زودتر احساس قبض می‌کند
- ۱۳۵ برای سالکین راه‌رفته، نفس غفلت از پروردگار باعث قبض می‌شود
- ۱۳۶ **قبض و بسط غیر اختیاری**
- ۱۳۶ گاهی قبض و بسط در اثر اعمال بندگان نیست
- ۱۳۶ سالک برای رسیدن به کمال، به حال قبض و بسط نیاز دارد

- ۱۳۶ بسطِ تنها و قبضِ تنها، برای سالک مطلوب نیست
- ۱۳۶ مؤمن باید بر حال قبض، صبر نماید
- ۱۳۷ مواعظ خداوند به حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام
- ۱۳۷ «ای عیسی! بر بلا صبور باش!»
- ۱۳۷ معنای مسرور شدن خداوند
- ۱۳۷ «ای عیسی! یاد من را با زبانت نگهدار!»
- ۱۳۸ انسان مؤمن اگر ذکر خدا نگوید، نفس او ضایع می شود
- ۱۳۸ راه احیاء ذکر
- ۱۳۸ دل سالک راه خدا باید مملوّ از محبّت پروردگار باشد
- ۱۳۸ «ای عیسی! در ساعتی که همه در غفلتند، تو بیدار باش!»
- ۱۳۸ طلب معاش امری مطلوب است، اگر طبق موازین شرع باشد
- ۱۳۹ طالب روزی، باید در همه حالات به یاد خدا باشد
- ۱۴۰ بیداری دل، متوقف بر بیداری چشم در نیمه های شب است
- ۱۴۰ لزوم فراهم نمودن مقدمات بیداری شب
- ۱۴۰ اگر کسی خدا را می خواهد، باید کار کند
- ۱۴۰ «ای عیسی! هم به من میل داشته باش و هم از من خوف داشته باش!»
- ۱۴۱ حبّ دنیا و شهوات، با خشیتِ الهی از دل بیرون می رود
- ۱۴۱ «ای عیسی! به حال خودت گریه کن!»
- ۱۴۱ مخاطبه خداوند با مولودی که ذره ای کدورت در قلب او نیست
- ۱۴۲ «ای عیسی! با مردم با نرمی صحبت کن!»
- ۱۴۲ افشاء سلام از علائم مؤمن است
- ۱۴۲ زمانی که چشمهای خوبان در خواب است، بیدار باش!
- ۱۴۳ هرگاه اهل بطالت می خندند چشمهای تو اشکبار باشد
- ۱۴۳ سفارش به خشوع و صبر

- ۱۴۳ **سختی‌های سلوک**
- ۱۴۳ در راه سلوک، نان و حلوا پخش نمی‌کنند!
- ۱۴۴ «وَأَعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَهُ كُتُودًا»
- ۱۴۴ مؤمن باید کمر خود را محکم ببندد و به‌سوی خدا حرکت کند
- رسول اکرم و امیرالمؤمنین علیهما السلام همه را به خدا دعوت می‌کردند،
- ۱۴۴ نه به خود
- ۱۴۴ برخی از دروایش مردم را به خود دعوت می‌کنند، نه به خدا
- ۱۴۵ **باید تهذیب نفس نمود، نه تقویت نفس**
- ۱۴۵ «سلوک» یعنی ترک حظوظ و قیود، نه جمع قیود
- ۱۴۵ بیان اهمّیت تهذیب نفس در سورة شمس، بعد از یازده قسم
- ۱۴۶ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»
- ۱۴۶ در راه خدا، باید شخصیت را زیر پا لِه نمود
- ۱۴۷ مرام مرحوم علامه (ره) چله گرفتن و ترک زن و فرزند نبود
- ۱۴۷ انجام عبادتها برای برخی از افراد، التذاذ نفس است
- ۱۴۷ مرحوم علامه (ره) به هرکسی مطابق ظرفیت او دستور می‌دادند
- ۱۴۸ تحمیل کردن نظر به اولیاء خدا ضرر دارد
- ۱۴۸ مراد از حظوظ نفس
- ۱۴۸ **تسلیم و اطاعت**
- ۱۴۸ لزوم اطاعت محضه در برابر اوامر امام علیه السلام
- ۱۴۸ جریان رفتن هارون مکی خدمت امام صادق علیه السلام و نشستن در تنور
- ۱۴۹ انسان در راه خدا باید تسلیم باشد
- ۱۴۹ **بیداری شب**
- ۱۴۹ تأکید اولیاء خدا بر بیداری شب، به‌خاطر ثمره آن است
- ۱۴۹ مرحوم قاضی (ره): کسی که شب بیدار نمی‌شود، امید رسیدن به خدا نداشته باشد ۱۴۹

- ۱۴۹ کسی که بیداری شب ندارد، هیچ ندارد
- ۱۴۹ «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا...»
- ۱۵۰ برای بیداری شب باید مراقبه خود را قوی نمود
- ۱۵۰ دو نکته
- ۱۵۰ تذکر به رفقائی که سر قبر مرحوم علامه (ره) می روند
- ۱۵۱ حق زائران حضرت امام رضا علیه السلام مقدم است
- ۱۵۱ اقامه نماز در حرم، در جائی باشد که مزاحمت برای دیگران نباشد
- ۱۵۱ انسان باید ساعات غفلت خود را به ساعات حضور تبدیل کند

مجلس ششم: احتیاط در دین و تواضع

از صفحه ۱۵۵ تا صفحه ۱۶۶

شامل مطالب:

- ۱۵۵ احتیاط در دین
- ۱۵۵ لزوم ترک مأكولات و مشروبات شبهه ناک
- ۱۵۵ «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»
- ۱۵۶ سفارش امام کاظم علیه السلام به احتیاط در امر دین
- ۱۵۶ لزوم صبر تا ذهاب حمرة مشرقیه، برای یقین به غروب
- ۱۵۷ در موضوعات مستنبطه، نمی توان به براءت تمسک نمود
- ۱۵۷ حرمت کوکاکولا
- ۱۵۷ وجود الکحل در نوشابه های کوکاکولا
- ۱۵۷ الکحل هرچقدر هم باشد نجس است
- ۱۵۷ احتمال وجود الکحل هم کافی است تا اجتناب از کوکاکولا لازم باشد
- ۱۵۷ در شبهات موضوعیه کلیه باید احراز حلیت نمود
- ۱۵۷ «عرف عام» راهی برای تشخیص موضوعات مستنبطه ندارد

- ۱۵۸ آثار وضعی که مترتب بر خوردن کوکاکولا می شود
- ۱۵۸ مشروبات صنعتی ضرر دارد
- ۱۵۸ گفتار یکی از مهندسين درباره مایع اصلی نوشابه ها
- ۱۵۹ **تواضع**
- ۱۵۹ تا وقتی یک ذره اُنانیت در سالک هست، محال است به حقیقت برسد
- ۱۵۹ بهترین افراد کسی است که خودش را از همه پست تر ببیند
- ۱۶۰ سالکی که خود را از دیگران بالاتر ببیند، از درجه اعتبار ساقط است
- حکایت صحبت نمودن پیرزنی در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۶۰ و تواضع آن حضرت
- فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مردی که با دیدن پیامبر شروع به
- ۱۶۱ لرزیدن کرد
- ۱۶۱ امام رضا علیه السلام با غلامان خود غذا می خوردند
- ۱۶۱ هیچ کس فضلی بر دیگری ندارد، مگر به تقوی
- پیغام مرحوم علامه (ره) به یکی از افراد: شما خودت را یک سروگردن
- ۱۶۲ از دیگران بالاتر می بینی!
- ۱۶۲ رفقا مانند دانه های شانه بوده و کسی بر دیگری برتری ندارد
- ۱۶۲ «النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ إِلَّا قَلِيلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»
- ۱۶۳ ملاک رفعت و برتری فقط و فقط تقوی است
- ۱۶۳ حقیقت کبر و کبریائی برای خداوند است
- ۱۶۳ فضیلت ذکر یونسیه، به خاطر این است که انسان را دائماً پائین می آورد
- ۱۶۴ در نظر گرفتن عظمت خداوند در وقت گفتن: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ»
- ۱۶۴ توجه به ذلت و فقر خود در هنگام گفتن: «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»
- ۱۶۴ اگر نفسی برای خود اُنیّت قائل شود، به مطلوب نخواهد رسید
- ۱۶۴ پرهیز از غفلت

- ۱۶۴ غفلت، انسان را به زمین می‌زند
- ۱۶۵ «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا طَرَفَةَ عَيْنٍ»
- ۱۶۵ اگر انسان از نفس بگذرد، از تیررس شیطان دور می‌گردد
- ۱۶۵ لزوم توکل بر خدا، در همه احوال
- ۱۶۵ عظمت نعمت ولایت
- ۱۶۶ مرحوم علامه (ره) «اگر یکی از اولیاء الهی را ببینی مثل این است که همه را دیده‌ای»
- ۱۶۶ بنده نباید برای خود، موجودیتی قائل باشد

مجلس هفتم: احتیاط در غذای جسم و روح

از صفحه ۱۶۹ تا صفحه ۱۸۳

شامل مطالب:

- ۱۶۹ «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»
- ۱۶۹ احتیاط در امر غذا
- ۱۶۹ مطلوب بودن احتیاط در امر غذا
- ۱۶۹ عدم جریان اصل برائت در عناوین کلیه از مسائل مستحدثه
- ۱۷۰ محلّ جریان اصل برائت، شبهات موضوعیه جزئیّه است
- ۱۷۱ احتمال عقلانی وجود الکل در نوشابه‌ها، برای لزوم اجتناب کافی است
- ۱۷۱ گرچه از جهت فقهی اصل برائت جاری شود، باز احتیاط برای سالکین مطلوب است
- ۱۷۱ سالک راه خدا نباید هرکجا دعوت می‌شود، بپذیرد
- ۱۷۱ غذای شما را شخص مؤمن و متقی باید بخورد
- ۱۷۱ «لَا يَأْكُلْ طَعَامُكَ إِلَّا تَقِيٌّ»
- ۱۷۲ «لَا تَأْكُلْ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ»
- ۱۷۲ ملاک پرهیز از غذای فاسق، فسق فاسق است
- ۱۷۳ روح فسق، در غذا تأثیر می‌گذارد

- ۱۷۳ غذای خوبان، موجب برکت است
- ۱۷۳ آشپز مؤمن، در غذا تأثیر می‌گذارد
- ۱۷۳ لزوم اجتناب سالک از برخی غذاها، به جهت اثر وضعی آن
- ۱۷۳ ذکر خداوند باعث نورانیت در و دیوار مسجد می‌شود
- ۱۷۴ پختن غذا با کراهت و بی‌میلی، در غذا تأثیر می‌گذارد
- ۱۷۴ تأثیر فسق و تقوی بر گوارا یا ناگواربودن غذا
- ۱۷۵ سعی کنید از شخص مؤمن و متقی خرید کنید
- ۱۷۵ آثار وضعی خرید غذا از مکانهای شبهه‌ناک
- لزوم شرکت نکردن در مجالس شبهه‌ناک، مگر اینکه رفتن رجحان شرعی داشته باشد
- ۱۷۵
- ۱۷۵ **احتیاط در غذای روح**
- ۱۷۵ دلالت «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» بر لزوم احتیاط در غذاهای روحانی
- ۱۷۶ انسان در علمی که از دیگران می‌گیرد باید دقت و تأمل کند
- ۱۷۶ مرحوم ورشوچی از دوستان مرحوم علامه (ره) و بسیار وارسته بودند
- ۱۷۶ امام جماعتی که مطالب بی‌فائده مطالعه می‌کرد
- ۱۷۶ مرحوم ورشوچی (ره): مطالعه مطالب بی‌فائده وجه شرعی ندارد
- ۱۷۷ استدلال به آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ»
- ۱۷۷ انسان نباید به روح خود غذائی دهد که ضرر دارد
- ۱۷۷ **توکل و پرهیز از پیروی هوای نفس**
- ۱۷۷ مرحوم علامه (ره): راه سلوک، راه نقشه کشیدن نیست
- ۱۷۷ باید بر خدا توکل نمود تا خدا برای انسان نقشه بکشد
- ۱۷۸ سالک باید قلب خود را به خدا بسپارد
- ۱۷۸ «رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن»
- ۱۷۸ تشبیه مردمی که از هوای نفس متابعت می‌کنند، به «حمار طاحونه»

- ۱۷۸ مراد از «حمار طاحونه»
- ۱۷۹ انسانی که به دنبال هوای نفس است، مثل عنکبوت است
- ۱۷۹ خانه‌ای که روی هوا بنا شده، پست است
- ۱۷۹ انسانی که هوا داشته باشد، مانند فیل بادی است
- ۱۸۰ خدا سوزن می‌زند و باد نفس را می‌خواباند!
- ۱۸۰ نفس انسان در روز قیامت آرزو می‌کند که ای کاش بین او و عمل او فاصله می‌بود
- ۱۸۰ روز قیامت پرده‌ها کنار می‌رود و چشم، همه چیز را می‌بیند
- ۱۸۱ غذاهای مشکوک در نفس اثر می‌گذارد
- ۱۸۱ تأثیر مجالست
- ۱۸۱ مجالست با فاسق، روح اطاعت را از انسان می‌گیرد
- ۱۸۲ حکایتی از مرحوم آیه‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی
- ۱۸۲ انتشار بوی خوش از مرحوم گلپایگانی در وادی السلام
- ۱۸۲ ازین رفتن بوی خوش در اثر سلام و صحبت با یکی از علمای نجف
- ۱۸۲ لزوم مراقبه بیشتر در غذای جسم و روح
- ۱۸۳ خالص تر شدن اعمال، باعث زودتر رسیدن به مقصد می‌شود

مجلس هشتم: تحفه خاص اولیاء الهی

از صفحه ۱۸۷ تا صفحه ۱۹۴

شامل مطالب:

- ۱۸۷ کلام خداوند به حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام
- «اگر می‌دیدید آنچه را برای اولیاء خود مهیا کرده‌ام، از شدت شوق قالب تهی می‌کردی»
- ۱۸۷ برخی از افراد با شنیدن خبر غیرمنتظره از دنیا می‌روند
- ۱۸۸ زهد حضرت عیسی

- زهد حضرت عیسی را جز پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهما السّلام، هیچ
 ۱۸۸ پیغمبری نداشت
- ۱۸۸ نمونه‌هایی از زهد حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام
- ۱۸۸ **زهد شیخ عبدالله پیاده**
- ۱۸۹ آقاشیخ عبدالله پیاده خیلی زاهد بود و طيّ الأرض داشت
- ۱۸۹ ملاقات مؤلف و مرحوم علامه (ره) با آقاشیخ عبدالله پیاده در حرم مطهر
- ۱۸۹ ایشان اهل عرفان نبود، ولی شخصی وارسته و زاهد بود
- ۱۸۹ دلیلی بر طيّ الأرض آقاشیخ عبدالله پیاده
- ۱۹۰ طالب راه خدا، فناء الهی را در نظر دارد
- ۱۹۰ **بی‌اعتنائی به کرامات**
- ۱۹۰ حکایتی از مرحوم آقای بیاتی و شیخ نورانی تارک دنیا
- ۱۹۱ امتناع مرحوم انصاری (ره) در برابر کسی که می‌خواست به ایشان طيّ الأرض بدهد
- ۱۹۱ شیخ، مجذوب مرحوم انصاری (ره) شد
- ۱۹۱ مرحوم آقای میرجهانی از علمای باواقعیت بودند و در مسجد قائم منبر می‌رفتند
- ۱۹۱ مشکل آقای میرجهانی در اثر یاد دادن کیمیا به فرزند خود
- ۱۹۲ مرحوم علامه (ره) علم کیمیا را از ایشان قبول نکردند
- ۱۹۲ **درخواست کیمیای معرفت**
- ۱۹۲ حکایت درویشی که از امیرالمؤمنین علیه السّلام کیمیا گرفت
- ۱۹۲ انسان هرچه از امیرالمؤمنین بخواهد، به او می‌دهند
- ۱۹۳ کیمیائی بالاتر از معرفت خدا و اولیائش نیست
- ۱۹۳ **اهمّیت آخرت و ملکوت**
- ۱۹۳ حضرت عیسی موجودی الهی و ملکوتی بود
- ۱۹۳ عظمت تحفه‌ای که خداوند برای اولیاء خود مهیا کرده است
- ۱۹۳ مرحوم علامه (ره): آخرت نقد است و دنیا پوچ!

- ۱۹۴ حیات دنیا نسبت به حیات آخرت متاعی گذراست
- ۱۹۴ آخرت، دار قرار و ماندن است
- ۱۹۴ لزوم مراقبه بیشتر و استفاده از عمر
- ۱۹۴ «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ»

مجلس نهم: تبعیت از روش پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و شرائط اجتهاد

از صفحه ۱۹۷ تا صفحه ۲۰۶

شامل مطالب:

- ۱۹۷ کلام خداوند به حضرت عیسی درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم
- خوشا به حال امتی که راه و روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را
- ۱۹۷ نصب العین خود قرار داده‌اند
- ۱۹۷ عمل به دستورات شارع مقدس
- ۱۹۸ انسان باید در اعمال خود، به نظر شارع مقدس عنایت داشته باشد
- طی راه خدا با عمل به دستورات الهی (واجبات، محرمات، مستحبات
- و مکروهات) است
- ۱۹۸ اعتراض نسبت به انجام مستحبات و ترک مکروهات، از خواسته‌های نفسانی است
- ۱۹۹ دوری از هوای نفس در اجتهاد
- ۱۹۹ مجتهد اگر از هوای نفس نگذشته باشد، حکم را طبق دلخواه خود تغییر می‌دهد
- ۱۹۹ حکم علماء سوء به لزوم قتل امام حسین علیه السلام
- ۲۰۰ مجتهد باید روایات را خالی الذهن و فارغ البال ببیند
- ۲۰۰ قبل از دیدن روایات نباید ذهن به هیچ طرف گرایش داشته باشد
- ۲۰۱ معنای: «تَنَاسَّلُوا تَنَاسَّلُوا»
- کلام برخی از آقایان که روایت «تَنَاسَّلُوا تَنَاسَّلُوا» را ناظر به کیفیت
- ۲۰۱ دانسته‌اند، نه کمیت!

- ۲۰۱ کسی که اجتهاد می‌کند، باید نفس خود را کنار بگذارد
- ۲۰۲ مرحوم آیه‌الله حاج شیخ مرتضی حائری (ره): ما هستیم و مُردِ دلیل!
- ۲۰۲ «وَلَلْمَوْلُودُ مِنْ أُمَّتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ»
- ۲۰۳ حکم‌هایی که بر طبق نفسانیات گفته می‌شود، روز قیامت مورد سؤال قرار می‌گیرد
- ۲۰۳ **اشترای ملکه قدسیه، در اجتهاد**
- ۲۰۳ شهید ثانی (ره): یکی از شرائط اجتهاد، ملکه قدسیه است
- ۲۰۳ فرمایش مرحوم علامه (ره) در تبیین عبارت شهید ثانی (ره) (ت)
- ۲۰۴ کلام صاحب *مفتاح/الکرامه* درباره طریق تحصیل ملکه قدسیه
- ۲۰۴ فتوادادن حلال نیست مگر برای کسی که صفاء سرّ و اخلاص عمل داشته باشد
- ۲۰۵ روایاتی درباره لزوم فرارکردن از فتوادادن
- ۲۰۵ رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «هرکس به من سلام کند از او دستگیری می‌کنم»
- ۲۰۶ عظمت شب میلاد حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

مجلس دهم: افتراء به اهل توحید و عرفان

از صفحه ۲۰۹ تا صفحه ۲۲۰

شامل مطالب:

- ۲۰۹ توسّل مخالفین به دروغ و افتراء برای ابطال حق
- ۲۰۹ **اتّهام و افتراء به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و شیعیان**
- ۲۰۹ تهمت‌زدن منافقین مدینه به مؤمنین
- ۲۰۹ مکر و اتّهام به امیرالمؤمنین علیه‌السلام، برای رسیدن به خلافت
- ۲۱۰ احتجاجات حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها درباره فدک
- ۲۱۰ جعل حدیث توسط معاویه، برای بقاء سلطنت خود
- ۲۱۱ شیطنت معاویه برای ایجاد بغض نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام
- ۲۱۱ نوشتن کتاب توسط برخی از اهل سنت، برای ردّ افتراء به خاندان پیامبر و شیعیان

- ۲۱۱ صحیح بخاری پر از احادیث مجعوله است
- ۲۱۱ **مخالفت با اهل عرفان**
- ۲۱۱ نسبت‌های ناروا به مرحوم قاضی (ره)
- ۲۱۲ مرحوم انصاری (ره) در همدان، مطرود اهل علم بود
- مرحوم آخوند ملا علی همدانی (ره) به مرحوم انصاری (ره) احترام می‌گذاشت و برای ایشان ختم گرفت
- ۲۱۲ برخی از آقایان، به روی ایشان آب دهان می‌انداختند!
- ۲۱۲ کسی که جرعه عشق الهی به جاناش خورده، آیا باید مطرود باشد؟! «مُحِبُّ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ»
- ۲۱۲ ارتباط بین محبت پروردگار و غربت
- ۲۱۳ کسی که هم و غم او غیر خداست، اهل دنیا محسوب می‌شود
- ۲۱۳ زهد و ریاضتهای سخت مرحوم نخودکی (ره)
- ۲۱۳ ایشان به کمال نرسیده بود و در اواخر عمر دنبال استاد می‌گشت
- ۲۱۳ هر کس هر قدمی بردارد، به همان مقدار به او اجر می‌دهند
- ۲۱۴ نقل مکاشفه مرحوم نخودکی توسط مرحوم آیه الله حاج سید احمد خوانساری (ره)
- ۲۱۴ کسی که به صورت خوک است، نمی‌تواند اهل عرفان را قبول کند
- ۲۱۴ کسی که از ولی خدا اعراض کند، از حق اعراض کرده است
- ۲۱۴ بعد از این دنیا، سر و کارمان با امیرالمؤمنین علیه السلام است
- ۲۱۵ در آن عالم، سلطنت برای اولیاء خداست
- مرحوم حداد (ره): «آقا سید محمدحسین! از کسی ناراحت نشو که دنیایش آتش می‌گیرد!»
- ۲۱۵ نمونه‌ای از حکم کردن مرحوم علامه (ره)
- ۲۱۶ مرحوم علامه (ره) درباره امور دنیوی از کسی ناراحت نمی‌شدند
- ۲۱۶ محب خدا، در این دنیا کسی را ندارد

- ۲۱۶ مَلَّاصْدِرَا و حکمت متعالیه
- ۲۱۶ سؤال آقای پویان از مرحوم علامه (ره) دربارهٔ نسبت ناروا به مَلَّاصْدِرَا
- ۲۱۷ متن جواب مرحوم علامه (ره): حکمت متعالیه و مَلَّاصْدِرَا
- ۲۱۷ آیا مَلَّاصْدِرَا در/سَفَر، از لواط با بیچه‌ها دفاع کرده است؟!
- ۲۱۷ این افتراء قابل آمزش نیست و در موقف عرصات باید جواب بدهند
- ۲۱۷ فلسفهٔ مَلَّاصْدِرَا تطبیق کامل با شرع دارد
- ۲۱۷ مَلَّاصْدِرَا هفت مرتبه پیاده به مکه مشرف شد و در سفر آخر رحلت نمود
- ۲۱۷ توسل ایشان به قبر حضرت معصومه علیها السلام، برای حل مشکلات علمی
- ۲۱۷ حکمت متعالیه، زنده‌کنندهٔ جانهاست
- ۲۱۸ اثبات سریان عشق خداوند در تمام اشیاء
- ۲۱۸ عشق هر مرتبهٔ مادون، به مرتبهٔ مافوق
- ۲۱۸ جمال در عالم وجود، اسمی از اسماء خداوند است
- ۲۱۸ «اطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسَانِ الْوُجُوهِ»
- ۲۱۹ «عشق» یعنی تجاذب ارواح و نفوس و امری معنوی است
- ۲۱۹ عشقی که مبدأ آن، قوهٔ شهوت باشد، عشق نیست
- ۲۱۹ مجنون چنان در خالق لیلی غرق شد که به او اعتنائی نکرد
- ۲۱۹ دشمنان حکمت اسلام، مطالب مَلَّاصْدِرَا را تحریف نمودند
- ۲۱۹ با انتشار «دورهٔ علوم و معارف اسلام» اینگونه اشکالات رفع می‌گردد

مجلس یازدهم: حَقَائِیتِ فعلِ وَلِیِّ خدا (۱)

از صفحهٔ ۲۲۳ تا صفحهٔ ۲۳۵

شامل مطالب:

- ۲۲۳ مصلحت سازبودن امر و فعلِ وَلِیِّ خدا
- ۲۲۳ کلام مرحوم علامه (ره) در/امام‌شناسی دربارهٔ فعلِ وَلِیِّ خدا

- ۲۲۳ فعل ولیّ خدا حقّ است، نه اینکه منطبق بر حق باشد
- ۲۲۳ نفس فعل ولیّ خدا، مصلحت و مصلحت‌ساز است
- ۲۲۳ این مطلب، از دقائق و رموز عالم توحید است
- ۲۲۴ «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ»
- ۲۲۴ امر ولیّ خدا به چیزی، مصلحت‌ساز است
- ۲۲۵ ادامه فرمایشات مرحوم علامه (ره) در /امام‌شناسی
- ۲۲۵ نحوه صحیح امام‌شناسی و معرفت به مراحل سیر و سلوک امام علیه‌السلام
- ۲۲۵ پرهیز از امام‌پنداری و تخیلی
- ۲۲۵ لزوم تبعیت از امام واقعی
- ۲۲۵ **جمود اهل ظاهر**
- تدریس حکمت و فلسفه در حوزه علمیه قم، به برکت مجاهدات علامه
- ۲۲۶ طباطبائی (ره)
- ۲۲۶ مسدودشدن باب عرفان و برهان، در حوزه خراسان
- ۲۲۶ جمود و رکود، در اثر نشناختن واقعیت ائمه طاهرين عليهم السلام
- ۲۲۶ **برخی از احوالات مرحوم علامه (ره)**
- ۲۲۶ اشتیاق جوانان برای ورود در مسیر سیر و سلوک إلى الله
- ۲۲۷ اشتغالات مرحوم علامه (ره) و عدم مجال برای ملاقات با افراد
- ۲۲۷ مشغول‌بودن عجیب ایشان به عوالم توحیدی
- ۲۲۷ ملاقات یکی از رزمنده‌های مجروح با مرحوم علامه (ره)
- ۲۲۸ سنگین‌شدن حال ایشان بعد از ملاقات
- مرحوم علامه (ره): کسی که ما و راه ما را دوست دارد، رفقای ما را نیز باید
- ۲۲۸ دوست داشته باشد
- ۲۲۸ گاهی اوقات ملاقات با دوستان نیز برایشان سنگین بود
- ۲۲۸ **تبعیت از هوای نفس و امام تخیلی**

- ۲۲۸ لزوم واضح و روشن بودن مسیر سالک راه خدا
- ۲۲۹ تبعیت از امام تخیلی، تبعیت از نفس خود است
- ۲۲۹ عبادات بسیاری از افراد، نفسانی است
- ۲۲۹ انواع سه گانه بندگان، در روایت امام صادق علیه السلام
- عده‌ای از روی ترس، عده‌ای برای رسیدن به بهشت و گروهی از روی
- ۲۲۹ عشق، خداوند را عبادت می‌کنند
- ۲۳۰ عبادت‌های نفسانی، انسان را به حقیقت نمی‌رساند
- ۲۳۰ با محبت خدا، اعمال انسان ارزش واقعی پیدا می‌کند
- ۲۳۰ **اولیاء خدا و افراد متمرّد**
- ۲۳۰ محبت خدا و ائمه و اولیاء خدا، نباید بر اساس مشتبهات نفسانی باشد
- ۲۳۰ طرز سلوک و شاگردی نمودن غیر صحیح
- ۲۳۱ استاد نمی‌تواند به میل شاگرد کار کند
- برخی افراد ولیّ خدا را در صورت تضادداشتن با خواسته‌های نفسانی
- ۲۳۱ خود می‌خواهند
- ۲۳۱ جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام توسط افرادی که پیشانی‌هایشان پینه بسته بود
- ۲۳۲ وظیفه استاد، تذکر اشتباهات شاگرد است
- ولیّ خدا مقداری با شاگرد مماشات می‌کند که بتواند او را به صراط
- ۲۳۲ مستقیم نزدیک کند
- ۲۳۲ اگر دست کسی از ولایت کوتاه شد وارد ظلمات می‌شود
- ۲۳۲ سؤال از علت بریدن افراد زحمت کشیده، از راه خدا
- ۲۳۲ سالک باید همیشه تضرّع و حال خضوع نسبت به پروردگار را حفظ کند
- ۲۳۲ معنای: «رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»
- ۲۳۲ سرکشی نفس انسان
- ۲۳۳ کسی که از راه خدا برود و برگردد، هیچگاه مثل اوّل نخواهد شد

۲۳۳	خطر عجب و لزوم تضرع و مسکنت
۲۳۳	تضرع و مسکنت سالک تا پایان راه باید حفظ شود
۲۳۳	یکی از بزرگترین خطرات برای سالک راه خدا، عجب است
۲۳۳	هرچه سالک بالاتر برود، باید مسکنت او بیشتر شود
۲۳۴	خاکساری امیرالمؤمنین علیه السلام تصنعی نبود
۲۳۴	نباید موجودیتی برای خود ببینیم
۲۳۴	مقدمه فناء و اندکاک در ذات پروردگار
۲۳۴	دو توصیه برای افراد مشتاق راه خدا
۲۳۵	افرادی که مشتاق راه خدا هستند، کتابهای «دوره علوم و معارف اسلام» را بخوانند
۲۳۵	کسی که اخلاص داشته باشد، مسیر خود به سوی خدا را پیدا می کند
۲۳۵	هر ورق از این کتابها، بخشی از عمر آقا است

مجلس دوازدهم: حقانیت فعل ولی خدا (۲)

از صفحه ۲۳۹ تا صفحه ۲۵۲

شامل مطالب:

۲۳۹	بخشی از فرمایشات مرحوم علامه (ره) درباره فعل ولی خدا
۲۴۰	تبیین مصلحت سازبودن قول و فعل ولی خدا
۲۴۰	نفس فعل ولی خدا، مصلحت و مصلحت ساز است
۲۴۰	بنده در جایی ندیدم که کسی از بزرگان متعرض، این مطلب عمیق شده باشند
۲۴۰	کلام یکی از مراجع در درس خارج درباره آیه: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»
۲۴۱	نتیجه کلام ایشان: «پیغمبر اکرم هم نمی تواند کار خلاف مصلحت انجام دهد»
۲۴۱	نباید دنبال مصلحت خارجی بگردیم و فعل ولی خدا را با آن منطبق کنیم
۲۴۱	نورائیت اولیاء خدا
۲۴۱	نفس و روح ولی خدا روشنی بخش عالم وجود است

- ۲۴۲ درخواست معجزه از مرحوم حدّاد (ره)
- ۲۴۲ مرحوم علامه (ره): «وجود آقای حدّاد هزار معجزه است»
- ۲۴۲ کسی که دارای قلب سلیم باشد، نورانیت ایشان را تشخیص می‌دهد
- ۲۴۲ یکی از آقاییان روشن ضمیر: مرحوم علامه (ره) یک پارچه نور بود
- کلام یکی از اطباء دربارهٔ مرحوم علامه (ره): «در عمر خود شخصیتی با
- ۲۴۳ این نورانیت مشاهده نکردم»
- ۲۴۳ حکایت آمدن عده‌ای از یمن خدمت رسول خدا برای یافتن خلیفه بعد از ایشان
- ۲۴۴ قلب سلیم، حق را تشخیص می‌دهد
- ۲۴۴ **انحطاط مخالفین اولیاء الهی**
- ۲۴۴ انحطاط افرادی از اهل علم که بنای مخالفت با اولیاء خدا را گذاشته‌اند
- ۲۴۴ درس خواندن بعضی، آنها را به ظلمات کشانیده است
- ۲۴۴ تقریرات فقه و اصول، قلب سلیم نمی‌آورد
- ۲۴۵ مکرهائی که نسبت به اهل عرفان می‌کنند، به خودشان برمی‌گردد
- ۲۴۵ دعای شخص سیاه‌دل بالا نمی‌رود
- ۲۴۶ نماز معاندین از اهل تسنّن، آنها را به سوی خدا سوق نمی‌دهد
- ۲۴۶ **ولایت اولیاء الهی**
- ۲۴۶ کلام مرحوم علامه (ره) دربارهٔ ولایت مرحوم حدّاد (ره)
- ۲۴۶ ولایت سلمان عین ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است
- ۲۴۶ تفاوت مقام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با مقام سلمان
- ۲۴۷ امام صادق علیه‌السّلام: سلمان همهٔ مراتب ایمان را دارا بود
- ۲۴۷ ظرفیت سلمان در مقابل امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، مانند قطره‌ای از دریاست
- ۲۴۷ «بیا در بحر و دریا شو، رها کن این من و ما را»
- ۲۴۷ قبول ولایت مرحوم حدّاد (ره) برای رسیدن به ایمان کامل
- ۲۴۸ تفاوت درجات مؤمنین در بهشت

- ۲۴۸ اطاعت محض از ائمه علیهم السّلام و اولیاء خدا
- ۲۴۸ فعل ائمه علیهم السّلام را نباید بر مصلحت خارجیه منطبق نمود
- ۲۴۸ نفس فعل ائمه علیهم السّلام مصلحت ساز است
- فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام درباره شمشیرزدن به قرآنهاى بالای
- ۲۴۸ نیزه، عین حقّ است
- برخی افرادی که در امتحانها قبول نمی شدند، محبت آنها به مرحوم حدّاد
- ۲۴۹ تبدیل به عداوت می شد
- ۲۴۹ همه نفوس در بوته امتحان قرار می گیرند
- ۲۴۹ تفاوت طهارت ائمه علیهم السّلام با اولیاء و شیعیان خاصّ ایشان
- امام مطلقاً معصوم است، ولی شیعیان مخلص ممکن است آنچه می گویند
- ۲۴۹ عین متن واقع نباشد
- ۲۵۰ آنچه را ولی خدا در مقام تربیت بیان می کند عین حقّ است
- ۲۵۰ امیرالمؤمنین علیه السّلام برای اصحاب صفّین، اتمام حجّت نمودند
- ۲۵۱ سفارش به مطالعه کتب مرحوم علامه (ره)
- ۲۵۱ «اللّهُمَّ ادرِ الحقَّ معه حیث دار»
- ۲۵۱ حضرت علی علیه السّلام محور حقّ است
- ۲۵۱ انسان نباید عمر خود را به بطالت بگذراند
- ۲۵۲ بعضی از سالکین در دو سال عالم مثال را طی می کنند
- مرحوم علامه (ره): «کسی که در راه خدا می آید باید خواسته های خود را
- ۲۵۲ کنار بگذارد»
- ۲۵۲ کسی که تسلیم باشد، سریع به جلو می رود

فهرست منابع و مصاد

۲۵۵

فهرست تألیفات و منشورات

۲۶۱

مقدم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

حرکت به‌سوی محبوب لم‌یزلی و لایزالی و سلوک طریق قرب پروردگار، علاوه بر عنایت الهی و مجاهده و مراقبه، محتاج اطلاع بر نحوه سیر و لوازم مورد نیاز سفر إلى الله است و اینکه چگونه می‌توان مسیر رسیدن به لقاء حضرت معبود را استوارتر، مطمئن‌تر، سریع‌تر و با آفات کمتری طی نمود.

از طرف دیگر، گاهی انسان طریقه حرکت إلى الله را می‌داند و به وظائف و دستورالعمل‌های سیر به‌سوی خداوند آگاهی دارد، ولی مع الأسف دچار غفلت شده، به تدریج سرعت حرکت او کُند و خدای ناکرده متوقف می‌گردد. بدین خاطر، کسی که در راه خدا قدم گذاشته و عشق و محبت پروردگار را در دل دارد، باید مراقبت دائمی داشته باشد تا نقصان و فتوری در محبت و طلب او ایجاد نگردد، چون خاصیت عالم کثرت این است که او را به خود جذب نموده و با مختصر غفلتی، انسان را از عالم وحدت به این عالم می‌کشاند.

لذا غفلت از یاد پروردگار، برای سالکینِ اِلِی الله بسیار مضرّ است و هیچ ندامتی در قیامت شدیدتر از پشیمانی بر لحظات غفلت از یاد و توجّه به خداوند نیست. خداوند به حضرت عیسی علی نبیّنا و آله و علیه السّلام می فرماید: **يَا عِيسَى! تَقِظُ فِي سَاعَاتِ الْغَفْلَةِ**.^۱ «در ساعات غفلت بیدار باش.» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نیز می فرماید: **إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا يَنْدَمُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى سَاعَةٍ مَرَّتْ بِهِمْ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ تَعَالَى فِيهَا**.^۲ «اهل بهشت به خاطر هیچ یک از امور دنیا پشیمان نمی شوند، مگر به جهت آن ساعتی که در دنیا بدون ذکر و یاد خدا گذرانده اند.»

به همین جهت، مؤمنین باید سعی نمایند اوقات غفلت خود را کم نموده، دائماً مراقب حالات نفس خود باشند. برای رسیدن به این منظور، در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السّلام، دستور به استفاده از موعظه و یادآوری داده شده است.

موعظه باعث نشاط در حرکت به سوی کمال و زنده شدن دل می گردد؛ چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در وصیّت خود به امام حسن مجتبی علیه السّلام می فرماید: **أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ**.^۳ «ای فرزندم! دلت را با موعظه زنده گردان!»

موعظه نه تنها در مراحل ابتدائی لازم است، بلکه در مراحل انتهائی

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۳۲.

۲. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۵۲ و ۵۳.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۳۹۲.

و یا حتی بعد از رسیدن به مقصود نیز مورد نیاز است. بدین جهت، خداوند پیامبران الهی و اولیاء خود را نیز موعظه می نموده است؛ همانگونه که در ابتدای خطبه حضرت سیدالشهداء علیه السلام درباره امر به معروف و نهی از منکر آمده است که: **اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ**.^۱ «ای مردم! عبرت بگیرید از آنچه پروردگار با آن اولیاء خود را موعظه و نصیحت کرده است.» روایت معراجیه و مواعظ خداوند به حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام نیز معروف و در کتب روائی مضبوط است. همچنین اصل، بر تکرار موعظه و یادآوری است و نباید به بهانه تکراری بودن مطالب اخلاقی آنها را رها نمود. بدین خاطر مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: «موعظه و اندرز باید تکرار شود؛ **وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ**.^۲ من چقدر دوست دارم که افراد، بالای منبر بروند و موعظه کنند و من گوش دهم.»

بر همین اساس، ائمه طاهرين عليهم السلام و اولیاء الهی تأکید بسیاری بر تشکیل مجالس ذکر و یاد خدا و شرکت در آن نموده اند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آخرین لحظات عمر خویش به امام حسن مجتبی علیه السلام وصیت نموده و در اواخر وصیت خود، ایشان را امر به مجالس ذکر می فرمایند؛ **و عَلَيْكَ بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ**.^۳ همچنین روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه

۱. تحف العقول، ص ۲۳۷.

۲. آیه ۵۵، از سوره ۵۱: الذاریات.

۳. الأملی شیخ طوسی، ص ۸.

وآله و سلم بر اصحاب خود وارد شده و فرمودند: اَرْتَعُوا فِی رِیَاضِ الْجَنَّةِ! «در بوستانها و گلزارهای بهشت به تفرّج پردازید!» اصحاب گفتند: ای رسول خدا! بوستانهای بهشت چیست؟ حضرت فرمودند: مَجَالِسُ الذِّكْرِ؛ اَعْدُوا و رُوحُوا و اذْكُرُوا! «حلقه‌ها و مجالس ذکر حضرت پروردگار؛ سحرگاهان و شامگاهان در این بوستانها سیر کرده و به ذکر خدا مترنّم باشید!»

آسمان رشک برد بهر زمینی که در او

یک دو کس بهر خدا یک نفسی بنشینند

باری، مجموعه‌ای که اینک جلد اوّل آن، تقدیم خوانندگان محترم و جویندگان حقیقت می‌گردد، حاصل مطالبی است که حقیر از اواخر سال ۱۴۱۶ هجری قمری، بعد از رحلت والد معظمّ أفاض الله علینا من برکات تربته، در جلسات انس و ذکر خداوند، برای دوستان طریق و پویندگان سُبُل سلام، عرض نمودم.

این جلسات بیشتر حاوی نکات عرفانی، اخلاقی و برخی مباحث اعتقادی، فقهی و تاریخی است که با استفاده از آیات نورانی کتاب الله، روایات مأثوره از معصومین علیهم السلام و کلمات اولیاء الهی، ایراد گردیده است. شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم و احادیث منقول در کتب روائی، شرح حال و سیره عملی برخی از اولیاء خدا و سالکین إلى الله، شرح برخی از نامه‌های عرفانی، بیان فضائل و مراقبات ایّام مختلف سال و توصیه‌هایی در تحقّق سبک زندگی اسلامی،

از مباحثی است که در این مجموعه بیان شده است.

نکات و موضوعاتی همچون: توحید حضرت حق، تبعیت از پیامبر و ائمه علیهم السّلام، مراقبه، عشق و محبت، طلب، تسلیم، ذکر، ابتلائات راه خدا، معرفت نفس، تهذیب و مجاهده با نفس و فناء فی الله، عمده محتوای این جلسات بوده است.

این جلسات پس از بررسی مجدد و انجام برخی اصلاحات و اضافات توسط حقیر، در لجنه علمی مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، آماده طبع شده است.

سعی شده سبک گفتاری در مباحث، تغییر زیادی نکند و جلسات به ترتیب زمانی در مجلّات قرار گیرد. تکرارهایی نیز در جلسات به چشم می خورد که علّت آن، تغییر مخاطبان جلسات و لزوم اعاده مطالب بوده است. و چون معمولاً در تکرارها مطالب جدید نیز آمده است و همچنین مقصود اصلی، موعظه و تذکّر بوده، برخی از این تکرارها ابقاء گردیده است. إن شاء الله پس از انتشار تمامی مجلّات، فهرست موضوعی مطالب نیز عرضه خواهد گردید.

این کتاب با عنایت به این اشعار خواجه حافظ شیرازی علیه الرّحمه که:

ای باد اگر به گلشن احباب بگذری

زنهار عرضه ده بر جانان پیام ما

گو نام ما ز یاد به عمد از چه می بری

خود آید آنکه یاد نیاری ز نام ما

حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان

باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما^۱

و بدین رجاء که وسیله‌ای برای تذکر و یادآوری محبوب بوده، باعث آمادگی قلوب جهت تجلی انوار الهی گردد، «گلشن اُحباب؛ در کیفیت سیر و سلوک اُولی الالباب» نامیده شد.

امید آنکه مورد قبول حضرت حق قرار گرفته و موجبات رضایت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را فراهم نموده باشد. خداوند به تمامی عاشقان لقاء حضرت معبود و مشتاقان وصال کوی دوست، توفیق عنایت فرماید تا با مطالعه مواعظ و اندرزهای الهی، خود را از تعلقات عالم کثرت قطع نموده و شاهد وصل را در آغوش گیرند.

و ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. وَالْحَمْدُ لِلّهِ أَوَّلًا
وَأَخِرًا وَءَاخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

لیلۃ البدر، شب هفدهم رمضان المبارک ۱۴۴۱ هجریه قمریه
علی هاجرِها ءالافُ التَّحِيَّةِ و التَّنَاءِ
و أنا العبدُ الفقيرُ الرَّاجی رَحْمَةً رَبِّهِ الْغَنَى
السَّيِّد مُحَمَّد صادق الحسینی الطهرانی

مجلس اوّل

توصیہ مائی بہ سا لکین راہ خدا

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

چند مطلب خدمت سروران عرض می شود:

مطلب اوّل: مسألة ذکر

سالک در همه احوال و شرائط باید ذکرش را بگوید، در همه احوال؛ مثلاً مسافرتها و رفت و آمد میهمانها نباید مانع از گفتن ذکر شود. بعضی از اذکار زمان خاصی دارد که باید در همان زمانی که تعیین شده گفته شود، ولی نسبت به اذکار عمومی، مرحوم علامه والد قدس سره می فرمودند: وقت اصلی آن بعد از اذان صبح در بین الطلوعین است که در آیات قرآن امر شده که انسان در این ساعت به ذکر و تسبیح مشغول باشد.

وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا. ^۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا
 اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحْوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا. ^۲ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ

۱. آیه ۲۵، از سوره ۷۶: الإنسان.

۲. آیه ۴۱ و ۴۲، از سوره ۳۳: الأحزاب.

وَالْأَبْكَرُ^۱

«بکره» آغاز روز و زمان بعد از اذان صبح است و باید در این ساعت مقداری از وقت برای ذکر و توجه صرف شود. لذا می‌فرمودند: ذکر تهلیل و یونسیه در بین الطلوعین گفته شود، مگر آنکه به کسی غیر از آن دستور داده شود.

سنت هم همین بوده است و اهل بیت علیهم‌السلام بعد از نماز صبح همیشه مشغول به ذکر و تعقیب می‌شدند. و در روایات هم اشاره شده است؛ مانند این روایت: مَنْ قَعَدَ فِي مُصَلَّاهُ الَّذِي صَلَّى فِيهِ الْفَجْرُ يَذْكُرُ اللَّهَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ كَانَ لَهُ حَجٌّ بَيْتِ اللَّهِ.^۲ «هرکس در آن مکانی که نماز صبح خود را اقامه کرده است بنشیند و تا طلوع آفتاب مشغول ذکر خدا باشد، برایش پاداش حج خانه خدا خواهد بود.»

و از حضرت امام صادق در بیان حالات حضرت امام باقر علیهما السلام روایت است که: كَانَ يَجْمَعُنَا فَيَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَيَأْمُرُ بِالْقِرَاءَةِ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَّا وَمَنْ كَانَ لَا يَقْرَأُ مِنَّا أَمَرَهُ بِالذِّكْرِ.^۳ «پدرم امام باقر ما را جمع می‌فرمود و امر می‌کرد که تا طلوع شمس به ذکرگفتن مشغول شویم و هرکس می‌توانست قرآن قرائت کند را به قرائت قرآن امر می‌نمود و هرکس نمی‌توانست قرآن بخواند را به ذکرگفتن دستور می‌فرمود.»

حال اگر کسی مانعی دارد و نمی‌تواند همه اذکار را بین الطلوعین

۱. ذیل آیه ۵۵، از سوره ۴۰: غافر.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۱۳۳.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۹.

بگویند، باید سعی کند حتّی‌المقدور قسمتی از ذکر را در بین الطلوعین بگوید و هر قدر از ذکر را که در بین الطلوعین نمی‌تواند بگوید، قبل از طلوع فجر یا در طول روز، الأقرب فالأقرب، هر چه زودتر و نزدیکتر به صبح بگوید. و آنسب این است که ذکر تهلیل را بین الطلوعین بگوید و ذکر یونسیه را قبل یا بعد از بین الطلوعین بجا آورد.

و اگر مطلقاً در بین الطلوعین نمی‌تواند ذکر بگوید؛ مثل اینکه عازم سفر است یا برای یک کار ضروری باید از منزل خارج شود، می‌تواند همه را قبل از اذان یا در طول روز بگوید یا میان سحر و روز تقسیم نماید و اگر مانعش مدّتی ادامه دارد باید حتماً سعی شود که وقت ذکر را در روز تثبیت نماید و ساعتی خاص را برای آن معین کند و از آن تخطّی ننماید.

و در هر حال، در کنار ذکر از قرائت قرآن نیز در بین الطلوعین و یا اگر نشد در طول روز غفلت نکند. قرائت قرآن را در بین الطلوعین می‌توان قبل از ذکر انجام داد و می‌توان بعد از فراغت از ذکر به قرائت قرآن مشغول شد و به هر دو نحو در روایات وارد شده است.^۱ مرحوم

۱. حسن بن فضل طبرسی در مکارم/الأخلاق از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که: **أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنَّ ذِكْرَ اللَّهِ بَعْدَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ أَسْرَعُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِي الْأَرْضِ.** (مکارم/الأخلاق، ص ۳۰۵)

همچنین از معمر بن خلّاد روایت می‌کند که: **قال: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ بِخُرَاسَانَ إِذَا صَلَّى الْفَجْرَ جَلَسَ فِي مُصَلَاةٍ إِلَى أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، ثُمَّ يُؤْتَى بِخَرِيطَةٍ فِيهَا مَسَاوِيكُ فَيَسْتَاكُ بِهَا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ ثُمَّ يُؤْتَى بِكُنْدَرٍ فَيَمْضَعُهُ ثُمَّ يَدْعُ ذَلِكَ وَ يُؤْتَى بِالْمُصْحَفِ فَيَقْرَأُ فِيهِ.** (همان مصدر)

حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه نیز می فرمودند: به هر نحو حالتان اقتضاء می کند عمل نمائید.

اهتمام اُکید به گفتن ذکر

بالآخره باید ذکر را گفت؛ ذکر حکم غذائی را دارد که باید به روح برسد. همان طور که اگر غذا به بدن انسان نرسد احساس خستگی و گرسنگی کرده قوای او تحلیل می رود، روح هم همین حکم را دارد. گاهی برخی از سلاک گفتن ذکر را ترک می کنند؛ این کار خیلی خطاست و باعث می شود توقّف کرده جلو نروند و بعدها آن قدر حسرت می خورند! حالا می گویند: ما جوانیم؛ در سنّ بیست سالگی، بیست و دو سالگی هستیم و خیلی عمر داریم، إنّ شاء الله از بیست و پنج سالگی شروع می کنیم یا از سی سالگی شروع می کنیم!

❖ از این روایت استفاده می شود که حضرت امام رضا علیه السلام بعد از نماز صبح در سجّاده خود به یاد خدا مشغول بوده و بعد از طلوع خورشید، بعد از مسواک نمودن و جویدن کندر، به قرائت قرآن مشغول می شدند.

شیخ طوسی نیز در تهذیب الأحکام روایت می کند: عن مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَتَّبِعِي لِلرَّجُلِ إِذَا أَصْبَحَ أَنْ يَقْرَأَ بَعْدَ التَّعْقِيبِ خَمْسِينَ آيَةً. (تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۱۳۸)

همچنین مرحوم علامه مجلسی (ره) از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ وَتَمَكَّثَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ كَانَ أَنْجَحَ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِي الْأَرْضِ شَهْرًا. وَاجْتِهَدْ أَنْ لَا تَتَكَلَّمَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَأَنْ تَكُونَ مُسْتَعِلاً بِالْدَّعَاءِ وَبِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ؛ فَقَدْ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ جَلَسَ فِي مُصَلَّاهُ مِنَ صَلَاةِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَتَرَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ. (بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۱۲۹)

آقا می‌فرمودند: این چنین شخصی سی سالش هم بشود باز همین‌طور است، سی و پنج سالش هم بشود همین‌طور است. این موانع همیشه برای انسان وجود دارد و چه بسا موانع در سنّ بالا بیشتر باشد؛ انسان نوه‌دار می‌شود، نتیجه‌دار می‌شود، پیری سراغ او می‌آید، مرضهای گوناگون به سراغ او می‌آید، حالا که جوان است، حال دارد، اگر نتواند ذکر بگوید، به طریق اولی بعداً نخواهد گفت.

ذکر را باید گفت! در سفر آخری که به سوریه برای زیارت قبر حضرت زینب سلام‌الله‌علیها مشرف شده بودیم و خدمت حضرت حدّاد رسیدیم، به ایشان عرض کردم: آقا حال من طوری است که نمی‌توانم ذکر لسانی بگویم. آقا فرمودند: به هر نحوی شده باید ذکر را گفت، به هر نحوی شده!

یعنی علاوه بر توجّه قلبی، ذکر لسانی برای خود حائز اهمّیتی است که نمی‌توان از آن صرف نظر نمود. هر عمل برای خود نوری دارد و نباید فقط به منوّر ساختن قلب و جان اکتفاء کرد. باید این عالم ظاهر را هم منوّر کرد و همه مراتب را با هم حائز شد. چه برسد به اینکه انسان قلباً و لساناً توجّه نداشته باشد و از یاد خدا غافل شود.

انسان نمی‌تواند بگوید: الآن مریض هستم پس ذکر نمی‌گویم. نه! باید ذکر را گفت، حتّی اگر با بیحالی هم شده باید ذکر را بگوید؛ مثل انسان مریضی که اشتها به غذا نداشته و سیری کاذب دارد، او باید غذا بخورد. اگر غذا نخورد بدنش تحلیل می‌رود. ذکر هم همین‌طور است، نباید به واسطه حال نداشتن ذکر را ترک نمود، حتّی اگر واقعاً کشش نداشته باشد. تا چه رسد به اینکه انسان در تخیل خود موانعی برای خود

ترتیب دهد که واقعاً هم مانعیّت ندارند یا به واسطه کسالت جزئی، دیرخوابیدن شب یا سائر امور ذکر را ترک کند.

پس ذکر را بگوئید و خودتان را مقید کنید که ترک نشود، چرا که ترک ذکر باعث حسرت می شود؛ وقتی انسان قوای بدنی خود را از دست داد، عمرش از دست رفت، بیست سال، سی سال آمده و جزء اهل سیر و سلوک بوده و آن استفاده ای که باید ببرد را نبرده حسرت می خورد.

خیلی ها بعد از فوت مرحوم علامه والد در حسرت فرو رفته می گفتند: ای کاش ما خدمت آقا رسیده و در خدمتشان بودیم! ای کاش ما بیشتر از محضرشان استفاده می کردیم! خیلی ها به بنده این را گفتند، چه از رفقای سلوکی ایشان و چه از غیر رفقا. خیلی از غیر رفقا آمدند و گفتند: آقا ای کاش از ایشان استفاده بیشتری می بردیم! واقعاً حسرت می خوردند. همیشه مقتضی برای انسان موجود نیست. همیشه موانع مفقود نیست. روزی می رسد که نه مقتضی موجود و نه مانع مفقود است.

مطلب دوّم: حکم غنا و موسیقی

صدای خوب، اگر صدای انسان باشد، ذاتاً حلال بوده و هیچ اشکالی در حلیّت آن نیست. صدای خوش یکی از مواهب الهیه است و مثل گل زیبائی می ماند که انسان بدان نگاه می کند و حلال است.

مرد می تواند صدای خوش مردی دیگر را گوش دهد. أمّا آیا انسان می تواند صدای خوش زن نامحرم را گوش کند؟ مثلاً زنی شعر حافظ را خوانده آیا انسان می تواند گوش کند؟ جایز نیست گوش کند؛

حرام است.

به همین منوال اگر صدای خوش همراه با لهو باشد غنای حرام می‌گردد و اگر محتوای آن باطل و فاسد باشد نیز حرام می‌شود. موسیقی هم حرام است و هیچ اشکالی در حرمت آن نیست. منظور از موسیقی صوتی است که با آلات موسیقی تولید شود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: **أَنْهَأَكُمْ عَنِ الزَّفْنِ وَ الْمِزْمَارِ وَ عَنِ الْكُوبَاتِ وَ الْكَبَرَاتِ**.^۱ «من شما را از رقص، نی و طبلهای کوچک و بزرگ نهی می‌کنم.»

مکاسب شیخ انصاری را نگاه کنید؛ بحثها و روایاتی را که راجع به حرمت استعمال آلات موسیقی آورده است ببینید. استعمال آلات موسیقی را فقها همیشه مطلقاً حرام می‌دانستند و تمام این آلات موسیقی را جزء چیزهایی می‌شمردند که با این هیئت خاص هیچ منفعت حلالی نداشته و مالیت ندارد و خرید و فروش آن جائز نیست. می‌گفتند: اگر بنا به فروش آن باشد یا باید آن را بشکنند و چوبش را معامله کنند یا به کسی

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲. در مصباح‌المنیر آورده است: **الْكُوبَةُ: الطَّبْلُ الصَّغِيرُ الْمُخَصَّرُ، مُعَرَّبٌ. وَ قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: الْكُوبَةُ النَّرْدُ فِي كَلَامِ أَهْلِ الْيَمَنِ.** (مصباح‌المنیر، ج ۲، ص ۵۴۳) و گوید: **الْكَبَرُ يَفْتَحَتَيْنِ الطَّبْلُ لَهُ وَجْهٌ وَاحِدٌ وَ جَمْعُهُ كِبَارٌ؛ مِثْلُ جَبَلٍ وَ جِبَالٍ.** (همان مصدر، ج ۲، ص ۵۲۴)

و علامه مجلسی رضوان الله علیه در ذیل حدیث می‌فرماید: و قال فی **الصَّحاحِ: الزَّفْنُ الرِّقْصُ.** و قال فی القاموس: **الْكُوبَةُ بِالضَّمِّ النَّرْدُ وَ الشَّطْرَنْجُ، وَ الطَّبْلُ الصَّغِيرُ الْمُخَصَّرُ وَ الْفَهْرُ وَ الْبَرْبَطُ وَ قَالَ: الْكَبَرُ بِالتَّحْرِيكِ: الطَّبْلُ.** (مرءة‌العقول، ج ۲۲، ص ۳۰۲)

بفروشدند که یقین دارند برای موسیقی استفاده نمی‌کند، بلکه از چوب خالص آن استفاده می‌برد.

انواع مختلف موسیقی نیز در زمان ائمه علیهم‌السلام موجود بوده ولی همه را تحریم فرموده‌اند و استعمال این آلات را مطلقاً حرام شمرده‌اند.^۱ وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل را نگاه کنید، چقدر روایت درباره حرمت موسیقی آورده است.^۲

از امام باقر علیه‌السلام درباره غنا سؤال کردند، حضرت فرمودند: إِذَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ أَيْنَ تَرَى الْغِنَاءَ يَكُونُ؟ «اگر خداوند بین حق و باطل را جدا کند غنا کدام طرف قرار می‌گیرد؟» سائل گفت: مَعَ الْبَاطِلِ. «طرف باطل قرار می‌گیرد.» حضرت فرمودند: فَفِي هَذَا مَا يَكْفِيكَ.^۳ «همین برای تو کفایت می‌کند!» یعنی حضرت حکم غنا را به ارتکاز خود سائل محوّل کردند. ارتکاز سائل هم این بود که غنا باطل است. موسیقی هم از نظر شرع همین‌طور است و جزء باطل محسوب می‌شود.

البته در خصوص عروسیها می‌فرمودند: اشکالی ندارد مخدرات پشت قابلمه بزنند. قابلمه از آلات لهو و موسیقی نیست، البته باید دقت شود که همان نیز به شکل لهوی زده نشود و طوری نباشد که صدای آن مناسب رقصیدن باشد.

۱. المکاسب، ج ۱، ص ۱۱۱ تا ۱۱۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۱۲ تا ۳۱۶؛ و مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۵ تا ۲۲۰، باب تحریم استعمال الملاهی بجمیع أصنافها و بیعها و شراؤها.

۳. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۷؛ و الکافی، ج ۶، ص ۴۳۵.

در برخی از روایات هم فی‌الجمله تجویز شده که در خصوص عروسی از دف استفاده شود؛ از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است که فرمودند: لَا يَكُونُ نِكَاحٌ فِي السَّرِّ حَتَّى يُرَى دُخَانُ أَوْ يُسْمَعَ حِسُّ دَفٍّ. وَقَالَ: الْفَرْقُ مَا بَيْنَ النِّكَاحِ وَالسَّفَاحِ ضَرْبُ الدَّفِّ.^۱ «فرق میان نکاح و زنا این است که زنا مخفیانه انجام می‌شود ولی نکاح باید علنی باشد؛ مانند آنکه دود غذا و سر و صدای دف‌زدن از آن بلند بشود و فرق بین نکاح و زنا زدن دف است!»

البته از نظر سندی اعتماد به این روایات مشکل است و در کتب معتبر شیعه از این روایات اثری نیست، ولی برخی از فقها از قدیم به جواز خصوص دف در عروسی فتوا داده‌اند^۲ و برخی مطلقاً حکم به تحریم موسیقی نموده‌اند.^۳

۱. دعائم‌الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۵؛ و همچنین رجوع شود به: الأُمالي شیخ طوسی، ص ۵۱۹؛ و التّوادر راوندی، ص ۴۰؛ و مناقب‌ال‌أبی طالب علیهم‌السلام، ج ۳، ص ۳۵۱.

در عوالی‌اللثالی نیز نقل کرده است که: وَ فِي الْحَدِيثِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنِ الضَّرْبِ بِالدَّفِّ وَالرَّقْصِ وَ عَنِ اللَّعِبِ كُلِّهِ وَ عَنِ حُضُورِهِ وَ عَنِ الْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُجْزَ ضَرْبُ الدَّفِّ إِلَّا فِي الْإِمْلَاكِ وَ الدُّخُولِ بِشَرْطِ أَنْ تَكُونَ فِي الْبُكْرِ وَ لَا تَدْخُلَ الرِّجَالُ عَلَيْهِنَّ. (عوالی‌اللثالی، ج ۱، ص ۲۶۰)

۲. شرائع‌الإسلام، ج ۴، ص ۱۱۷؛ و تحریر‌الأحكام، ج ۵، ص ۲۵۱؛ و مسالك‌الافهام، ج ۱۴، ص ۱۸۳.

۳. المبسوط، ج ۴، ص ۲۰؛ و السرائر، ج ۳، ص ۲۰۵؛ و تذکرة‌الفقهاء، ص ۵۸۱. برخی از فقهای متأخر و معاصر نیز قائل به حرمت مطلق موسیقی هستند؛ من جمله: آیه‌الله حاج سید عبدالحسین لاری در کتاب‌التعلیقة‌علی‌المکاسب، ج ۱، ص ۴۰.

و به هر حال، مسلّم و مورد اجماع است که در غیر از دف زدن در عروسی و ولیمه ختنه اطفال، استعمال آلات موسیقی مطلقاً حرام می باشد.

متأسفانه بعضی از آقایان این حکم را به دیگر اقسام موسیقی و به غیر از عروسی تسری داده و می گویند: در عروسی هر نوع موسیقی را می شود نواخت! در حالی که فقط درباره خصوص عروسی روایت داریم و در این مورد هم که برخی از فقها فتوا به جواز داده اند، فقط به جواز دف فتوا داده اند. در روایات ما لفظی نیست که اطلاق داشته باشد و موسیقی را در غیر عروسی تجویز کرده باشد، ولی بعضی از آقایان حکم را به غیر از عروسی تسری داده می گویند: این روایات اطلاق دارد.

شما کتاب دعائم الاسلام را نگاه کنید؛ ایشان بعد از ذکر روایاتی که راجع به عروسی است، روایات ناهیه از استعمال آلات موسیقی را ذکر کرده و می گوید: این روایات را ذکر کردم تا کسی توهم نکند این حکم شامل تمام آلات موسیقی در مطلق موارد می شود، بلکه حکم مخصوص باب نکاح است که اعلام آن مطلوب می باشد.^۱

ص ۱۵۸؛ و آیه الله حاج سید احمد خوانساری در جامع المدارک، ج ۶، ص ۱۱۱ تا ۱۱۳؛ و آیه الله حاج سید محمدرضا گلپایگانی در کتاب الشهادت، ص ۱۱۷ تا ۱۲۱.

۱. «و إنّما ذکرنا هذه الآثارَ لتلايظنَّ ظانُّ أنّ فیما ذکرناه مِنَ الرُّخصةِ فی العَزفِ فی الولیمةِ رخصةٌ فی الغناءِ، و لیعلم أنّ ذلك إنّما جاء لاستحبابِ إشعارِ النِّکاحِ خاصّةً.» (دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۰)

«و هذا و ما هو فی معناه إنّما جاءت الرُّخصةُ فیهِ كما ذکرناه فی النِّکاحِ لاستحبابِ إشهادِهِ و إبانَتِهِ عن السُّفاح.» (همان مصدر)

آن وقت برخی در مقام تبیین حکم اسلام، در روزنامه گفته‌اند که: اگر دلیلی بر حرمت نداشته باشیم اصل اولی حلیت موسیقی است. بعد روایات دعائم در خصوص عروسی را آورده و در دو مورد هم روایات را تحریف کرده و سپس حکم را به مطلق موارد موسیقی تسری داده‌اند. صدای خوش خوب است! صدای خوش از مواهب الهی است؛ **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ**^۱ «ای پیغمبر! بگو: چه کسی زینت الهی را که برای بندگان خود بیرون آورده حرام کرده است؟!»

خیلی چیزها زینت الهی است، خیلی چیزها جمال است، ولی خداوند حد اعتدال آن را حلال فرموده است که مقتضای کمال و سعادت بشر است و بیشتر از آن را تحریم فرموده و انسان از دیدن آن محروم است؛ خداوند اصل صدای خوش را حلال فرموده که اصل آن در سعادت بشر لازم است، ولی آن را به صدائی که با آلت تولید نشده باشد محدود نموده و فقط صدای انسان و صداهای طبیعی مانند ألحان خوش پرندگان یا آبشارها را حلال فرموده است و بیش از این را برای بشر لازم ندانسته است.

روزی خدمت آقا عرض کردم - این مطلب دقیقی است :- کسانی که عاشق پروردگار بوده و محبت الهی در دلشان موج می‌زند برخی از اقسام موسیقی باعث ازدیاد عشقشان می‌شود، آیا این نوع موسیقی هم حرام است؟ اگر حرام است چگونه می‌شود شارع مقدس آن را حرام کرده باشد؟

۱. صدر آیه ۳۲، از سوره ۷: الأعراف.

فرمودند: بله! همین طور است؛ آنهایی که عاشق پروردگار هستند بعضی از موارد موسیقی را که بشنوند حزنشان و عشقشان بیشتر می شود ولی شارع مقدّس از اینکه انسان راه خدا را از این طریق ادامه دهد نهی فرموده است، چون مفاسدش بیش از منافعش بوده است، لذا باید از طرق دیگر راه خدا را پیمود. آن قدر آیات الهی و راههای تقرّب به پروردگار زیاد است، إلی ما شاء الله! تنها موسیقی و غنا که نیست!^۱

سَنُرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ.^۲ «به زودی آیات خود را هم در آفاق و خارج از وجود آنان و هم در داخل وجودشان به ایشان نشان خواهیم داد تا روشن گردد که او حقّ است!»

باید از طرق دیگر که حلال است راه خدا را پیمود. خداوند این طریق را به خاطر مفاسدی که دارد نهی فرموده است، حتّی برای کسی هم که به خدا متوجّه گشته و چه بسا عشقش بیشتر شود، جایز نیست صدای

۱. مرحوم علامه (ره) در کتاب ولایت فقیه در حکومت/سلام، بالمناصبه می فرمایند: «موسیقی، علمی است که دارای موضوع صحیحی است و بر اساس آن تعلیم خاص با آهنگهای مختلف، اثرهای خاص بر روح انسان ایجاد می کند؛ انسان را به گریه می اندازد، به خنده می آورد، دیوانه می کند؛ اثرهای واقعی بر او مُترتّب است، ولی شرع، این را برداشته و نفی کرده و حرام نموده است. حال ما نمی توانیم بگوئیم: چون واقعیت دارد، پس حلال است. بین حلال و واقعیت فرق بسیار است. خیلی چیزها در خارج واقعیت دارد ولیکن در شرع ممنوع است.» (ولایت فقیه در حکومت/سلام، ج ۱، ص ۱۲۲)

۲. قسمتی از آیه ۵۳، از سوره ۴۱: فُصِّلَتْ.

موسیقی گوش داده و از این طریق حرکت کند.

پس بنابراین به‌خاطر روایات عدیده‌ای که وجود دارد و اجماع فقهای شیعه بر حرمت استعمال آلات لهو، شکی در حرمت موسیقی و نیز تغنی لهوی نیست. البته غنا غیر از موسیقی است و معمولاً به صوتی می‌گویند که با دهان تولید شود و گاهی با هم جمع می‌شوند؛ **الغناء**: هو الصوت المَطْرِب. «غنا صوتی است که انسان را به طرب بیاورد.» البته بحش طولانی است. غنا گاهی همراه استعمال آلات موسیقی است و گاهی بدون موسیقی است.

بله تغنی اگر لهوی نباشد منعی ندارد؛ مانند اینکه تغنی در قرآن اشکال ندارد؛ بلکه در روایات دستور داده شده است که: **تَغَنُّوا بِهِ**.^۱ «قرآن را با صدای خوب بخوانید.» آقا می‌فرمودند: خیلی خوب است که انسان قرآن را با صدای خوب بخواند. مناجات خمسة عشر را با صدای خوب بخواند؛ چقدر انسان حال پیدا می‌کند!

چه طریقی بهتر از اینکه انسان قرآن را به نحوی بخواند که حال پیدا کند، با صوت حسن بخواند، با صوت حزین بخواند که حال پیدا کند یا ادعیه را به همین نحو بخواند.^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۹۱.

۲. شیخ کلینی (ره) از ابوبصیر از امام محمدباقر علیه‌السلام نقل می‌کند که: آن حضرت فرمودند: ... رَجَّعْ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يُرَجَّعُ فِيهِ تَرْجِعًا. (الكافی، ج ۲، ص ۶۱۶)

همچنین از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که: قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَاقْرَءُوهُ بِالْحُزْنِ. (همان مصدر، ص ۶۱۴)

پس حرمت موسیقی مسلم است و سالکی که بخواهد به موسیقی گوش داده و راه خدا را برود نمی‌شود، چون شارع مقدس از آن نهی فرموده است و مضافاً به اینکه گناه کرده است، چه بسا برخی از مفاسد آن هم گریبان‌گیر او شود. البته مفسده لهو برای سالک مفهومی ندارد؛ کسی که عاشق خداست برای او لهو مفهومی ندارد.

مطلب سوّم: خلط بین ظاهر و باطن

شکّی نیست که ما ظاهری داریم و باطنی؛ یعنی سلوک راه خدا ظاهری دارد و باطنی، احکام الهیه ظاهری دارد و باطنی، قول ولی خدا یک ظاهری دارد و یک باطنی، بروید بالاتر، قرآن یک ظاهری دارد و یک باطنی؛ هیچ شکّی در این نیست.

أما کلام در این است که آیا وجود باطن می‌تواند مانع از حجّیت و اعتبار ظاهر شود یا نه؟ مثلاً آیه‌ای در قرآن مطلبی را بیان بفرماید و شما

﴿مرحوم علامه (ره) در تعلیقه کتاب شریف معادشناسی، در توضیح روایتی که شنیدن صداهای لطیف بهشتی را در عوض ترک سماع غنای حرام در دنیا، قرار داده است، می‌فرمایند: «مراد از غنای حرام هر صوتی است که انسان را به لهو در آورد؛ مانند مجالس تغنی و سماع زنان آوازخوان و یا سماع موسیقی با آلات آن.

و اما مجرّد صدای خوش و لحن خوش، گرچه با ترجیع باشد و یا فرح‌انگیز و غم‌آور باشد، نه آنکه حرام نیست بلکه بسیار خوب است و موجب صفا و لطافت روح است؛ به‌خصوص در قرائت قرآن و دعا و اشعار سوق‌دهنده به خدا و عالم تجرّد و إطلاق، فوق‌العاده مؤثر است، و حقّاً غنای بهشتی است.» (معادشناسی، ج ۱۰، ص ۱۵۷)

ادّعا کنید که این ظاهر آیه است و من بدان عمل نمی‌کنم و باطنش چیز دیگری است و من بدان عمل می‌کنم؟

یا مثلاً آقای حدّاد یا مرحوم آقا رضوان‌الله‌تعالی‌علیهما مطلبی فرموده‌اند و همه ما هم گوش کرده‌ایم، آیا می‌شود بعضی بگویند: مراد آقا این ظاهر نبود، چون کلام آقا یک ظاهری دارد و یک باطنی؛ ما به باطن آن پی بردیم ولی دوستان دیگر متوجّه آن نشدند؟ این صحیح نیست، چون ظاهر کلام حجّت بوده و مرآت باطن است.

الآن که بنده با شما صحبت کردم و عرض کردم موسیقی حرام است و برایتان شرح دادم، شما نمی‌توانید بگوئید: این کلام باطنی دارد و من از آن استفاده حلیّت می‌کنم، چون مثلاً شما این مطلب را برای سالکین گفتید و این کلام دوجہتین است: یک وجہه ظاهری دارد و یک وجہه باطنی؛ دیگران وجہه ظاهری آن را می‌فهمند، ولی ما وجہه باطنی آن را فهمیدیم که مخالف ظاهر آن است.

این صحیح نیست؛ حجّیت ظواهر از مسلّمات بوده و جای هیچ شکّی در آن نیست. اگر من اقرار کنم که به شما صد هزار تومان بدهکارم، شهود هم آنجا بوده و اقرار من را بشنوند، شما می‌توانید مرا به محکمه قاضی برده بگوئید: ایشان در حال صحت و سلامت، درحالی‌که عاقل بود اقرار کرد که این مقدار به من بدهکار است و اقرار العُقلاءِ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ.^۱ و قاضی هم مال را از من گرفته به شما می‌دهد! حجّیت اقرار هم از باب حجّیت ظواهر است. ظواهر در همه جا حجّت است.

۱. عوالی‌الثنائی، ج ۱، ص ۲۲۳.

ظاهر کلام انسان حَجِّیت دارد. نمی شود بگوئید: آقا این کلام یک باطنی دارد و من به باطن آن عمل می کنم نه به ظاهرش! این صحیح نیست. متأسفانه برخی از اهل سلوک گاهی ظواهر را بی دلیل تأویل می کنند یا آن را رها نموده ادّعا می کنند که این ظواهر مراد شرع نیست و باطن آن چیز دیگری است و بر خلاف ظاهر شرع کارهائی انجام می دهند و آنها را توجیه می کنند و می گویند: ملاک طهارت قلب است و این ظواهر مقصود اصلی نیست!

اینها انحراف است و مؤمن باید متعبّد باشد و هرچه به او رسید دقیقاً به همان عمل کند و از نزد خود کم و زیاد ننماید. مراعات دقیق همین ظواهر انسان را به آن باطن می رساند و کسانی که درست به این ظواهر عمل نمی کنند از آن باطن هم بهره وافی نمی برند.

یا فرض بفرمائید گاهی برخی از اهل سلوک مطلبی را در شریعت می بینند و با دستوری مواجه می شوند، بعد طبق ذوق و سلیقه خود آن را توسعه داده و به موارد دیگر سرایت می دهند و به دیگران هم می گویند و ایشان را هم دعوت به همان می کنند. اینها همه خطاست؛ نمی توان به مجرد مسائل ذوقی، حکمی و دستوری را از موردی به مورد دیگر سرایت داد؛ این همان قیاس است که این قدر ائمّه علیهم السّلام از آن نهی نموده اند.

ظواهر کلام حَجِّیت دارد. وقتی فرمودند شما باید این کار را انجام دهید، نمی توانید بگوئید: ظاهراً می گویند این کار را انجام بده، ولی کلامشان باطنی داشته و مرادشان چیز دیگری است و من مرادشان را فهمیدم و بعد به ظاهر عمل نکنید! این درست نیست! ظواهر حَجِّت

بوده و هرچه ولیّ خدا بگوید عمل کنید، باید عمل کرد.

در زمان حیات مرحوم علامه والد ایشان فرموده بودند که رفقای طلبه باید تمام اوقات خود را صرف علم کنند و نباید به امور غیردرسی بپردازند و اگر می‌دیدند که کسی از طلاب در غیر ضرورت دنبال مسائل غیرعلمی رفته یا کسی برای کاری از طلبه‌ای کمک گرفته مؤاخذه می‌نمودند و می‌فرمودند: شما در نزد خدا نسبت به وقتتان مسؤول هستید و باید تمام وقت درس بخوانید و برای فهم معارف کتاب و سنت و نشر آن تلاش کنید، مگر آنکه ضرورتی باشد؛ مانند آنکه برادر مؤمنی اسباب‌کشی دارد و کسی را هم ندارد و به جهاتی نمی‌تواند کارگر بگیرد، آن وقت دوستان طلبه او برای کمکش بروند ولی باز هم باید سعی کنند از درس عقب نمانند و درس را جبران نمایند.

با این همه تأکید باز برخی از طلاب به مناسبت‌های مختلف درس را رها می‌کردند و روی محبت یا جهات دیگر به کارهای دیگر مشغول می‌شدند؛ مثلاً منزل یکی از رفقا یا منسوبین مرحوم والد بنائی بود مدت زیادی برای کمک به او درس را رها نموده و توجیه می‌کردند که الآن نظر خود آقا هم همین است و اینکه فرموده‌اند: طلبه باید درس بخواند و کار دیگری نکند، منظور واقعی ایشان نیست! و باطن قضیه چیز دیگری است و ما خودمان باید باطن را بفهمیم و...

ولی نظر شریف مرحوم والد این طور نبود و در مجلسی به شدت نسبت به این کار مؤاخذه کرده و از ترک درس نهی فرمودند. بله اگر ولیّ خدا بگوید: شما بروید! باید بروید. وگرنه باید به همان ظاهر که فرموده‌اند نروید، عمل کرد و در مقام عمل به دستورات استاد تسلیم

باشد و تعبّد داشته باشد.

کلام اولیاء خدا ممکن است باطنی داشته باشد؛ اَمّا اَوّلاً باطن را چه کسی تشخیص می‌دهد؟ تشخیص آن مشکل است. ثانیاً مادامی که ظاهر هست باید به ظاهر عمل کنیم و ظواهر برای ما حجت است. هرچه گفتند باید انجام دهیم و به دنبال پیدا کردن باطن نباشیم، چون وقتی ظاهر بیشتر از این ما را رهبری نمی‌کند و رهنمون ما نیست و نمی‌توانیم بیشتر از این از ظاهر کلام استفاده کنیم، معنا ندارد به دنبال باطنی برویم که دلیلی بر آن نیست.

این نوع به دنبال باطن بودن محصول هوای نفس انسان است و اعتباری ندارد. ما باید به همان ظاهر عمل کنیم؛ وقتی می‌گویند: این کار را نکنید، ما نمی‌توانیم بعضی موارد را از آن استثنا کنیم! جایز نیست! خلاصه آنکه: این معنی که در ذهن بعضی از اهل سلوک هست که در سلوک یک ظاهری داریم و یک باطنی داریم و ما به باطن مطالب رسیدیم؛ یعنی موسیقی هم گوش بدهیم اشکال ندارد! خدای ناکرده صدای نامحرم هم گوش کنیم اشکال ندارد! نه، اینها همه اشکال دارد.

مطلب چهارم: امتیاز نداشتن رفقا بر یکدیگر

دربین رفقای سلوکی کوچک و بزرگ و خوب و بد نداریم، چون سالکین راه خدا همه مثل دانه‌های تسبیح هستند. شما اگر بگوئید: این رفیق بد است، آن رفیق خوب است، درست نیست. اصلاً پشت سر رفقا صحبت کردن درست نیست.

آقا می‌فرمودند: همه رفقای ما خوب هستند. می‌زی بین ایشان

نیست. رفقا مثل دانه‌های تسبیح‌اند، مثل دنده‌های شانه می‌مانند، یکی هستند، ولی معصوم نیستند. رفیق و سالک اشتباه می‌کند، چون معصوم که نیست! حجت که نیست! امام که نیست!

ولی همه سالکین راه خدا احترام دارند، چون در راه خدا هستند، همه متحدالقول هستند، متحدالاراده و متحدالسلوک بوده همه یک راه را می‌روند؛ همه به سوی خدا می‌روند و طالب خداوندند. همه ایشان احترام دارند و جایز نیست پشت سر احدی از ایشان حرفی زده شود. پشت سر هیچ مؤمنی جایز نیست حرفی بزنید، چه رسد به اینکه سالک راه خدا باشد. حالا فلان خطا از او سر زد، اصلاحش می‌کند؛ آیا گفتن دارد؟! این غیبت محسوب شده و جایز نیست.

مطلب پنجم: رعایت شؤون طلبگی

یکی از چیزهایی که آقا بسیار مقید بودند مسأله شؤون طلبگی است. طلبگی یک شؤنی دارد که طلاب عزیز به خصوص رفقای ما باید آن را ملحوظ دارند. آقا همیشه می‌فرمودند: نباید موی سر طلبه بلند باشد، حالا نه اینکه همیشه از ته بزند یا تیغ بزند، نه! ولی موی طلبه باید کوتاه باشد.

بین طلبه با غیر طلبه فرق است؛ غیر طلبه اگر زلف هم بگذارد عیبی ندارد، بلکه بعضی از غیر طلبه گفته بودند: آقا! اجازه می‌دهید ما هم موی سرمان را بزنیم؟ آقا فرموده بودند: نخیر! شما نباید بتراشید! هرکسی وظیفه‌ای دارد.

از نظر عرف، فلان دکتر جراح که مشهور است اگر تابه‌حال مو

داشته و الآن موی خود را از ته بزند، چه بسا در عرف مورد پسند قرار نگرفته و عزّتش مورد مخاطره قرار گیرد.

یا مثلاً صحیح نیست کسی که مُعَنَوَن است و برای او پوشیدن لباس بلند متعارف نیست و مورد استهزاء قرار می‌گیرد در ملاء عام کت بلند بپوشد، چون مورد پسند عرف نیست و چه بسا ضررش بیش از نفعش است. یکی از اطباء معروف که از ارادتمندان مرحوم علامه بود به ایشان گفت: شما اجازه می‌فرمائید من کت بلند بپوشم؟ آقا فرمودند: نخیر! شما نپوشید.

افراد فرق می‌کنند؛ ممکن است یک نفر کت بلند بپوشد و مورد استهزاء قرار بگیرد. او نباید بپوشد. ولی کس دیگری بپوشد و ضرری هم نداشته باشد.

در زمان ما طّالِب ساعت مچی دستشان نمی‌کردند و در شأن طلبه هم نبود که ساعت مچی دست کند. آقا همیشه برای ما که ساعت می‌گرفتند ساعت جیبی می‌گرفتند، حتّی آن زمانی که معمّم نبوده و تازه طلبه شده بودیم.

لباسی که طلبه می‌پوشد باید تمیز باشد. لازم نیست لباسش نو باشد، امّا باید تمیز باشد. محاسنش شانه کرده باشد. وقتی بیرون می‌رود دکمه لباسش بسته باشد. گاهی بعضی از طّالِب غیر از شاگردان مرحوم علامه والد را که می‌بینم خیلی ناراحت می‌شوم؛ دکمه‌اش باز است و تا پائین سینه‌اش معلوم می‌شود، دکمه قبایش باز است و راه می‌رود، شلوارش تا بالا معلوم است!

آقا می‌فرمودند: طلبه باید عزّت داشته باشد و باید علاوه بر

مراعات جهات شرعی در لباس، طوری لباس بپوشد که عرف پسند باشد. این معنا را انسان باید در بیرون مراعات کند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت بیرون می‌رفتند خودشان را در آئینه نگاه می‌کردند، محاسنشان را شانه می‌فرمودند.^۱ و این برای ما دستور است و باید زئی طلبگی را حفظ کنیم.

سابقاً که در قم بودیم، طلبه‌هایی پیدا می‌شدند که درس نمی‌خواندند و در صحن و این طرف و آن طرف می‌گشتند و به گعده و چه‌بسا به امور خلاف شؤون طلبگی مشغول بودند؛ یقه‌هایشان باز بود، کفشهای پاشنه‌بلند می‌پوشیدند، دکمه‌ قبایشان باز بود و شلوارهای اطوکرده‌ ایشان از قبا بیرون می‌زد و گاهی وقتها سیگار هم دستشان بود! و چیزی که به اینها نمی‌آمد طلبه‌بودن بود، مثل یک چاروا دار میدانی، واقعاً این طور بودند؛ اینها موجب آبروریزی برای حوزه و طلاب و اهل علم هستند.

إن شاء الله زئی طلبگی را رعایت کنید. کسی که طلبه می‌شود باید به خاطر خدا و به خاطر امام زمان علیه السلام خیلی از محرومیت‌ها را

۱. حسن بن فضل طبرسی (ره) در سیره آن حضرت نقل می‌کند که: و كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَنْظُرُ فِي الْمِرْءَةِ وَيُرْجِلُ جُمَّتَهُ وَيَمْسُطُ رُبَّمَا نَظَرَ فِي الْمَاءِ وَ سَوَى جُمَّتِهِ فِيهِ وَ لَقَدْ كَانَ يَتَجَمَّلُ لِأَصْحَابِهِ فَضْلاً عَنْ تَجَمُّلِهِ لِأَهْلِهِ.

و قَالَ ذَلِكَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَأَتْهُ يَنْظُرُ فِي رَكْوَةٍ فِيهَا مَاءٌ فِي حُجْرَتِهَا وَ يُسَوِّي فِيهَا جُمَّتَهُ وَ هُوَ يَخْرُجُ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَتْ: يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي! تَتَمَرُّ فِي الرِّكْوَةِ وَ تُسَوِّي جُمَّتَكَ وَ أَنْتَ النَّبِيُّ وَ خَيْرُ خَلْقِهِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنْ عَبْدِهِ إِذَا خَرَجَ إِلَى إِخْوَانِهِ أَنْ يَتَهَيَّأَ لَهُمْ وَ يَتَجَمَّلَ. (مکارم/الأخلاق، ص ۳۴ و ۳۵)

تحمّل کند؛ مثلاً غیر طلبه می تواند در کوچه بدود، ولی این برای طلبه مستنکر بوده نمی تواند بدود. باید حرمت لباس را داشته باشد. غیر طلبه می تواند خیلی از حرفها را بزند و کسی اشکال نمی گیرد، امّا طلبه نمی تواند هر حرفی بزند، نمی تواند میان کوچه داد بزند، نمی تواند خنده بلند کند؛ طلاب مقید باشند این معانی را رعایت کنند.

مطلب ششم: اهتمام به تحصیل علم

الحمد لله طلبه ها موفق هستند و خوب درس می خوانند. مرحوم آقای قاضی، مرحوم آقای حدّاد، مرحوم علامه والد همه روی درس عنایت و تأکید داشتند، چون شرع مقدّس روی تحصیل علم و دانش تأکید فرموده و به آن امر نموده است.

بعد از عمامه گذاری حقیر به دست مبارک مرحوم حدّاد قدّس سرّه الشریف، ایشان درباره درس و تحقیق و دقت در امر تحصیل علوم دینیّه، سفارشات ارزشمندی نمودند و تأکید کردند که دروس را محقّقانه بخوانید. مرحوم علامه والد رضوان الله علیه در کتاب شریف روح مجرّد، در بیان این قضیه چنین می فرمایند:

«و آنچه از شرائط و لوازم ارشاد و هدایت بود، نه آنکه دریغ نمود، بلکه به طور اتمّ و اکمل درباره ایشان انجام داد، و توصیه فراوان نمود تا دروسشان را خوب بخوانند و بادقت و مطالعه و تحقیق بخوانند و اشکالاتشان را بپرسند و نفهمیده از درسی نگذرند، و عالم عامل جامع بار آیند.

و می فرمود: ارزش عالم عامل از دنیا و آخرت بیشتر است؛ از

هرچه به تصوّر آید بیشتر است. می‌فرمود: مرحوم آقا (قاضی) یک عالمی بود که از جهت فقاہت بی‌نظیر بود. از جهت فهم روایت و حدیث بی‌نظیر بود. از جهت تفسیر و علوم قرآن بی‌نظیر بود. از جهت ادبیّات عرب و لغت و فصاحت بی‌نظیر بود، حتّی از جهت تجوید و قرائت قرآن. و در مجالس فاتحه‌ای که أحياناً حضور پیدا می‌نمود، کمتر قاری قرآن بود که جرأت خواندن در حضور وی را داشته باشد، چرا که اشکالهای تجویدی و نحوه قرائتشان را می‌گفت.^۱

لذا تا می‌توانید درس بخوانید و از این جوانیتان حداکثر استفاده را ببرید! رفقا همه خوش استعداد و خوب هستند؛ بنده به شما قول می‌دهم که یک طلبه خوش استعداد و کوشا و مجدّ اگر ده سال بی‌وقفه در همه ایّام هفته درس بخواند مجتهد می‌شود.

آقا در زمان خودشان می‌فرمودند؛ اسلام‌شناس نداریم؛ کسی که اسلام را بشناسد، سنّت پیغمبر را بشناسد، سنّت أمير المؤمنين و ائمّه را بشناسد نداریم! الآن در جامعه ما نیست! و به چنین افرادی در جامعه نیاز است؛ طلبی که با عرفان و توحید آشنا هستند و مسیر صحیح را در فهم قرآن و روایات دریافته‌اند و فقط به ظواهر و به فقه اکتفاء نکرده‌اند؛ هم به دنبال فقهند و هم به دنبال معارف و هم با روایات انس می‌گیرند و هم با قرآن کریم، مانند شما که با مرام و افکار مرحوم علامه آشنائی کامل دارید.

اگر چنانچه شما به نحو احسن درس بخوانید و مجتهد شوید، هر

کدامتان یک عالمی را تکان می‌دهید. می‌توانید جلوی خلافها و اشتباهات بایستید و بار زیادی را در مسیر احیاء دین بردارید.

مگر علامه طباطبائی چند نفر بودند؟ خود آقا مگر چند نفر بودند؟ یک نفر که بیشتر نبودند! چه تحوّل به واسطه انتشار و تألیف این معارف در جامعه ایجاد کردند؟ /مأم‌شناسی، معادشناسی، الله‌شناسی، روح‌مجّرد و کتابهای دیگر، اینها موجب تحوّل شد و چه بسیار افرادی که این معارف را نمی‌دانستند ولی با علوم و معارف اسلام آشنا شده و به جان و دل پذیرفته و متحوّل شدند.

آقا یک نفر بودند! شما چند نفرید؟ اگر شما درس بخوانید و خوب بخوانید که بحمدالله درس می‌خوانید ولی بهتر از اینها می‌توانید درس بخوانید، اگر شما خوب درس بخوانید و مجتهد شوید، چقدر می‌توانید اثر بگذارید!

اگر در ایّام تبلیغی هر کدام که محرّم و صفر منبر می‌روید این معارف را إشاعه دهید تحوّل ایجاد می‌شود. معادشناسی بگوئید، /مأم‌شناسی بگوئید؛ اینها إشاعه دین است.

یکی از دوستان به بنده فرمود: در محرّم و صفر منابری را که در سطح شهر تهران می‌روم و همین معارف الهی را می‌گویم، مردم با یک اشتیاق خاصّی تلقّی به قبول می‌کنند، چون این مطالب حقّ است و حق را همه می‌پذیرند. هرکس تشنه حق باشد حق را می‌پذیرد. هرکس تشنه آب باشد بدنش آب می‌طلبد، أمّا سراب چی؟ سراب را نمی‌خواهند!

پس سعی کنید در درس کوشا تر بوده و درسها را به نحو احسن و اکمل بخوانید. بحمدالله آقایان کوشا هستند، درسهایشان را خوب

می‌خوانند، ولی این معنی در وجودشان باشد که حدّ اکثر استفاده را از اوقاتشان برده و زودتر خود را به مرتبه رفیعۀ اجتهاد برسانند. از آن طرف هم بال عمل را همراه با بال علم نموده به نهایت ذروه از ایمان و تسلیم و یقین إن شاء الله برسید؛ وَفَّقَكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا لِمَرْضَاتِهِ إن شاء الله. امیدواریم رفقا به این عرائض نهایت اهتمام را داشته باشند، چه در گفتن ذکر و چه در زنی طلبگی و درس و چه در امور دیگر؛ وَفَّقَكُمُ اللَّهُ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى.

إن شاء الله خدا به ما توفیق دهد که هم در علم و هم در عمل، هم در ذکر و هم در نماز شب موفق شویم. در بیداری سحر و بین الطلوعین موفق باشیم، بین الطلوعین نخوابیم. در مسیر عبادت و اطاعت قدم برداریم تا إن شاء الله به ایمان و یقین برسیم.

إن شاء الله خدا روح و ریحان به قبر والد معظّم رضوان الله تعالی علیه سرازیر گرداند و آن قدر نور و بهجت و سرور به روح مطهر ایشان عائد و واصل کند که از همه ما خرسند و شاد باشند و ببینند که این زحماتی که کشیده‌اند الحمد لله به ثمر نشست است.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُم

مجلس دوم

قبض و بکٹ سلوکی (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

یکی از نکاتی که لازم است سالکین إلى الله به آن توجه نمایند، قبض و بسط‌هایی است که در طئی طریق إلى الله برای آنها به وجود می‌آید. «قبض» به معنای گرفتگی، ضیق، تنگی و فشار است. و «بسط» به معنای گشایش و احساس راحتی کردن است. قبض و بسط لازمه سلوک إلى الله بوده و هر سالکی اجمالاً باید هم قبض و هم بسط داشته باشد تا به واسطه این قبض و بسط آب‌دیده شود و قلب او وسعت پیدا کرده، گنجایش پیدا نماید که جای خدا قرارگیرد.

أمیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا.^۱ «این قلوب حکم ظروف را دارند و بهترین ظرف، ظرفی است که گنجایش آن بیشتر باشد.»

قبض و بسط این ظرفیت را ایجاد می‌کند. البته قبض باید

۱. نهج البلاغة، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۵.

به مقداری باشد که سالک زیر ضربات تازیانه‌های آن خُرد نشود؛ یعنی آن قدر شدید نباشد که خُرد شده نتواند سر خود را بلند نماید! همچنین بسط سالک نباید آن قدر زیاد باشد که نتواند ظرفیتی که دارد را توسعه داده و قلبش جای بیشتری برای ادراک مقام قرب پروردگار پیدا کند. پس خداوند تبارک و تعالی به مقتضای حکمت متعالیه خود در نفس سالک إلی الله این قبض و بسط را قرار می‌دهد تا بتواند به مقصود برسد.

عوامل قبض و بسط

البته قبض و بسط عواملی دارد که بعضی از این عوامل تحت اختیار انسان است. انسان نباید آن چیزهایی که موجب قبض می‌شود و منهیّ عنه است را مرتکب شود.

عقوق والدین

مثلاً عقوق والدین موجب قبض شدید می‌شود. کسی که عاق پدر یا مادر شده قبض شدیدی برای او حاصل می‌گردد، به طوری که مثل کلاف سر در گم اصلاً به هیچ جا راه پیدا نمی‌کند، از هر طرفی برود به بن بست می‌رسد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: **إِنَّ الْجَنَّةَ لَيُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَاقٌّ**.^۱ «بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه استشمام می‌شود ولی کسی که عاق والدین بوده و پدر و مادر از او راضی نیستند آن قدر از بهشت دور است که این بو را

۱. النخصال، ج ۱، ص ۳۷.

استشمام نمی‌کند!»

ما قبضی مثل قبضی که از ناحیه عاق والدین است نداریم. این قبض چه بسا از قبضی که برای کافر غیر معاند مثل مسیحی جاهل حاصل می‌شود بالاتر است؛ کسی که کافر قاصر است ولی عاق والدین نبوده و پدر و مادر خود را راضی نگه داشته است قبض برای او حاصل می‌شود و این قبض خیلی شدید است ولی قبض عاق والدین از آن هم بالاتر است!

علی‌ایّ حال، حقوق والدین خیلی مهمّ است! خیلی عجیب است! روزی با مرحوم علامه والد سوار تاکسی شده و به مسجد می‌رفتیم. راننده تاکسی ابتداءً از آقا پرسید: چرا من به هر کاری دست می‌زنم به بن بست می‌رسم؟ با اینکه شرائط و معدّات این کار همه مهیا بوده مانعی هم نیست ولی باز به بن بست می‌رسم؟ تعبیر خود راننده این بود که می‌گفت: من مثل کلاف سردرگم شده‌ام؛ تاکسی نو خریدم مشغول کار شدم باز ضرر می‌کنم.

آقا فرمودند: پدر و مادر از تو راضی هستند؟ گفت: نه! راضی نیستند؛ من اصلاً نمی‌خواهم که آنها را ببینم. بیست سال است که ما با هم اختلاف داشته و رفت و آمدی نداریم. آقا فرمودند: تنها راه درست شدن کار شما این است که پدر و مادر را از خود راضی کنی؛ راه منحصر در این است.

عاق والدین اطور است که نه تنها برای انسان ضیق و تنگی و قبض می‌آورد که کار دنیائی انسان نیز به هم می‌ریزد.

لذا از حضرت امام هادی علیه‌السلام روایت است که فرمودند:

الْعُقُوقُ يُعَقَّبُ الْقِلَّةَ وَيُودَى إِلَى الذَّلَّةِ.^۱ «عقوق والدین موجب تنگی دست و کمی مال دنیا یا کمی نسل و فرزندان شده و ذلت و سرافکندگی را در دنیا به دنبال می آورد.»

در روایت دیگری از حضرت امیرالمؤمنین از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: ثَلَاثَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ تُعَجِّلُ عُقُوبَتَهَا وَ لَا تُؤَخِّرُ إِلَى الْآخِرَةِ: عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ الْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ وَ كُفْرُ الْإِحْسَانِ.^۲ «سه گناه است که عقوبت آن از همین دنیا دامن گنهکار را می گیرد و به آخرت موکول نمی شود: عقوق پدر و مادر، ظلم بر مردم و کفران نعمت و احسان.»

خدای ناکرده اگر پدر و مادر سالک راه خدا از او ناراحت باشند که دیگر واویلا! اصلاً سلوکش از بین رفته و ضایع شده است و راه او بسته شده و دیگر نمی تواند راه برود!

رنجاندن دیگران

حتی اگر چنانچه انسان حرفی بزند که رفیق برنجد و قلب او از انسان بگیرد، ولو اینکه غرضی هم نداشته و از روی عداوت نگفته باشد، فقط مزاح کرده ولی این مزاح سبک بوده و قلب رفیق گرفته است، این موجب قبض می گردد. انسان در منزل نشسته می بیند حالت قبض پیدا کرده، خسته و گرفته است؛ اگر چنانچه او را به باغ یا میهمانی یا حرم هم دعوت کنند دلش باز نشده و اصلاً حال ندارد.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۴.

۲. الأمالی شیخ مفید، ص ۲۳۷.

این عوامل دست خود انسان است؛ سالک و مؤمن نباید سخنی بگوید که کسی را برنجاند یا مزاحی کند که رفیقش برنجد یا در منزل با عیال خود نشسته او را برنجاند. مرد بر زن تفوق دارد ولی آیا می‌تواند چون تفوق دارد هر کاری را انجام دهد؟! هر حرف یا زخم زبانی به عیال خود بزند؟! بله، بعضی زنها نسبت به همسر خود استعلاء (طلب علو و برتری) دارند و زندگیشان زن‌سالاری بوده و زن بر مرد حکومت می‌کند و عملاً در زندگی «النساء قَوَّامَاتٌ عَلَى الرَّجَالِ» است که البته این روش زندگی خلاف قرآن و سنت است. أمّا در خانه‌ای که طبق قرآن و سنت، مرد زمام‌دار است و آیه: **الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ**^۱ آنجا حاکم و زن اسیر دست مرد است، آیا مرد حق دارد به این زن هر زخم زبانی بزند؟ مثلاً زن جمالی ندارد، مرد یک مرتبه به او بگوید: تو چقدر زشت هستی! کاش تو را نمی‌گرفتم! به‌هیچ وجه جائز نیست. می‌توانستی از اوّل این خانم را به عقد در نیاوری، ولی حالا که گرفتی و خدا تقدیر کرده شکل او به این صورت باشد، حق نداری زخم زبان بزنی!

یا مثلاً این بنده خدا صبح تا شب کار می‌کند؛ خیاطی می‌کند، کهنه‌شوری می‌کند، بچه‌داری می‌کند، غذا می‌پزد، هزار کار انجام می‌دهد و دوست دارد وقتی شوهر او به خانه می‌آید با خنده و حسن خلق بیاید، ولی وقتی مرد وارد می‌شود مثل برج زهر مار به جان این زن می‌افتد؛ آی چرا اینجا را این‌طوری کردی؟! چرا آنجا را این‌طوری کردی؟! چرا چنین غذایی پختی؟! چرا فلان کار را نکردی؟! جایز نیست! و از باب

۱. صدر آیه ۳۴، از سورة ۴: النِّسَاء.

ایذاء حرام است؛ وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ.^۱ «با زنهای خود به نحو پسندیده معاشرت کنید.» و سعی کنید رفتارتان حسن و نیکو باشد. همان‌طور که مرد به گردن زن حق دارد زن نیز به گردن مرد حق دارد و همان‌طور که زن باید رفتار پسندیده داشته باشد مرد هم باید معاشرت به معروف داشته و پسندیده رفتار کند.

اینها مسائل شرعی است؛ گاهی به واسطه ندانستن یا مراعات نکردن این مسائل، انسان حرفی می‌زند و خودش هم متوجه نیست و دل این بیچاره می‌شکند و کسی را هم ندارد، پناهگاه و ملجأی ندارد، مقهور دست مرد و اسیر اوست و دلش می‌شکند، آن‌وقت برای انسان قبض حاصل می‌شود و هر کاری می‌کند تا از این گرفتگی نجات پیدا کند نمی‌شود؛ قرآن می‌خواند نمی‌شود! زیارت می‌رود نمی‌شود!

قبض حاصل از موسیقی

قرآن خواندن موجب بسط، و ساز و آواز موجب قبض است؛ جائی که ساز و آواز شنیده می‌شود یا زده می‌شود قبض و تاریکی است! انسان نمی‌تواند اصلاً نگاه کند!

خاطر من هست کوچک بودم وقتی از کنار مسجد قائم ردّ می‌شدم یک نشاطی به من دست می‌داد تا اینکه چند قدم جلوتر می‌رفتم، بعد از چهارراه یک سینما بود، همین که از کنار سینما عبور می‌کردم حالت قبض حاصل می‌شد. با اینکه این در و دیوار همان در و دیوار است. در مسجد با در سینما هر دو از آهن است، زمین هر دو سنگ است، اما چرا

۱. قسمتی از آیه ۱۹، از سوره ۴: النّساء.

وقتی انسان به مسجد می‌رود نورانی شده دلش زنده و روحش تازه شده برای او حال بسط حاصل می‌شود، اما از کنار سینما که عبور می‌کند بدون اینکه داخل آن بشود، حال قبض برای او حاصل شده و سنگین می‌شود؟! اصلاً می‌خواهد فرار کند! چرا؟!

چون در سینما معصیت خدا می‌شود، ساز و موسیقی زده می‌شود، افرادی که اهل معصیت هستند در اینجا شرکت می‌کنند. در زمانهای سابق افرادی که اهل گناه بوده و پایبند به مسائل شرعی نبودند در اینجا شرکت می‌کردند، اما افرادی که به مسجد می‌روند این طور نیستند!

نورائیت مساجد

مساجد هم فرق می‌کنند؛ یک مسجد نورائیت بیشتری دارد و یک مسجد نورائیت کمتری و بعضی از مساجد که اصلاً نورائیت ندارند؛ مسجدی که محرابش را با طلا تزیین کرده‌اند که حرام است و در آن افراد فاسق و ریش تراش آمده و تماماً مشغول صحبت امر دنیا هستند و برای مجلس ختم صندلی در مسجد می‌گذارند و با کفش داخل مسجد می‌شوند و روی صندلی می‌نشینند و مخدراتی که وارد این مجلس می‌شوند، «کاسیات عاریات» هستند، لباسهای بدن‌نما می‌پوشند، این مسجد به واسطه این امور اگر روحی داشته باشد روحش گرفته می‌شود! آقای حداد وقتی که به تهران تشریف آورده بودند و در خدمت ایشان به مسجد قائم می‌آمدیم، خیلی از نورائیت مسجد قائم تعریف می‌کردند و می‌فرمودند: این مسجد نورائیت دارد. چرا نورائیت دارد؟ چون کسی که این مسجد را بنا نموده اخلاص داشته است. امام جماعت این مسجد پدر مرحوم علامه والد بوده که عرق دینی داشته و قصدش

خدا بوده است، بعد هم خود آقا سالیان سال در این مسجد نماز خواندند. خود ایشان به بنده فرمودند: ما در این مسجد که نماز خواندیم جز برای خدا و به دستور اولیاء خدا نبوده و ما حتی برای یک لحظه نظر به مال و منال افراد متمولی که به مسجد می آمدند نکردیم!

کدام امام جماعت این طور است؟! افراد مخلصی که ایشان در این مسجد تربیت کردند، نماز نورانی ای که در این مسجد می خواندند، تمام اینها روی مسجد اثر می گذارد؛ روی سنگ مسجد، روی فرش مسجد، روی در و دیوار آن، روی هوایی که استنشاق می کنیم اثرگذار است.

قبض حاصل از معصیت

علی ایّ حال، طاعت و اخلاص موجب بسط شده گشایش و نورانیت می آورد و معاصی موجب قبض و گرفتگی می شود. معاصی آثار دیگری هم دارد؛ راوی می گوید: از امام سجّاد علیه السّلام شنیدم که می فرمود: **ما اخْتَلَجَ عِرْقٌ وَ لَا صُدِعَ مُؤْمِنٌ قَطُّ إِلَّا بِذَنْبِهِ، وَ مَا يَغْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ وَ كَانَ إِذَا رَأَى الْمَرِيضَ قَدَبَرِيٍّ قَالَ: لِيَهْنِثَكَ الطُّهُرُ مِنَ الذُّنُوبِ فَاسْتَأْنَفِ الْعَمَلَ**^۱. «هیچ رگی ضربان پیدا نمی کند و هیچ مؤمنی سردرد نمی گیرد مگر به خاطر گناهی که انجام داده است.» خیلی عجیب است! حضرت می فرمایند: فقط گناه است که باعث این امور می شود.

وَ مَا يَغْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ. «و گناهانی را که خدا می آمرزد بیشتر است.» انسان بیست گناه می کند خداوند نوزده گناه را می بخشد و به خاطر یکی به او سردرد می دهد و الا اگر خدا بخواهد به خاطر گناهان

۱. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۸۶.

مؤاخذه کند که هیچ دیاری باقی نمی ماند؛ وَلَوْ يُوَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ^۱ «اگر خدا این مردم را به خاطر ظلمشان مؤاخذه می کرد روی زمین جنبه ای نمی گذاشت.» گناه ظلم است، منتهی خود انسان نمی فهمد، متوجه نیست!

گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند
و كَانَ إِذَا رَأَى الْمَرِيضَ قَدْبَرِي قَالَ: لِيَهْنِكَ الطُّهُرُ مِنَ الذُّنُوبِ
فَاسْتَنْفِ الْعَمَلَ. «هر وقت حضرت مریضی را می دیدند که خوب شده است، به او می فرمودند: پاک شدن از گناه گوارایت باد! عمل خود را از سر بگیر که گناهان تو پاک شده است!»

انسان گناه می کند، غیبتی می کند، مزاحی کرده دل مؤمنی را می شکند؛ مثلاً حرفی به عیال خود می زند که نباید بزند و دل او می شکند، این گناه محسوب می شود و برای انسان قبض می آورد و هیچ چاره ای نیست جز اینکه عامل و منشأ این قبض و گرفتگی را رفع نماید.

عوامل برطرف شدن قبض

أَمَّا اگر قبض به واسطه ظلم یا ساز و آواز یا عقوق والدین و نارضایتی ایشان نبود و سالک در قبض فرو رفت و علت آن را هم پیدا نکرد، باید چکار کند؟ بعضی خدمت آقا آمده می گفتند: یک ماه است که در قبض قرار گرفتیم، چکار کنیم؟ البته از نوادر است که این طور بشود؛ معمولاً یک روز، دو روز، سه روز، چهار روز است. آقا سه کار را توصیه می فرمودند:

۱. صدر آیه ۶۱، از سوره ۱۶: النحل.

اوّل: قرائت قرآن، هرچقدر می تواند قرآن بخواند. **دوّم:** صله اُرحام، تا می تواند به صله اُرحام برود و به خویشاوندان سر بزند؛ و در رتبه اوّل به والدین، خواهرها و برادرها، عمّه و خاله سر بزند که موجب بسط می شود! **سوّم:** زیارت اهل قبور. می فرمودند: این سه چیز باعث بسط می شود. البته امور دیگری هم هست که برای رفع قبض خیلی مفید است؛ مانند فرستادن صلوات و توسّل به معصومین علیهم السّلام و زیارت قبور منوره ایشان و رفع همّ و غم از مؤمنین.

خلاصه کلام اینکه: قبض و بسط برای سالک لازم است و خدا افرادی را که دوست دارد قبض و بسط بیشتری برای ایشان قرار می دهد، ولی نه قبضی که نعوذ بالله از ناحیه معاصی برای فرد حاصل می شود.

مراقبه شدید

خداوند مؤمنینی را که دوست دارد رها نکرده و نمی گذارد یک آب خوش از گلوی آنها پائین برود، البته آن مؤمنی که سالک راه خدا بوده و خدا او را دوست دارد، نه هرکسی که بگوید: من سالک راه خدا هستم. نه! سالک باید در مراقبه شدید باشد؛ توجّه تام داشته و سعی کند طبق دستور عمل نماید، صحبت های خود را کنترل کند، هر صحبتی نکند، کلامی که بدرد آخرتش نمی خورد نگوید.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: **مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ**^۱ «از خوبی اسلام مرد این است که هر چیز بی فائده را ترک می کند.»

۱. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۶۵.

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را

غبار خاطری از رهگذار ما نرسد^۱

یعنی چنان زندگی کن که اگر بدن و استخوانهایت پوسید و خاک ره شوی، غبار این خاک رهگذرانی که از اینجا عبور می‌کنند را اذیت نکند؛ یعنی خاطرش مکدر نشود. هرکسی بشنود فلانی از دنیا رفت بگوید: خدا رحمتش کند! چه انسان خوب و خلیقی بود! ما که از او بدی ندیدیم! حقیقتاً این طور باشد؛ یعنی حتی در خاطره و مخیله او بدی از این شخص نباشد.

امیدواریم إن شاء الله خدا ما را موفق کند حقوق افراد، حقوق والدین را پرداخت کنیم!

حقوق والدین

شخصی خدمت آقا عرض کرد: من به هر کاری دست می‌زنم به بن‌بست می‌رسم و به هر دری می‌زنم بسته می‌شود! آقا فرمودند: آیا پدرت از شما راضی هست؟ گفت: نه آقا! راضی نیست، اصلاً مدتهاست که از دنیا رفته و از من هم راضی نبود! آقا فرمودند: تا می‌توانی برای او خیرات کن! صدقه بده! زیارت می‌روی عوض پدرت زیارت کن! عوض او نماز بخوان! این باعث می‌شود که از تو راضی شده و قلبش به تو منعطف شود.

در روایت است که: گاهی کسی پدرش از دنیا رفته و در زمان حیات عاق والدین بوده ولی الآن با خیرات از او راضی می‌شوند، کما

۱. دیوان حافظ، ص ۸۰، غزل ۱۷۸.

اینکه پدر و مادر بعضی در زمان حیات از ایشان راضی هستند ولی وقتی از دنیا می‌روند در اثر کوتاهی‌هایی که در حق پدر و مادرش می‌کند عاق والدین می‌شوند!^۱ وقتی پدر و مادر از دنیا رفتند معدوم که نشدند بلکه تجرّ دشان قوی‌تر شده و اگر از مؤمنین باشند به مقدار درجه ایمانشان تجرّ دشان قوی‌تر می‌گردد.

در روایت داریم که: ارواح از مؤمنین به فرزندان و اهل و عیالشان سر می‌زنند، منتهی به حسب درجه‌ای که دارند تفاوت می‌کند؛ بعضی هر وقت بخواهند می‌توانند سر بزنند، ولی بعضی این‌طور نیست؛ روزی یک بار یا دو روزی یک بار یا هفته‌ای یک بار سر می‌زنند!^۲

فرض کنید این روح پدر و مادر که از دنیا رفته است به فرزندان خود سر می‌زند، می‌بیند سر ارث دعوا می‌کنند، بعد عاقشان می‌کند! این خیلی اتفاق می‌افتد که دو تا برادر یا خواهر سر ارث نزاع می‌کنند، به خاطر مال دنیا چاقو می‌کشند! البتّه خداوند از برخی از مؤمنین بعد از مرگ بدیهای خانواده را می‌پوشاند تا آزرده نشوند، ولی کلّیت ندارد.^۳ والدین در زمان حیات از ایشان راضی بودند بعد که از دنیا می‌روند فرزندان‌شان عاق والدین می‌شوند! انسان باید خیلی مراقبه داشته باشد، در همه جهات مراقبه داشته باشد.

دل بسته نبودن به مال دنیا

آقا می‌فرمودند: بعضی از سالکین راه خدا در همه چیز جلو

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۴.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۰ و ۲۳۱، ح ۳ و ۵.

۳. همان مصدر، ص ۲۳۰، ح ۱.

هستند، به پول که می‌رسند جا می‌زنند! یعنی مسأله پول که می‌شود جا می‌زنند! چه بسا می‌خواهد خمسش را حساب کند دستش می‌لرزد! درحالی‌که آقا می‌فرمودند: سالک راه خدا اول باید از مال بگذرد بعد از جانش بگذرد. کسی که از مال نگذرد به مقصود نخواهد رسید. کسی که واجب مالیش را ادا نکند نخواهد رسید.

آقا می‌فرمودند: امر از این هم بالاتر است! خیلی بالاتر است! تنها تأدیه واجب نیست؛ انسان باید دل بسته هم نباشد. آقا به بنده می‌فرمودند: بعضی از این افراد که می‌خواهند پولشان را حساب کنند شما پول ایشان را نگیرید. پول آنها به جوی آب ریخته شود بهتر است! معنای این حرف چیست؟ یعنی دلشان به مال دنیا بسته شده و اصلاً کنده نمی‌شود.

سالک راه خدا باید هستی خود را بدهد، جان خود را بدهد. وقتی از پول که یک امر عرضی است نمی‌توانی بگذری چگونه می‌توانی از جانت بگذری؟

قضیه سامری مفصل است. او تمام زحمات حضرت موسی علیه‌السلام را به باد فنا داد و بنی اسرائیل که موحد شده بودند را گوساله پرست کرد. حضرت موسی برگشت برادرش هارون را مورد عتاب و مؤاخذه قرار داد. هارون گفت: من کاری نکردم و تمام بلاها را سامری درآورده است! حالا حضرت موسی با سامری چکار کند؟ آمد تا او را بکشد، حضرت موسی خیلی قوی بود وقتی می‌خواست سامری را بکشد، خطاب آمد که او را نکش! لا تَقْتُلْهُ يَا مُوسَى! فَإِنَّهُ سَخِيٌّ.^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۰۸.

سامری انسان سخاوتمندی بود و خدا سخاوتمندان را دوست دارد! خداوند کسی که از مالش بگذرد را دوست دارد.

امر سلوک امر دقیقی است. در هر کاری مراقبه دقیق لازم دارد؛ در صحبت کردن، در نشستن و برخاستن، غذا خوردن، خوابیدن و...

خداوند إن شاء الله به ما توفیق دهد تا تنها به ذکر گفتن اکتفا نکنیم! اگر سحر از خواب بیدار شدیم و ذکر گفتیم، آیا کفایت می کند و جزء اُعلیٰ علیین هستیم؟! نه! سلوک ریزه کاریهایی دارد که باید مدّ نظر داشته باشیم. **اللهمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَىٰ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ تَنْهَىٰ.**
اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم وَ الْعَنْ عَدُوَّهُم

مجلس سوم

قبض و بکٹ سلوکی (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در جلسه گذشته دربارهٔ قبض و بسط صحبت شد که قبض چیست؟ بسط چیست؟ و اینها چه عواملی دارند؟ اجمالاً در این دو موضوع مطالبی عرض شد؛ عرض کردیم که قبض به معنای «گرفتگی و ناراحتی» و بسط به معنای «گشایش و راحتی» است.

گاهی برای انسان قبض حاصل می‌شود و هرچه جستجو و تفحص می‌کند که علت این قبض و گرفتگی روحی چیست؟ آیا خلافتی از او سر زده یا معصیتی انجام داده است؟ آن را پیدا نمی‌کند! همین‌طور گاهی انسان در خانه یا جای دیگری نشسته که حالت بسطی برایش پیش می‌آید و نمی‌داند که این بسط از چه ناحیه‌ای بوده و علت آن چیست!

ولی گاهی این قبض و بسط ناشی از عمل خود انسان است؛ مثلاً ظلمی کرده است، چرا که ظلم از موارد بی‌نی است که موجب قبض می‌شود و هرچه درجهٔ ظلم بالاتر باشد قبضی که برای انسان حاصل

می شود شدیدتر بوده و هرچه ظلم کمتر باشد آن قبض هم کمتر است. اقل آثاری که بر ظلم مترتب می شود همین حالت گرفتگی و قبض است؛ مثلاً اگر انسان بی جهت با عیالش دعوا کند و حق هم با عیال باشد، برای او قبض و گرفتگی حاصل شده و تا عیالش را راضی نکند این قبض مرتفع نخواهد شد و لو اینکه چند روز بگذرد!

نسبت به پدر و مادر هم همین طور است؛ اگر پدر و مادر از دست فرزندشان راضی نباشند و لو اینکه حق با فرزند بوده و پدر و مادر به ناحق از او ناراضی باشند، خواه ناخواه برای فرزند قبض پیش آمده و هرچه به خود فشار بیاورد و این طرف و آن طرف برود که این گرفتگی و قبض مرتفع شود، مرتفع نخواهد شد! مگر اینکه دل پدر و مادر را به دست آورده رضایت ایشان را تحصیل کند.

عوامل برطرف شدن قبض

بعضی از رفقا خدمت آقا آمده می گفتند: برای ما قبض شدیدی حاصل شده و علت آن را هم نمی دانیم! آقا به نحو عموم سه مطلب را توصیه می فرمودند:

صله رحم

اول: صله ارحام کنید؛ دل پدر و مادرتان را به دست آورید و آنها را خوشحال کنید. همچنین به برادرها، خواهرها، عمو، عمه، دایی، خاله و... سر بزنید که صله ارحام موجب بسط می شود؛ خصوصاً محبت به مخدرات از ارحام خیلی نافع است؛ چون مخدرات لطیف تر بوده و بیشتر نیاز به محبت دارند و با محبت دلهايشان بیشتر شاد می شود. نیکی به پدر و مادر و ارحام کفاره گناهان است.

در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که:
 جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي وَلَدْتُ بِنْتًا وَ
 رَبَّيْتُهَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ فَأَلْبَسْتُهَا وَحَلَّيْتُهَا ثُمَّ جِئْتُ بِهَا إِلَى قَلِيبٍ
 فَدَفَعْتُهَا فِي جَوْفِهِ وَكَانَ آخِرُ مَا سَمِعْتُ مِنْهَا وَهِيَ تَقُولُ: يَا أَبَتَاهُ! فَمَا
 كَفَّارَةُ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَلَاكَ أُمَّ حَيَّةٌ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَلَاكَ خَالَةٌ حَيَّةٌ؟ قَالَ:
 نَعَمْ. قَالَ: فَأَبْرِزْهَا، فَإِنَّهَا بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ؛ يُكْفِّرُ عَنْكَ مَا صَنَعْتَ.^۱

«مردی به محضر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
 آمد و عرض کرد: دختری برای من متولد شد و من او را بزرگ کردم تا
 وقتی که به سن بلوغ رسید، لباسی بر تنش کردم و او را آرایش نمودم و
 او را بر سر چاهی بردم و در چاه انداختم و آخرین چیزی که از او شنیدم
 صدای او بود که می‌گفت: «بابا، بابا!» کفاره این گناه من چیست؟
 حضرت پرسیدند: آیا مادری (یا مادر بزرگی) که زنده باشد
 داری؟ عرض کرد: نه! فرمودند: خاله‌ای داری؟ عرض کرد: بله! فرمودند:
 به او نیکی کن که در حکم مادر است؛ با نیکی به او گناه تو پاک می‌شود.»
 راوی می‌گوید: از خدمت امام صادق علیه السلام پرسیدم: این
 واقعه مربوط به چه زمانی است؟ فرمودند: مربوط به دوران جاهلیت
 است که دختران را از ترس اینکه اسیر شده و در قبیله دیگری فرزندی
 بیاورند می‌کشتند.

و نیز از امام سجّاد علیه السلام روایت شده است که: جَاءَ رَجُلٌ
 إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا مِنْ عَمَلٍ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

قَبِيحٌ إِلَّا قَدَعَمَلْتُهُ، فَهَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فَهَلْ مِنْ والدَيْكَ أَحَدٌ حَيٌّ؟ قَالَ: أَيْ. قَالَ: فَاذْهَبْ فَبِرِّه. قَالَ: فَلَمَّا وَلَّى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَوْ كَانَتْ أُمَّهُ.^۱

«مردی خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد: هیچ کار زشتی نیست مگر آنکه من آن را انجام داده‌ام. آیا توبه‌ای برای من هست؟ حضرت فرمودند: آیا از پدر یا مادر کسی زنده است؟ عرض کرد: پدرم زنده است. فرمودند: برو و به او نیکی کن! وقتی آن مرد رفت، حضرت فرمودند: ای کاش مادرش زنده بود!»

قرائت قرآن

دوّم: قرائت قرآن نیز موجب بسط می‌شود؛ اگر کسی دلش گرفته و نمی‌داند علت آن چیست و هرچه در زوایای نفسش تفحص می‌کند علت آن را پیدا نمی‌نماید، قرآن را باز کند و قرآن بخواند! قرآن خودش می‌فرماید: «موجب شفاء دردهای باطنی است» کما اینکه موجب شفای دردهای ظاهری هم هست.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ.^۲ «ای مردم! حقّاً به‌سوی شما موعظه و اندرزی از جانب پروردگارتان آمده است، و شفائی برای دردهای سینه‌ها و صفات رذیله و ظلماتی که در درون انسانهاست، و

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۲.

۲. آیه ۵۷، از سوره ۱۰: یونس.

هدایت و رحمتی برای مؤمنین.»

روایات فراوانی در باب شفاعت بودن قرآن کریم وارد شده است؛ در روایتی از امام علیه السلام نقل شده است که فرمودند: **فِي الْقُرْآنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ**^۱ «در قرآن شفای هر مرضی وجود دارد». نور قرآن تاریکی را از بین می‌برد و قلب و دل را شفا می‌بخشد. لذا حضرت فرمودند: **تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ**^۲ «قرآن را بیاموزید که بهترین گفتار است و در آن تفکر و اندیشه کنید و آن را با تدبیر و درایت بفهمید که بهار دلهاست و با نور آن شفا طلبید و مریضی‌ها را درمان کنید که شفای دردهای سینه‌هاست.»

زیارت اهل قبور

سَوِّم: زیارت اهل قبور که این هم موجب بسط می‌شود! زیارت قبور هم موجب عبرت برای انسان است و هم موجب شادی دل مؤمنینی که از دنیا رفته‌اند؛ به خصوص اگر انسان آداب آن را مراعات کرده و برای آنها از سور قرآن قرائت کند. وقتی انسان به زیارت مؤمنین می‌رود آنها با انسان انس می‌گیرند و خوشحال می‌شوند و وقتی برمی‌گردد ایشان احساس دلتنگی می‌کنند.

محمد بن مسلم می‌گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: به زیارت مردگان برویم؟ فرمودند: بله! عرض کردم: وقتی به

۱. مکارم/الأخلاق، ص ۳۶۳.

۲. نهج/البلاغه، خطبه ۱۱۰، ص ۱۶۴.

نزدشان می‌رویم متوجه می‌شوند؟ فرمودند: إِي وَاللَّهِ! لَيَعْلَمُونَ بِكُمْ وَ يَفْرَحُونَ بِكُمْ وَ يَسْتَأْنِسُونَ إِلَيْكُمْ. «آری! قسم به خدا، متوجه می‌شوند و به سبب آمدن شما شاد می‌گردند و با شما انس می‌گیرند!»

عرض کردم: وقتی به زیارت قبور رفتیم چه بگوئیم؟ فرمودند: بگو: اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَ صَاعِدْ إِلَيْكَ أَرْوَاحَهُمْ وَ لَقِّهِمْ مِنْكَ رِضْوَانًا وَ أَسْكِنِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحَدَّثَهُمْ وَ تُؤْنِسُ بِهِ وَحَشَتَهُمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱ «خدایا! زمین را از پهلویشان گشاده نما و روحشان را به سوی خود بالا ببر و از جانب خود رضوان خوشنودیت را به ایشان برسان و از رحمتت، رحمتی در میان ایشان قرار بده که به وسیله آن ایشان را از تنهایی بیرون بیاوری و غربت و بی‌کسی آنها را به انس تبدیل کنی که تو بر هر کاری قدرت داری.»

عوامل دیگر رفع قبض

علامه والد رحمه الله علیه این سه مورد را به نحو عموم همیشه سفارش می‌فرمودند. و عرض شد که: فرستادن صلوات و زیارت مشاهد مشرفه و بکاء در مصائب اهل بیت علیهم السلام و دل برادر مؤمن را شادکردن نیز موجب بسط می‌شود! و در روایات به اثر شدید هر یک از اینها در آمرزش گناهان و قضاء حوائج و رفع مشکلات اشاره شده است.

برکات ذکر شریف صلوات در روایات فراوان ذکر شده است و ذکر صلوات در حل مشکلات خیلی آثار عجیبی دارد. در روایتی از

۱. فلاح السائل، ص ۸۵.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که: اَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَّى عَلَيَّ وَ أَتْبَعَ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ أَهْلَ بَيْتِي فَتَحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ سَبْعِينَ صَلَاةً وَ إِنْ كَانَ مُذْنِبًا خَطَّاءً: ثُمَّ تَتَحَاتُّ عَنْهُ الذُّنُوبُ كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ وَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: لَبَّيْكَ يَا عَبْدِي وَ سَعْدَيْكَ! وَ يَقُولُ اللَّهُ لِمَلَائِكَتِهِ: يَا مَلَائِكَتِي! أَنْتُمْ تُصَلُّونَ عَلَيَّ سَبْعِينَ صَلَاةً وَ أَنَا أَصَلِّي عَلَيْهِ سَبْعَ مِائَةِ صَلَاةٍ.^۱

«وقتی کسی از ائمت بر من صلوات بفرستد و صلوات بر اهل بیت را در پی آن بیاورد، درهای آسمان بر او گشوده می شود و ملائکه هفتاد بار بر او صلوات می فرستند، گرچه گنهگار و پر از خطا باشد. و گناهانش مانند ریختن برگ از درخت فرو می ریزد و خداوند تبارک و تعالی به او می گوید: ای بنده ام من دعوت تو را اجابت می کنم و حاجتت را روا می دارم! و خداوند به ملائکه می گوید: اگر شما هفتاد بار بر او صلوات فرستادید من هفتصد بار بر او صلوات و رحمت می فرستم!»

در باب زیارت اهل بیت علیهم السلام هم که روایات بسیار زیاد است و ثوابهایی بیان شده که از حدّ و حصر خارج است و مغفرت ذنوب و قضاء حوائج از آثار مهمّ آن است که فرمودند: مَا مِنْ رَجُلٍ يَزُورُنَا أَوْ يَزُورُ قُبُورَنَا إِلَّا غَشِيَتْهُ الرَّحْمَةُ وَ غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ.^۲ «هیچ کسی نیست که ما یا قبور ما را زیارت کند مگر اینکه رحمت، او را در بر گرفته و

۱. الأُمّالی شیخ صدوق، مجلس ۸۵، ص ۵۸۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۳۰۲.

گناهانش بخشیده می‌شود.»

برآوردن حاجت مؤمن

برآوردن حاجت مؤمن نیز موجب بسط می‌شود، به‌خصوص مؤمنی که در مضیقه و فشار باشد؛ مثلاً وقتی سخت در فشار واقع شده و شما به او پولی قرض دهید برای شما بسط حاصل می‌شود. از آثار بشاشیتی که برای آن مؤمن پیدا می‌شود بسطی است که برای شما به‌وجود می‌آید و این اثر بر شادکردن مؤمن مترتب می‌شود بدون اینکه انسان متوجه این معنی باشد! همین‌طور است کمک به کسی که مضطرب است بآئ نحوٍ مِنَ الاضطراب، چون اضطراب که فقط اضطراب مالی نیست؛ مثلاً مریض بوده و کسی نیست او را به طیب معرفی کند، رفع اضطراب او موجب بسط می‌شود. و قس علی ذلك.

رفع مشکل از مؤمنین عجیب است و گرفتگی‌های دنیوی و اخروی را برطرف می‌کند. ذریع محاربی که از اصحاب بزرگوار امام صادق علیه‌السلام است می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: **أَيُّمَا مُؤْمِنٍ نَفْسٍ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةٌ وَهُوَ مُعْسِرٌ يَسِّرَ اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**.^۱ «هرکس از مؤمنی که در سختی به سر می‌برد، مصیبت و غصه‌ای را برطرف کند، خداوند مشکلات او را در دنیا و آخرت آسان کرده و حوائجش را برآورده می‌فرماید.»

رفع حوائج اخروی به معنای رفع موانع طریق و بازشدن دربهای آسمان است که اثر آن برای عامه مردم در آخرت ظهور و بروز پیدا

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۰.

می‌کند، ولی سالک‌إلی‌الله در همین دنیا اثر را می‌یابد و احساس می‌کند. قضاء حوائج مؤمنین کفّاره گناهان بزرگ است و لذا بار سنگین نفس را سبک می‌نماید. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه فرمودند: «مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ»^۱ «از کفّاره‌های گناهان بزرگ، کمک به شخص محتاجی است که طلب کمک می‌کند و ایجاد گشایش و دفع بلا از شخص مصیبت‌زده است.»

رضایت والدین

موارد بسط زیاد است، به خصوص رضایت پدر و مادر که عجیب است! در مقابل رضایت والدین، عاق والدین است که ألعیاذ بالله اگر حاصل شود تمام چرخ زندگی از کار می‌ایستد! نه تنها راه آسمان که راه معاش دنیوی هم بسته می‌شود! نه فقط راه از بالا که از پائین هم بسته می‌شود؛ چرا که: «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی»^۲

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: إِنَّ الْجَنَّةَ لَيُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَاقٌّ^۳. «بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه استشمام می‌شود ولی کسی که عاق والدین بوده و پدر و مادر از او راضی نیستند آن‌قدر از بهشت دور است که این بو را استشمام نمی‌کند!» حالا هرچه نماز بخواند هرچه عشقش زیاد باشد، هرچه توجّهش زیاد باشد، مراقبه‌اش خوب باشد، أمّا تا دل پدر و مادر

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۴، ص ۴۷۲.

۲. تحفة‌المراد، شرح قصیده میرفندرسکی، ص ۳۷.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۳۷.

شاد نباشد کار درست نخواهد شد! باید دل پدر و مادر را شاد کرد! هر چیزی یک اثری دارد؛ آقا می فرمودند: ازدواج یکی از مراحل است که برای سالک ضروری است؛ یعنی اگر سالکی ازدواج نکند این پله و این مرحله را طی نخواهد کرد و هرچقدر مقامش بالا برود به آن کمال مطلق نخواهد رسید، حتی اگر در ترک ازدواج معذور باشد! مرحوم حکیم هیدجی خیلی مقام داشت و عالمی عارف و روشن ضمیر و اهل مراقبه بود، اما ازدواج نکرد! یا مرحوم آقا شیخ مرتضی طالقانی که عالمی بزرگوار و دور از هوی و صاحب مراقبه و قلبی پاک و روشن و نورانی بود تا آخر عمر مجرد زیست و ازدواج نکرد! پس هر طاعتی اثری مخصوص به خود دارد، معاصی نیز همین طور است و هر کدام برای خود اثری مخصوص دارد.

عاق والدین اثرش قبض است! هرچه سالک راه خدا کارهایش منظم باشد؛ نماز شبش منظم، بیداری شبش منظم، همه کارهای او منظم باشد، ولی پدر یا مادر از او ناراضی باشند برای او قبض حاصل می شود و لو اینکه به ناحق ناراضی بوده و از جهت منطقی و عقلانی حق با فرزند باشد. گرفتگی دل مادر یا پدر چه حق باشد و چه ناحق، اثری که روی فرزند منعکس می کند قبض و گرفتگی است!

شخصی خدمت رسول الله عرض کرد: پدرم به من ظلم کرده است! حضرت فرمودند: أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ.^۱ «تو خودت و مالت همه مال پدرت است!» اصلاً هستی و وجودت مال پدرت است! با اینکه پدر

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۳۶، ح ۶.

حق ندارد مال فرزند را بگیرد و اگر بگیرد شرعاً ضامن است، اما اگر چنین کاری کرد آیا فرزند می‌تواند با پدرش دعوا کند؟! نمی‌تواند!

اگر پدر و مادر ناراضی باشند هرچه انسان در امور دنیوی یا اخروی تلاش کند و هر کاری انجام دهد، به نتیجه نمی‌رسد! این طرف بزند به بن بست می‌رسد! آن طرف بزند به بن بست می‌رسد! او از جهت معنی و باطن راهش بسته شده که در ظاهر این طور متجلی می‌گردد.

سابقاً در زمانهای خیلی دور دو نفر را می‌شناختم که هر دو در راه خدا بودند و هر دو هم در کارهای استاد «إن قلت» داشتند! با اینکه شاگرد باید در برابر استاد تسلیم بوده و هرچه می‌گوید گوش کند! شاگردی که «إن قلت» داشته و بگوید: این حرف استاد را گوش می‌کنم ولی آن حرف را گوش نمی‌کنم، به مقصود نخواهد رسید! مصداق آیه: **نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ**^۱ قرار می‌گیرد!

بعضی نسبت به قرآن این طور هستند؛ مقداری از احکامش را قبول کرده ایمان می‌آورند و مقداری را رها کرده ایمان نمی‌آورند! به آنچه مطابق میلشان است ایمان می‌آورند و به آنچه مطابق میلشان نیست ایمان نمی‌آورند، پس کأنّ به همه آن کافر شده‌اند؛ این طور فائده ندارد! انسان وقتی ایمان می‌آورد یا به همه آن باید ایمان بیاورد و یا نسبت به همه آن کافر می‌شود!

این دو نفر از جهت تمرد با هم مشترک بودند و نفس سلیمی نداشتند که هرچه آقا می‌گویند: انجام دهید! بگویند: سمعاً و طاعة! نه، در

۱. قسمتی از آیه ۱۵۰، از سوره ۴: النساء.

بعضی جاها تمرّد می کردند. یکی از این دو در امتحان اوّل و در پلّه اوّل رد شد و رفت! امّا دوّمی کرّاراً مورد امتحان قرار می گرفت و در تمام آنها رفوزه می شد و تمرّد می کرد، ولی همین طور معلّق و پا در هوا مانده بود! یعنی نودونه درصد رد می شد ولی یک درصد مانده بود. همین طور به یک نخ آویزان بود!

من کرّاراً از مادر نفر اوّل شنیده بودم که می گفت: من از این فرزند راضی نبوده و او را عاق کردم! من با او صحبت کردم و به او گفتم: چرا دل او را به دست نمی آوری؟ در این عالم یک مادر که بیشتر نداری! برو دل او را به دست بیاور!

در جواب می گفت: حق با من است و ماجرا را تعریف کرد! دیدم منطقی صحبت می کند و اگر نگوئیم صد درصد ولی هفتاد درصد حق با او بود! ولی نارضایتی مادر این اثر را دارد؛ کار ظاهری او منعطل می شود، معاش ظاهری او به بن بست می رسد، چون باطن او را خراب می کند و اصل باطن است! یعنی ولیّ خدا وقتی می بیند که او تمرّد کرد می گوید: او ردّ است! چه بسا بدون اینکه این جهت نارضایتی مادر، در خاطر ولیّ خدا باشد می گوید: او ردّ است؛ چرا؟ چونکه از بالا در بسته شده است. وقتی در باطن بسته شد او رد می شود!

ولی نسبت به آن شخص دیگر به خود بنده فرمودند: او معلّق است، رفیق ما نیست. ولی طردش نمی کردند و می فرمودند: او معلّق است؛ چرا؟ چون نهایت محبّت را نسبت به پدر و مادرش داشت و وقتی در آسمان بسته نشود در این پائین یک امیدی هست، ولی اگر آن بالا در آسمان بسته شد این پائین هم امید قطع می شود!

رفقائی که پدر و مادر دارند چه جوان باشند و چه پیر فرقی نمی‌کند، باید قدر این نعمت عظمای الهی را بدانند! خیلی قدر بدانند، چون راه دنیوی و اخروی ایشان از این طریق است!

باید از پدر و مادر اطاعت نمود ولو اینکه خلاف بگویند! بلی، اگر امر کنند سینما برو! ساز و آواز گوش بده! معصیت کن! انسان نباید اطاعت کند. أمّا اگر امر به معصیت نمی‌کنند ولی به انسان زور می‌گویند، باید دندان روی جگر گذاشت! اگر حرفشان غیرمنطقی است باید پذیرفت، خیلی مشکل است! ولی انسان برای خدا و برای دنیا و آخرت خودش باید دندان روی جگر گذاشته کاری که می‌گویند انجام دهد.

پدر و مادر ولو اینکه کافر باشند اگر از فرزند خود دلگیر باشند برای او قبض حاصل خواهد شد. این روایت خیلی عجیب است که بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه استشمام می‌شود، ولی کسی که عاق والدین بوده و پدر و مادر از او راضی نیستند آن قدر از بهشت دور است که این بو را استشمام نمی‌کند! تمام راهها برای او بسته شده، راه خدا برای او مسدود است، چون راه بهشت راه خداست.

برادران عزیز و رفقائی که پدر یا مادرشان یا هر دو در قید حیات هستند خیلی قدر بدانند! خیلی قدر بدانند! تا می‌توانند به پدر و مادرشان خدمت کنند، تا می‌توانند حرف آنها را گوش کنند، تا می‌توانند دل آنها را به دست بیاورند که موجب بسط می‌شود. یکی از ثمرات آن بسط است، راه انسان به سوی خدا باز می‌شود؛ اگر چنانچه در راه خدا خلل یا لغزشی داشته باشد، اگر چنانچه بخواهد به زمین هم بخورد، خدا دست او را می‌گیرد و صد درصد زمین نمی‌خورد، ولو شده به یک نخ بین زمین

و آسمان آویزان می ماند و زمین نمی خورد؛ خیلی مهم است! خیلی مهم است! چون انسان معصوم نیست و گاهی پای او به سنگ گیر کرده به زمین می خورد.

اهمیت و ارزش رفیق

إن شاء الله خدا به همه ما توفیق دهد نسبت به پدر و مادر و بعد از ایشان به برادران و خواهران و سایر أرحام خدمت کنیم و همچنین نسبت به رفیق که رفیق کمتر از أرحام نیست و واقعاً یک نسبت باطنی بین رفقا برقرار است.

رفیقی که در مسیر است، در راه خداست، متفق القول است، قلبش با قلب انسان یکی است، هدف او با هدف انسان یکی است، این واقعاً و حقیقتاً رَحِم انسان محسوب می شود! گرچه آثار شرعی رَحِمیت از قبیل إرث و غیره بر آن مترتب نمی گردد، ولی حقیقتاً رَحِم است و چه بسا آن رَحِمی که در مسیر خلاف بوده و حق به گوشش برسد و استنکار کند اصلاً رَحِم نباشد.

یک مرتبه که بنده می خواستم به تهران بروم آقا فرمودند: تهران که می روید به أرحام سر بزنید. عرض کردم: به فلان کس هم سر بزنیم؟ فرمودند: نه آقا! آنجا اصلاً نروید!

بارها شنیدم که این آیه شریفه را می خواندند: فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ.^۱ «هنگام نفخ صور - که زمان ظهور و بروز بواطن و حقائق است - دیگر نسبت و خویشی در

۱. آیه ۱۰۱، از سوره ۲۳: المؤمنون.

میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد! یعنی در عالم واقع و حقیقت، کسی که حق به گوشش برسد و استنکار و استنکاف کند و حق را نپذیرفته، به دنبال باطل باشد، حقیقتاً رحم نیست!

پس سعی کنید دل رفقا را به دست بیاورید! الحمدلله رفقا با هم گرم و خوب هستند، یک دل و یک صدا هستند! آقا می فرمودند: اگر کسی رفقای ما را قبول ندارد ما را هم نباید قبول داشته باشد. ما با رفقا هستیم؛ یعنی اگر کسی بگوید: من آقا را قبول دارم اما رفقا را قبول ندارم؛ یعنی به ایشان میل و محبت ندارم و با ایشان یک دل نیستیم، نمی شود! ما با رفقا هستیم، با همین رفقا می نشینیم، با همین رفقا صحبت می کنیم و انس می گیریم!

چون هدف یکی بوده و هدف همه خداست؛ اگر رفیقی اشتباهی کرد انسان به او تذکر می دهد که این کار اشتباه است ولی نمی تواند او را طرد کند؛ وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ^۱. «ای پیغمبر! افرادی که قصدشان خدا بوده و هر روز در صبح و در پایان روز پروردگارشان را می خوانند طرد نکن!» رفقای ما هدفشان خداست، همشان، فکرشان خداست، به فکر دنیا نیستند؛ اگر به فکر دنیا بودند مثل خیلی ها به دنبال دنیا می رفتند.

کراراً از آقا شنیدم که: هرکس ما را قبول دارد باید رفقای ما را هم قبول داشته باشد؛ اگر بگوید من شما را قبول دارم ولی رفقایان را قبول ندارم (یعنی با آنها یک دل نباشد)، ما چنین رفیقی نمی خواهیم.

۱. صدر آیه ۵۲، از سوره ۶: الأنعام.

کراراً می فرمودند: انسان باید با این رفقائی که یک دل و یک صدا هستند گرم باشد، اگر مریض می شوند به عیادتشان برود، دلشان را شاد کند که همین شادی آنها برای انسان بسط آورده، غم و غصّه را از دل انسان می برد. البتّه آن غم و غصّه اصلی باید همچنان در دل سالک باقی باشد؛ آن غم و غصّه چیست؟ غم و غصّه خدا!

إن شاء الله خدا به ما توفیق دهد که در دلمان فقط غم و غصّه او باشد و دل ما و همه رفقای ما را از این گنج خالی نکند. الحمدلله رفقا با هم گرم هستند؛ نسبت به پدر و مادرشان که در قید حیاتند گرم هستند، ولی إن شاء الله هرچه بیشتر با هم گرم شوند، هرچه بیشتر رضایت پدر و مادر را جلب کنند.

دل پدر و مادر به همین خوش است که مثلاً پسرش برای او تحفه ای بیاورد، یک ظرف میوه بیاورد، پیراهنی برای او بیاورد، جورابی برای او بخرد. اگر دل پدر و مادر به این خوش می شود حتماً این کار را انجام دهد، یا اگر دلش به این خوش می شود که روزی نیم ساعت فرزندش پهلوی او بنشیند، بگوید و بخندد، حتماً این کار را انجام دهد. ببینید دل پدر و مادر به چه چیزی خوش می شود همان کار را انجام دهید.

یکی از نعمت های بزرگ خداوند این است که فرزندی بتواند هر روز پدر و مادرش را زیارت کند و به ایشان خدمت نماید و دلشان را شاد نماید.

همان طور که در این عالم اگر برای رفیقان یا پدر و مادرتان تحفه ای ببرید شاد می شوند، اگر چنانچه پدر و مادر از دنیا رفته باشند نیز

می‌توان با نماز، قرآن و صدقه آنها را شاد نمود؛ تمام اینها برای پدر و مادر حکم تحفه را داشته به آنها می‌رسد و مسرور می‌گردند.^۱

از آن طرف هم ممکن است پدر و مادر در زمان حیات از پسرشان راضی باشند اما وقتی از دنیا رفتند این پسر عاق والدین شود! چرا؟ چون آنها را ترک کرده‌است یا بالاتر، مسیری را طی می‌کند که خلاف مسیر آنها و خلاف رضایت آنها بوده و عاق والدین می‌گردد. إن شاء الله خدا همه ما را موفق کند تا عواملی که دست خودمان بوده و موجب قبض و گرفتگی است از ما سر نزنند؛ ظلم نکنیم، گناه نکنیم، عصیان پروردگار نکنیم، خلاف نکنیم، دل مؤمنی را بی‌جهت نرنجانیم، به‌خصوص دل پدر و مادر را نرنجانیم و رضایت آنها را تحصیل نمائیم! اللهم وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ تَنْهَى.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُم

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمایند: أَهْدُوا لِمَوْتَاكُمْ. فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا هَدِيَّةُ الْأَمْوَاتِ؟ قَالَ: الصَّدَقَةُ وَ الدُّعَاءُ. (جامع الأخبار، ص ۱۶۹)

مجلس چارم

قبض و بکٹ سلوکی (۳)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در جلسات گذشته دربارهٔ قبض و بسط صحبت شد و عرض کردیم: معنای قبض این است که گاهی اوقات سالک راه خدا احساس گرفتگی کرده و برایش خستگی مفرط روحی پیش می‌آید، خستگی‌ای که ناشی از روح است نه جسم! ممکن است تمام نِعَمِ دنیویّه برای او فراهم بوده و هیچ ناراحتی نداشته باشد، ولی روحش خسته و کسل باشد به طوری که خود را در ضیق ببیند.

در شهر تهران روزهایی که هوا خیلی آلوده است اعلام می‌کنند افرادی که بیماری قلبی یا ریوی دارند از منزل بیرون نیایند! بنده در سفر پیش که به تهران رفتم سوار ماشین بودیم و راهبندان شده بود که یک دفعه همین حالت گرفتگی شش و قلب به من دست داد و آلودگی هوا کاملاً برایم محسوس بود. بعد شنیدم که اعلام شده بود افرادی که بیماری قلبی یا ریوی دارند از منزل بیرون نیایند. یا مثلاً چه بسا انسان در اطاق در بسته‌ای هست یا مثلاً در مجلس ترحیمی شرکت کرده که فردی

سیگار می‌کشد، نفس انسان می‌گیرد به طوری که دیگر قادر نیست بماند و دوست دارد هرچه زودتر خودش را نجات دهد؛ اینها گرفتگی جسمی و بدنی است.

اما گاهی برای انسان گرفتگی روحی پیدا می‌شود، این گرفتگی روحی غیر از گرفتگی جسم است، چه بسا در مکانی که هوای آزاد و لطیفی دارد مثل یک باغ نشسته باشد اما آنقدر در تنگی و ضیق قرار می‌گیرد که نمی‌داند به کجا برود که از این گرفتگی نجات پیدا کند! هیچ راه مفردی ندارد! اگر او را به بهترین جاها دعوت کنند، به جائی دعوت کنند که سابقاً به رفتن به آنجا اشتیاق داشته و بهترین تنقلات و بهترین فواکه و مواهب الهیه هم در آنجا باشد اصلاً حاضر نیست برود و به خاطر این گرفتگی که برای او پیش آمده نمی‌تواند برود.

در مقابل، معنای بسط این است که گاهی برای سالک حالت وجد و گشایش و نشاط پیش می‌آید.

در جلسات قبل عرض کردیم که این قبض و بسط یک وقت به دست خود انسان بوده و خود انسان علت آن را ایجاد می‌کند که باید به دنبال علت قبض بگردد و آن را برطرف کند. و یک وقت به دست انسان نبوده و هرچه می‌گردد علت آن را پیدا نمی‌کند!

عقوق والدین

یکی از عوامل قبض عاقل والدین است. اصل معنای «عقوق» یعنی عدم رضایت کامل به طوری که علقه میان فرزند و پدر یا مادر قطع شود؛ یعنی فرزند کاری کند که پدر او را از فرزندگی سلب کرده بگوید: این اصلاً فرزند من نیست! و علاقه خود را قطع کند و او را نفرین کند یا

مادر چنین کاری انجام دهد که در این صورت برای فرزند قبضی حاصل می‌شود که هیچ مفرّی از این قبض نداشته و نمی‌تواند از این قبض بیرون بیاید و تنها راهش تحصیل رضایت پدر و مادر است.

لذا در روایت داریم که: **إِنَّ الْجَنَّةَ لَيُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَاقٌ**.^۱ «بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه استشمام می‌شود ولی کسی که عاق والدین بوده و پدر و مادر از او راضی نیستند آن قدر از بهشت دور است که این بو را استشمام نمی‌کند! این مرتبه عالی عقوق والدین است.

و بالاترین درجه عقوق که اعلیٰ العقوق باشد این است که خدای ناکرده پدر یا مادرش را به قتل برساند که حضرت فرمودند: **إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عُقُوقٍ عُقُوقًا، حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلُ أَحَدَ وَالِدَيْهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَلَيْسَ فَوْقَهُ عُقُوقٌ**.^۲ «بالای هر عقوقی عقوقی است تا اینکه مردی یکی از والدین خود را بکشد که اگر چنین کند دیگر بالاتر از آن عقوقی نیست.» ولی اگر کسی پدر و مادرش را برنجاند و ناراحت کند، بدون اینکه کار به نفرین و جدائی کامل برسد، آن هم مرتبه‌ای از عقوق است و به همان مقدار قبض می‌آورد.

در روایت است که: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: **مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا**.^۳ «هرکس پدر و مادرش را

۱. النّصّال، ج ۱، ص ۳۷.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۸.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۲.

ناراحت کند موجب عقوق والدین شده است.»

در روایت دیگری از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است که: **أَدْنَى الْعُقُوقِ «أَفٌّ» وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شَيْئًا أَهْوَنَ مِنْهُ لَنَهَى عَنْهُ»**^۱ «کمترین درجه عاق والدین این است که فرزند به پدر یا مادرش «اف» بگوید و اگر خداوند چیزی کمتر و پائین تر از «اف» می شناخت از آن نهی می فرمود.»

عقوق والدین حرام و از معاصی کبیره است؛ حضرت صادق علیه السلام فرمودند: **عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْكِبَائِرِ**^۲ و همان طور که حرام است فرزند کاری کند که عاق والدین شود، از آن طرف هم حرمت یا کراهت شدید دارد که پدری یا مادری فرزند خویش را نفرین نموده و عاق کند، چون رگ حیاتی فرزند به واسطه این عاق زده می شود! زیرا در روایت است که این فرزند هرچه عبادت کند، نماز بخواند، روزه بگیرد، حج رود، هر کاری انجام دهد فائده ای ندارد و راهش به سوی خدا بسته بوده و کارش تمام است، مگر اینکه پدر و مادرش را راضی کند.

از زید بن علی بن الحسین از پدران گرامیش علیهم السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که: **يُلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لِوُلَدِهِمَا مَا يُلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا**^۳ «همان اثری که در قطع ارتباط و عقوق فرزند نسبت به پدر و مادر برای فرزند هست، همان

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۷۹.

۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۸.

اثر در قطع ارتباط والدین با فرزند برای والدین هست.» این روایت مطلق است، چه فرزند صالح باشد و چه طالح.

در هر حال پدر و مادر نباید او را عاق کرده و قطع ارتباط نمایند و اثرش به خود ایشان هم برمی‌گردد. البته حق پدر و مادر بر فرزند خیلی بیشتر از حق فرزند بر والدین است و اثر عقوق برای والدین کمتر از اثر آن برای فرزند است، ولی در اصل تأثیر مشترک می‌باشد.

و چون حق والدین بیشتر است نمی‌توان با قاطعیت حکم به حرمت همه موارد عاق کردن فرزند داد و از این تشبیهی که در کلام حضرت آمده استفاده حرمت کرد و به نظر می‌رسد به حسب موارد، حکمش میان حرمت و کراهت شدید مرّد باشد؛ و الله العالم.

ولی به هر حال اگر والدین قطع ارتباط کنند برای خودشان هم ضرر دارد و البته اگر فرزند صالح باشد و با او قطع ارتباط کنند اثرش خیلی شدید می‌شود و لذا برخی از روایات در نهی از عقوق والدین نسبت به فرزند، مقید شده به حالتی که فرزندشان فرزندی صالح باشد و در این مورد احتمال حرمت اقوی است.^۱

حیات و ممات والدین هم فرقی نمی‌کند و در هر دو حال برّ و نیکوکاری به والدین یا عقوق و اذیت به ایشان می‌رسد. برخی افراد خدمت ائمه علیهم السلام عرض می‌کردند: پدر و مادرم مرا عاق کردند

۱. شیخ صدوق (ره) از سکونی از امام صادق علیه السلام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا إِذَا كَانَ الْوَلَدُ صَالِحًا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا. (الخصال، ج ۱، ص ۵۵)

آیا راهی هست؟ می‌فرمودند: بله! برای ایشان خیرات کن! شاید به واسطه خیرات و صدقاتی که برای پدر و مادر می‌دهی رضایت آنها را تحصیل نمائی!

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: گاهی شخصی در زمان حیات پدر و مادر، عاق و والدین بوده است ولی پس از مرگ والدین برای ایشان روزه می‌گیرد و نماز می‌خواند و دین ایشان را اداء می‌کند و به همین روش آن‌قدر ادامه می‌دهد که از حقوق والدین خارج شده و قلب ایشان را راضی می‌کند و در صحیفه عمل، او را بار و نیکوکار به والدین ثبت می‌کنند. و گاهی بالعکس است و شخصی در زمان حیات والدین اهل برّ و نیکی بوده ولی پس از مرگ ایشان خیراتی برای ایشان نمی‌فرستد و دینشان را اداء نمی‌کند و همیشه به همین منوال است تا وقتی که او را جزء عاق و والدین می‌نویسند.^۱

کسی که عاق و والدین است تنها کار اخروی او بسته نمی‌شود، بلکه کار دنیویش نیز بسته خواهد شد؛ به هر دری بزند مثل کلاف سردرگم بوده و راه به جایی پیدا نمی‌کند!

عوامل دیگر قبض

عامل دیگر قبض، دل شکستن است؛ اگر انسان دل کسی را

۱. مرحوم مجلسی (ره) از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: يَكُونُ الرَّجُلُ عَاقًا لِوَالِدَيْهِ فِي حَيَاتِهِمَا فَيَصُومُ عَنْهُمَا بَعْدَ مَوْتِهِمَا وَيُصَلِّي وَ يَقْضِي عَنْهُمَا الدَّيْنَ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُكْتَبَ بَارًّا بِهِمَا، وَإِنَّهُ لَيَكُونُ بَارًّا بِهِمَا فِي حَيَاتِهِمَا فَإِذَا مَاتَ لَا يَقْضِي دَيْنَهُمَا وَلَا يَبْرُهُمَا بِوَجْهِهِ مِنْ وَجْهِهِ الْبَرِّ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُكْتَبَ عَاقًا. (بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۴)

بی جهت بشکنند موجب قبض شده و تا وقتی دل طرف را به دست نیاورد بسطی حاصل نخواهد شد! حال اگر این کسی که دلش شکسته است رَحِم انسان یا رفیق سلوکی او باشد قبض شدیدتری حاصل می شود، و انسان باید رضایتش را تحصیل کند حتّی اگر حق با انسان باشد. وقتی انسان می تواند بدون اینکه دل او بشکند حقّ خود را بگیرد اگر حرفی بزند و دل رفیق خود را بشکند باید دل او را به دست آورد.

عامل دیگر قبض، معاصی است؛ معصیت پروردگار موجب قبض می شود. اگر کسی گناه کند برای او قبض حاصل می شود، چه بخواهد، چه نخواهد! نگاه به نامحرم موجب قبض می شود. شنیدن صدای نامحرم به قصد لذّت موجب قبض می شود. شنیدن صدای موسیقی موجب قبض می شود. دروغ گفتن موجب قبض می شود؛ عجیب است! امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَ جِدَّهُ.^۱ «هیچ بنده ای طعم ایمان را نمی چشد مگر آنکه دروغ را چه از روی جد و چه از روی مزاح ترک کند!»

یا اینکه رسول خدا به امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام می فرمایند: وَ لَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكِ كَذِبَةٌ أَبَدًا.^۲ «ای علی! حتّی یک دروغ از زبانت بیرون نیاید!» امیرالمؤمنین علیه السلام که دروغ نمی گویند! این دستورات برای ماست! عجیب است ولو اینکه انسان به شوخی دروغ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲. همان مصدر، ج ۸، ص ۷۹.

بگویند این دروغ موجب قبض می‌شود! ظلم نیز موجب قبض می‌شود. ظلم فقط به این نیست که انسان چوبی به دست بگیرد و طرف را بزند، نه! همین که انسان کلامی به طرف بگوید که نباید بگوید ولو اینکه دلش نشکند این موجب قبض می‌شود. البته ظلم مراتبی دارد که هرچه مرتبه آن قوی‌تر باشد این قبض شدیدتر می‌شود.

قبض حاصل از وسواس

همچنین وسواس موجب قبض می‌شود؛ اگر کسی وسواس داشته باشد همیشه در حال قبض است و حال قبض او از بین نمی‌رود مگر اینکه وسواس خود را کنار بگذارد.

آقا از مرحوم آیه‌الله انصاری نقل می‌فرمودند که: افرادی که وسواس دارند تمام اعمالی که با وسواس انجام می‌دهند باطل است؛ نمازی که وسواسی می‌خواند، غسلی که وسواسی می‌کند همه باطل است، چون وسواس از شیطان بوده و این افعال را به امر شیطان انجام می‌دهد و اطاعت شیطان است نه اطاعت خداوند؛ وضو می‌گیرد اما به امر شیطان وضو می‌گیرد، واجب است یک بار دستش را بشوید و اگر دو مرتبه بشوید مستحب است ولی او سه بار می‌شوید و باز می‌گوید نشد! این شستن دست را به امر شیطان انجام می‌دهد. حضرت فرمودند: هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ.^۱ وسواس برای انسان قبض می‌آورد.

۱. شیخ کلینی (ره) از عبدالله بن سنان روایت می‌کند که: قال: ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مُبْتَلًى بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ وَقُلْتُ: هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَ أَيْ عَقِلَ لَهُ وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟

ما وقتی در مدرسه بودیم، مدرسه حوض بزرگی داشت که در زمستان یخ می‌زد، یک بنده خدائی اول اذان صبح برای وضو کنار حوض می‌آمد و آستین خود را بالا زده یخهای حوض را می‌شکست و قبل از وضو دستش را می‌شست، دائماً دستش را می‌شست و انگشتانش را در آب با فشار مالش می‌داد تا پاک شود! به او می‌گفتیم: آقا جان! چرا این قدر دستت را می‌شوئی؟ می‌گفت: دست من چرب است می‌خواهم چربی دستم پاک شود تا بتوانم وضو بگیرم! شاید یک ساعت فقط دستش را در آب می‌شست، اغراق نمی‌کنم!

یک ساعت دستش را در آب می‌شست، بعد که این دست شسته شد حالا می‌خواهد وضو بگیرد، این قدر این آب به صورتش می‌زد، یک مرتبه، دو مرتبه، سه مرتبه، آن قدر می‌شست که این صورت و دست‌ها قرمز قرمز می‌شد مثل اینکه آن را در ماهی تابه گذاشته سرخش

﴿ فَقَالَ: سَلِّهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ. (الكافي، ج ۱، ص ۱۲) ﴾

مرحوم علامه مجلسی (ره) در شرح این حدیث شریف می‌فرماید: «قولُه: مُبْتَلًى بِالْوُضُوءِ وَ الصَّلَاةِ، أَيُّ بِالْوَسْوَاسِ فِي نِيَّتِهِمَا أَوْ فِي فِعْلِهِمَا بِالْإِبْطَالِ وَ التَّكْرِيرِ عَلَى غَيْرِ جِهَةِ الشَّرْعِ، أَوْ بِالْمَخَاطَرَاتِ الَّتِي تَشْتَغِلُ الْقُلُوبَ عَنْهُمَا، وَ تَوْجِبُ الشَّكَّ فِيهِمَا، وَ الْأَوْسَطُ أَظْهَرُ نَظَرًا إِلَى عَادَةِ ذَلِكَ الزَّمَانِ.

قولُه: وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ، أَيُّ يَفْعَلُ مَا يَأْمُرُهُ بِهِ مِنَ الْوَسْوَاسِ، أَوْ يَطِيعُهُ فِيمَا يَصِيرُ سَبَبًا لِذَلِكَ، فَسَأَلَهُ السَّائِلُ عَنْ إِبَانَةِ أَنَّهُ يَطِيعُ بِفَعْلِهِ الشَّيْطَانَ، فَجَنَّبَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّهُ لَوْ سُئِلَ عَنْ مُسْتَنَدِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ أَنْ يُسَيِّدَهُ إِلَى الشَّيْطَانِ حَيْثُ لَا شَبَهَةَ أَنَّهُ لَا مُسْتَنَدَ لَهُ فِي الشَّرْعِ وَلَا فِي الْعَقْلِ، وَ عَلَى الْأَخِيرِ الْمُرَادُ أَنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ مَا يَعْرِضُ لَهُ مِنَ الْخَوَاطِرِ وَ الْوَسْوَاسِ إِنَّمَا هُوَ بِمَا أَطَاعَ الشَّيْطَانَ فِي سَائِرِ أَعْمَالِهِ.» (مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۶)

کرده‌اند، این‌طور سرخ سرخ می‌شد! تا نزدیکی طلوع آفتاب دستش در حوض بود، نزدیک طلوع آفتاب برای اینکه نمازش قضا نشود یک وضوئی می‌گرفت و نماز می‌خواند؛ نمازهایی که می‌خواند هم همین‌طور بود!

اینکه دین نیست! دین پیغمبر اکرم که این چنین نیست؛ پیغمبر اکرم فرمودند: **الْوُضُوءُ مَدٌّ وَ الْغُسْلُ صَاعٌ وَ سَيَأْتِي أَقْوَامٌ بَعْدِي يَسْتَقِلُّونَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ عَلَى خِلَافِ سُنَّتِي وَ الثَّابِتُ عَلَى سُنَّتِي مَعِيَ فِي حَظِيرَةِ الْقُدُسِ**.^۱ «وضوی خوب و کامل که مستحباتش رعایت شود بایک چارک آب است. و بایک صاع آب می‌توان غسل نمود.»

آقا می‌فرمودند: انسان با یک مد آب می‌تواند یک وضوی کامل بگیرد! و اگر می‌خواهید وضوئی بگیرید که فقط صحیح بوده و بتوانید با آن نماز بخوانید، نه وضوی کامل، نصف لیوان که حاوی سه مشت آب باشد، کافی است؛ یک سوّم آن را برای صورت و یک سوّم برای دست راست و یک سوّم برای دست چپ!

همچنین می‌فرمودند: با یک آفتابه انسان می‌تواند غسل کند! حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «و بعد از من گروهی خواهند آمد که این مقدار را کم می‌شمارند.» شیر آب را همین‌طور نیم ساعت، یک ساعت باز می‌گذارند و غسل می‌کنند، سر و گردن خود را می‌شویند؛ آخر شستن سر و گردن که این قدر کار ندارد! «این افراد بر خلاف سنت من عمل می‌کنند. و هرکس بر سنت من پایدار

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵.

باشد با من در عالم قدس همنشین خواهد بود.»

مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمودند: وقتی که وسواس بیاید دائم زاد و ولد می‌کند! وقتی شبهه‌ای ایجاد می‌شود پشت سر آن شبهه‌ای دیگر ایجاد می‌شود، تا انسان می‌خواهد آن شبهه را رفع کند شبهه‌ای دیگر به دنبال او می‌آید و هكذا یتسلسل و همین‌طور ادامه دارد. وسواس مریضی است و وقتی بیاید به همه جا تدریجاً سرایت می‌کند. خیلی‌ها گرفتار وسواس هستند؛ یک مخدّره‌ای سجّاده‌اش را هیچ‌وقت جمع نمی‌کرد، به او گفتیم: چرا شما سجّاده را جمع نمی‌کنی؟! نماز خوانده‌اید سجّاده را جمع کنید! گفت: چون وقتی سجّاده را جمع می‌کنم ذراتی از غبار فرش متصاعد شده و روی سجّاده می‌نشیند و بعضی از این ذرات نجس است و سجّاده نجس می‌شود. ببینید شیطان تا کجاها لانه می‌کند! چطور در قلب و مغز و فکر انسان می‌رود!

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: دستشوئی که می‌روم کمی آب در اطراف دستشویی می‌ریزم تا اگر ترشّحی شد قطع به نجاست پیدا نکنم! ^۱ البتّه دستشوئی‌های سابق مثل دستشوئی‌های الآن این قدر

۱. در قضیه‌ای دیگر، شیخ طوسی (ره) از حنان بن سدید روایت می‌کند که: قال: سَمِعْتُ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنِّي رُبَّمَا بُلْتُ فَلَأَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ وَ يَشْتَدُّ ذَلِكَ عَلَيَّ. فَقَالَ: إِذَا بُلْتَ وَ تَمَسَّحْتَ فَاْمَسَحْ ذَكَرَكَ بِرَيْقِكَ فَإِنْ وَجَدْتَ شَيْئًا فَقُلْ هَذَا مِنْ ذَاكَ. (تهذیب/الأحكام، ج ۱، ص ۳۴۸)

مرحوم مجلسی اوّل (ره) در شرح این حدیث شریف می‌گوید: «و الظاهر أنّه لرفع الوسواس لأنّه إذا بَالَ و لَمْ يَغْسِلْ مَخْرَجَ الْبَوْلِ فَكُلَّمَا يَصِلُ الذِّكْرُ إِلَى ۞

تمیز نبود.

وقتی امام صادق علیه السلام چنین است ما که نباید کاسه داغ تر از آش شویم! ما هم باید مثل ایشان عمل کنیم.

أمیر المؤمنین علیه السلام نیز می فرمایند: ما أُولَى أَبُولُ أَصَابَنِي أَوْ مَاءٌ إِذَا لَمْ أَعْلَمْ.^۱ «هرگاه ندانم، باکی ندارم که بول به من ریخته باشد یا آب.»

آقا رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: اگر وسواس به سراغ کسی آمد باید سریع جلوی آن را بگیرد. یک بنده خدائی که وسواس داشت خدمت آقا عرض کرد: آقا جان! اعمال من درست نیست، لباسهای من نجس است! آقا فرمودند: با همان لباس نجس نماز بخوان! عرض کرد: یقین دارم که لباسم نجس است! فرمودند: حتی اگر قطع داشته باشی لباست نجس است باز با همان لباس نماز بخوان! نمازت درست است!

شخصی به یکی از مراجع گفت: آقا وقتی می خواهم غسل واجب انجام دهم نیت نمی آید! نمی توانم نیت کنم؛ هی زیر آب می روم ولی

«أطراف الفخذین يتوهم أنه رطوبة البول فرفع توهّمه بأن يمسه ذكره يعني غير مخرج البول مما كان ظاهراً بالريق ومثله حتى إذا وصل إليها و يقول الشيطان الوسواس: إنك صرت نجساً! يقول في جوابه: إن الرطوبة التي وصلت إلى من الريق لا من البول؛ إما من توهّم النجاسة وإما من توهّم خروج البول خصوصاً في أثناء الصلوة؛ فإن الأغلب في الوسواس أنه يكون في حال الصلوة كما مرّ في حديث الشيطان و النفخ في الدبر.» (روضة المتقين، ج ۱، ص ۲۰۷)

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۷۲؛ وتهذيب الأحكام، ج ۱، ص ۲۵۴.

نمی توانم نیت کنم. آن مرجع گفت: شما مقلّد چه کسی هستید؟ گفت: مقلّد شما! آقا گفت: من می گویم شما بدون نیت غسل کن! از آن روز دیگر آن شخص هنگام غسل به راحتی می توانست نیت کند دوباره آمد و گفت: هر وقت می خواهم غسل کنم نیت می آید درحالی که شما گفته اید بدون نیت غسل کنم. آن مرجع گفت: عیبی ندارد، به همین شکل صحیح است.

شیطان هرکسی را به مقتضای حالش فریب می دهد؛ به کسی که اهل تقوا است، مؤمن و اهل تدین است نمی گوید: به زن نامحرم نگاه کن! چون این شخص هیچ وقت نگاه نمی کند. نمی گوید: دروغ بگو! چون هیچ وقت دروغ نمی گوید. چه می گوید؟ می گوید: نکند نمازی که خوانده ای اشتباه باشد! نکند این آب دهانی که قورت دادی نُه خامه بوده و روزه ات باطل شده باشد! نکند این تکبیرة الاحرام که گفته ای از مخرج ادا نشده باشد!

استاد ما مرحوم آقای مجتهدی می فرمود: شخصی بود که در تکبیرة الاحرام نماز وسواس داشت و آن قدر تکبیرة الاحرام می گفت تا نزدیک طلوع آفتاب می شد و هر بار که تکبیر می گفت، بعد از آن می گفت: نشد! تا تکبیر آخر که «الله أكبر» را می گفت، بعد می گفت: «شد، بسم الله الرحمن الرحيم» و بعد نماز را شروع می کرد.

اینها وسواس بوده و حرام است! مرحوم آقای انصاری وسواس را حرام می دانستند. آقا هم می فرمودند: وسواس حرام است و علامت وسواس قبضی است که برای انسان حاصل می شود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: بُعِثْتُ بِالْخَفِيفَةِ

السَّهْلَةَ السَّمْحَةَ.^۱ «من به شریعتی مبعوث شدم که آسان و راحت است.» در زمان رسول خدا وقتی گوسفند، گاو یا شتری می‌کشتند دستهای خود را با چه آبی می‌شستند؟! آب چاه را با دلو می‌کشیدند و آب آن دلو هم آب قلیل بوده و با همان آب قلیل بعد از ذبح، سر گوسفند را و دستهای خود را می‌شستند و با همان آب غسل می‌کردند و وضو می‌گرفتند. لذا انسان باید از خدا بخواهد که به او توفیق دهد تا امر طهارت و نجاست و همچنین سائر امور را طبق دستور شرع مقدّس انجام دهد، طبق دستور حضرت رسول اکرم و امیرالمؤمنین و سنت آن بزرگواران انجام دهد. اگر چنانچه زیر دوش غسل می‌کند باید دو دقیقه زمان ببرد، اگر نشد نهایتش پنج دقیقه! امّا اینکه نیم ساعت شیر آب را باز بگذارد این اسراف در آب است، مضافاً به اینکه این عمل از ناحیه وسواس بوده و یقیناً موجب تقرّب به خدا نمی‌شود.

قبض حاصل از گناه

بحث به اینجا کشیده شد، نمی‌خواستیم این بحث را عرض کنیم. کلام در این است که گاهی برای انسان قبضی حاصل می‌شود که خود انسان علّت آن را ایجاد کرده است؛ مثلاً گناهی انجام داده که موجب قبض شده است. شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: من موفّق به نماز شب نمی‌شوم، چرا از نماز شب محروم؟ حضرت فرمودند: أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ.^۲ «تو کسی هستی که در روز گناه می‌کنی و

۱. الکافی، ج ۵، ص ۴۹۴؛ و بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۵۴۸.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۵۰.

گناهت چون غل و زنجیری تو را بسته است!» یعنی یکی از آثار گناه این است که توفیق نماز شب را از انسان می‌گیرد. انسان خدای ناکرده خطائی انجام می‌دهد و چه بسا خودش هم متوجه آن نیست ولی باعث می‌شود موفق به نماز شب نشود؛ چنانکه از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که: **إِنَّ الرَّجُلَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحَرِّمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ**.^۱ «انسان گناهی انجام می‌دهد و به سبب آن گناه از نماز شب محروم می‌گردد.»

سالک راه خدا باید همیشه در مراقبه شدید بوده و به آنچه موجب بُعد از خداست اصلاً نزدیک نشود؛ **الْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَمَنْ يَزْعَجْ حَوْلَهَا يَوْشِكُ أَنْ يَدْخُلَهَا**.^۲ «معاصی غرق‌گاه خداست! (حضرت نمی‌فرمایند: داخل غرق‌گاه نشوید! بلکه می‌فرمایند: کسی که به طرف این غرق‌گاه برود و در اطراف آن حرکت کند، نزدیک است که داخل آن شود.» مؤمن لب مرز حرکت نمی‌کند؛ اصلاً طرف گناه نمی‌رود.

إن شاء الله خدا توفیق دهد و سعی کنیم آنچه را موجب قبض بوده و به دست خود ماست ترک کنیم و آنچه موجب بسط است انجام دهیم. اموری که موجب بسط است عبارتند از: تحصیل رضایت پدر و مادر، احترام به پدر و مادر، احترام به رفیق، دل رفیق را به دست آوردن، صله رحم انجام دادن، قرآن خواندن، قرآن را با صدای بلند قرائت نمودن، حق

۱. همان مصدر، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۵.

هر ذی حَقِّی را اُدانمودن، ترک معاصی، اطاعت پروردگار، رفتن به قبرستان که رفتن به قبرستان و یاد معاد و آخرت کردن و استغفار برای خود و مؤمنین نمودن موجب بسط است و همچنین امور دیگری که قبلاً بعضی از آن را بیان کردیم؛ اِنْ شَاءَ اللّٰه سعی کنید این امور را انجام دهید. بله! ممکن است برای انسان قبضی حاصل شود که هرچه می‌گردد عِلَّت آن را پیدا نمی‌کند، می‌گوید: خدایا! من معصیتی انجام ندادم، کاری که موجب قبض شود انجام ندادم، پس این قبض چیست؟ اِنْ شَاءَ اللّٰه در جلسات بعدی درباره آن صحبت بنمائیم. **اللّٰهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضٰی وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ تَنْهٰی.**

امیدواریم که خدا همه ما را موفق بدارد آنچه مرضی رضای اوست انجام دهیم! به ما توفیق دهد، قوّه و بنیه بدهد تا با شیطان خودمان که: اَعْدٰی عَدُوٌّ مَاسْت^۱ خوب بجنگیم!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ الْعَنْ عَدُوَّهُمْ

۱. رسول خدا صَلَّی اللّٰه عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمودند: اَعْدٰی عَدُوٌّكَ نَفْسُكَ الَّتِیْ یَنْ

جَنِّیْكَ. (عَدَّةُ الدَّاعِی، ص ۳۱۴)

مجلس پنجم

قبض و بکط سلوکی (۴)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در چند جلسه گذشته درباره قبض و بسط صحبت شد. عرض کردیم: گاهی برای سالک راه خدا حالت گرفتگی پیش می‌آید به طوری که هیچ چیز موجب آرامش و راحتی او نمی‌شود و برای او گشایشی حاصل نمی‌کند، و از آن طرف در بعضی حالات برای سالک راه خدا حال انبساط و حال فرح و سرور زائد الوصفی حاصل می‌شود.

قبض و بسط اختیاری

مفصلاً عرض شد که بعضی از قبض‌ها به دست خود انسان بوده و خود انسان موجبات آن را فراهم می‌کند که در شریعت مقدسه مورد نهی واقع شده است؛ مثلاً به پدر یا مادر إساءه ادب می‌کند و خدای ناکرده اگر این إساءه ادب بالا بگیرد به نحوی که عاق والدین شده و پدر و مادر او را نفرین کنند و علقه محبت خود را از او قطع کرده و او را از فرزند بودن برای خود خارج سازند، در این صورت چنان قبضی حاصل می‌شود که این فرزند دیگر روی خوشبختی و سعادت را به خود نمی‌بیند.

یا اگر به کسی ظلم و ستمی روا دارد، همین حالت قبض برای او پیش می‌آید و این حالت برطرف نمی‌شود تا آن ظلم را جبران نماید و اعتذار بجوید.

همچنین ارتکاب گناه موجب قبض و گرفتگی می‌شود؛ نگاه به نامحرم، شنیدن صدای نامحرم و ارتکاب هر آنچه شارع مقدس حرام کرده است موجب قبض می‌شود. شنیدن صدای ساز و آواز و موسیقی موجب قبض می‌شود. التذاذ از اصوات محرّمه موجب تنگی و ضیق می‌گردد. و چه بسا خود شخصی که در ورطه گناه فرورفته این معنی را احساس نکند.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى.^۱ «کسی که از ذکر من إعراض کند برای او حیاتی سخت توأم با ضیق و رنج و ظلمات و تاریکی است.»

سالک راه خدا باید از این اموری که موجب قبض بوده و به دست خود اوست و مورد نهی شارع قرار گرفته جداً پرهیز کند و الا همین طور در قبض و ظلمات قرار گرفته تا از دنیا برود؛ وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى. «کسی که از ذکر من إعراض کند او را نابینا محسور می‌کنیم.» بعد صدای این بیچاره بلند می‌شود که: قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا.^۲ «خدایا! من در عالم دنیا بینا بودم چرا چشم مرا در اینجا گرفتی؟» من نمی‌توانم نعمت‌های عالم برزخ و محشر را ببینم!

۱. آیه ۱۲۴، از سوره ۲۰: طه.

۲. آیه ۱۲۵، از سوره ۲۰: طه.

خداوند در پاسخ می‌فرماید: **قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى**.^۱ «همین‌طور آیات ما به تو می‌رسید ولی تو این آیات را به باد نسیان گرفته فراموش نمودی.» تو در دنیا آیات ما را فراموش کردی امروز هم خودت مورد فراموشی قرار گرفته و توجهی به تو نمی‌شود. تو در عالم دنیا از ذکر ما غافل بوده یاد ما را فراموش کردی، امروز خودت مورد نسیان و فراموشی قرار می‌گیری!

پس قبض اختیاری علل مختلفی دارد؛ قطع رحم موجب قبض می‌شود، عاق والدین موجب قبض شدید می‌شود، ظلم و ستم‌کردن، دل مؤمنی را شکستن موجب قبض می‌گردد، گناه‌کردن موجب قبض می‌شود.

البته قبض و بسط مسأله‌ای نسبی است و هرچه انسان بیشتر سعه پیدا کند و به عالم تجرد و اطلاق نزدیکتر شود و با آن انس بگیرد، در اثر تخطی و تنزل و لغزش، زودتر احساس قبض به او دست می‌دهد؛ مثل کسی که به هوای بسیار لطیف و روح‌بخش عادت کرده که به مجرد آلودگی هوا احساس قبض می‌کند، بر خلاف شخصی که به دود و آلودگی عادت دارد و با دود سیگار هم نفس‌تنگی پیدا نمی‌کند و در حقیقت به قبض و سنگینی خود عادت کرده و متوجه نیست در چه قبض دائمی به سر می‌برد.

لذا نفس غفلت از پروردگار برای سالک ولو اینکه گناه نکند چه‌بسا موجب قبض و تاریکی شود؛ به‌خصوص برای سالکینی که

۱. آیه ۱۲۶، از سوره ۲۰: طه.

راه‌رفته بوده و از عالم مثال عبور کرده و در تجرّد محض به سر می‌برند که غفلت برای ایشان موجب قبض شدید می‌گردد ولو اینکه توأم با معصیت نباشد. البتّه نفس همین غفلت برای سالکی که راه‌رفته است خروج از زئ عبودیت بوده و در حکم معاصی کبیره برای انسان عادی است و حسرت عمیقی را برای سالک به دنبال خواهد داشت.

قبض و بسط غیراختیاری

أما گاهی قبض و بسط در اثر اعمال بندگان نیست و خودبه‌خود حاصل می‌شود. آن قبض و بسطی مطلوب است که ما عامل آن را ایجاد نکرده باشیم. در مرحله ثبوت و واقع این قبض و بسط مکمل یکدیگر بوده و موجب کمال انسان می‌شوند؛ یعنی سالک راه خدا برای رسیدن به کمال، هم به حال بسط و هم به حال قبض نیاز دارد. اگر سالکی همیشه حال بسط داشته باشد و هیچ قبضی برای او حاصل نشود، آن سعه وجودی که باید مؤمن پیدا کند تا خدا در او جای بگیرد برایش حاصل نمی‌شود. و اگر چنانچه همیشه در حال قبض و فشار باشد، نمی‌تواند به آن مقامات عالیّه برسد و این سالک زیر تازیانه قبض آن‌قدر ضربه می‌خورد که از بین رفته هلاک می‌گردد.

پس در مرحله ثبوت و واقع هر دو لازم بوده و خدا گاهی در دل مؤمن حال قبض و گاهی حال بسط ایجاد می‌کند. مؤمن باید بر حال قبض صبر نموده و تحمّل کند و تسلیم باشد تا خداوند طبق اراده و مشیّت خود هر وقت صلاح دید، قبض را برداشته و تبدیل به بسط نماید تا نسیم جان‌افزائی از عالم غیب بوزد و سالک دوباره جانی بگیرد و شوقش افزون گردد.

مواعظ خداوند به حضرت عیسی علیه السلام

خداوند متعال در ضمن مواعظی به عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام می فرماید: یا عیسی! اصْبِرْ عَلَى الْبَلَاءِ وَ ارْضَ بِالْقَضَاءِ وَ كُنْ كَمَسْرَتِي فِيكَ فَإِنَّ مَسْرَتِي أَنْ أُطَاعَ فَلَا أُعْصَى. یا عیسی! أَخِي ذِكْرِي بِلِسَانِكَ وَ لِيَكُنْ وُدِّي فِي قَلْبِكَ. یا عیسی! تَقِظْ فِي سَاعَاتِ الْغَفْلَةِ... یا عیسی! كُنْ رَاغِبًا رَاهِبًا وَ أَمِتْ قَلْبَكَ بِالْخَشْيَةِ...

یا عیسی ابْنِ الْبَكْرِ الْبَتُولِ! ابْنِ عَلِي نَفْسِكَ بُكَاءَ مَنْ وَدَّعَ الْأَهْلَ، وَ قَلَى الدُّنْيَا، وَ تَرَكَهَا لِأَهْلِهَا، وَ صَارَتْ رَغْبَتُهُ فِيمَا عِنْدَ إِلَهِهِ. یا عیسی! كُنْ مَعَ ذَلِكَ تَلِينُ الْكَلَامِ وَ تُفْشِي السَّلَامَ، يَقْظَانِ إِذَا نَامَتْ عُيُونُ الْأَبْرَارِ حَذَرًا لِلْمَعَادِ وَ الزَّلَازِلِ الشَّدَادِ وَ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ حَيْثُ لَا يَنْفَعُ أَهْلٌ وَ لَا وَلَدٌ وَ لَا مَالٌ.

یا عیسی! اكْحُلْ عَيْنَكَ بِمِيلِ الْحُزَنِ إِذَا ضَحِكَ الْبَطَّالُونَ. یا عیسی! كُنْ خَاشِعًا صَابِرًا فَطَوَّبَى لَكَ إِنْ نَالَكَ مَا وَعَدَ الصَّابِرُونَ.^۱

«ای عیسی! بر بلا صبور باش و به قضاء الهی راضی باش و آنگونه باش که مرا خوشنود می سازد، و خوشنودی من این است که فرمان برده شوم و نافرمانی نشوم.»

خدا هم مسرور می شود! مسرور شدن خداوند هم به یک معنی قابل تصوّر است. سرور خداوند به این است که بنده او را اطاعت کرده و نافرمانی او را انجام ندهد.

یا عیسی! أَخِي ذِكْرِي بِلِسَانِكَ؛ «ای عیسی! یاد من را با زبانت

زنده بدار! یعنی زبانت ذاکر بوده به یاد خدا باشد. سالکی که ذکر نگوید یا در ذکرگفتن إهمال کند در واقع در آبیاری درخت نفس خود کوتاهی نموده و همان طور که اگر انسان به درخت آب ندهد خشک شده و ضایع می گردد، انسان مؤمن هم اگر ذکر خدا نگوید نفسش از بین رفته ضایع می شود. پس احیاء و زنده داشتن جان و دل سالک به ذکر و یاد خداوند است.

حال احیاء ذکر به چیست؟ چگونه می توان یاد خدا را همیشه در دل داشت و از آن غافل نشد؟ راهش این است که لسان ذاکر باشد تا قلب هم متوجّه شود. لذا فرمود: به واسطه ذکرگفتن با زبانت، یاد مرا در قلبت زنده بدار.

و لِيَكُنْ وُدِّي فِي قَلْبِكَ. «و باید وُدّ و محبّت من در قلب تو باشد!» سالک راه خدا باید دلش مملوّ از محبّت پروردگار باشد.

یا عِيسَى! تَقِظْ فِي سَاعَاتِ الْغَفْلَةِ. «ای عیسی! در ساعاتی که همه در غفلتند تو بیدار باش!» یاد خدا باش! نصف شب که همه در خواب شیرین بوده و از خدا غافل هستند یا بین الطلوعین که مردم در خواب بوده و از یاد خدا غافل هستند، یا در ساعات روز که مردم دنبال طلب معاش هستند تو به یاد خدا باش! در ساعاتی که مردم برای تحصیل دنیا از این طرف به آن طرف سعی و تلاش دارند، دنیائی که خالی از خداست! شما در روز به بازار بروید ببینید چگونه برای تحصیل دنیا از این طرف به آن طرف می روند، از صبح تا شب در بازار می دوند و چه بسا بعضی نمازشان هم قضا می شود.

طلب معاش امری مطلوب و مستحسن است؛ الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ

كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^۱ «کسی که زحمت بکشد و با کدّ یمین خود و با مشقّت برای عیال و فرزندان خود غذائی تهیّه نماید مثل کسی است که در راه خدا جهاد کرده، شمشیر زده و کشته شده یا کشته است!» ولی این در صورتی است که کسب و کار او طبق موازین شرع بوده و به دنبال کسب روزی حلال باشد، در صورتی است که هواهای نفسانی او را إحاطه نکرده باشد و کارش موجب غفلت از یاد خدا و وقوع در معاصی نشود. این چنین شخصی كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ است. این شخص وقتی که اذان گفتند سعی می‌کند به دنبال نماز رود، غشّ در معامله نمی‌کند، دروغ نمی‌گوید و معاملات ربوی انجام نمی‌دهد و قس علی ذلک فَعَلَلْ وَ تَفَعَّلَلْ!

بهتر از آن و بالاتر از آن برای طالب روزی این است که خدا جلوی چشمش بوده و به یاد خدا حرکت کند و در همه حالات با یاد خدا باشد؛ وقتی بازار می‌رود به نام خدا برود و محبّت به مال دنیا پیدا نکند و صرفاً به جهت انجام تکلیف به دنبال معیشت برود.

أَمَّا إِنْ أَمُورُ نَبَشَدَ وَ كَسَى بَخَوَاهِدَ مَالِی رَا مِنْ أَى طَرِیقِ کَانَ بَهْدَسْتِ بَیَاوَرْدَ؛ بَخَوَاهِدَ از هر راهی که شد ولو از راه حرام این مال را به دست بیاورد، این شخص دیگر كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نیست! او را به آتش جهنّم می‌اندازند و آتشگیرانه جهنّم خواهد شد؛ وَقُودُهَا النَّاسُ وَ آلِحِبَارَةُ.^۲ «آتشی که آتشگیرانه آن مردم و سنگ است.»

۱. همان مصدر، ج ۵، ص ۸۸.

۲. قسمتی از آیه ۲۴، از سورة ۲: البقرة؛ و قسمتی از آیه ۶، از سورة ۶۶:

التحریم.

بیداری دل در شبانه روز متوقف بر بیداری چشم در نیمه های شب است. بیداری شب خیلی مهم است! انسان باید روی بیداری شب سرمایه گذاری کند. مقدمات بیداری شب را فراهم کند و الا شاهد وصل را در آغوش نمی کشد.

مقدمه بیداری شب این است که شبها زود بخوابید. می بینید پنج ساعت از شب گذشته و هنوز نخوابیده است! در این شبهای کوتاه چطور می توانید بیدار شوید؟! امشب میهمان آمد، فردا یک محذور دیگر داشتی و پس فردا همین طور.

امشب که گذشت، دیگر گذشت! تحصیل آن محال است! تحصیل شبی که گذشت و بیدار نشدی محال است! فردا شب همین طور، پس فردا شب همین طور.

اگر کسی خدا را می خواهد، اگر کسی لقاء پروردگار را می خواهد، باید کار کند، باید بیدار باشد؛ یا عیسی! تَقِظْ فِي سَاعَاتِ الْغَفْلَةِ. خدا به عیسی بن مریم می فرماید: «در ساعات غفلت بیدار باش!» مراد بیداری دل است نه بیداری چشم!

کسی که دلش در این دنیا خواب است وقتی از این عالم رخت بربست دیگر دلش بیدار نمی شود. مؤمن باید همیشه دلش بیدار باشد، ولی بیداری دل متفرع بر بیداری جسم است. انسان باید در نیمه شب بیدار شود تا توجه به مبدأ پیدا کرده و قلب بیدار شود.

یا عیسی! كُنْ رَاغِبًا رَاهِبًا. «ای عیسی! هم به من میل و رغبت داشته و هم از من خوف و هراس داشته باش و از قهر و سطوت من بپرهیز!» و أَمِتْ قَلْبَكَ بِالْخَشْيَةِ. «و با خشیت از من، قلب خود را اِماتِه

کرده و بمیران! منظور از میراندن قلب، میراندن حبّ شهوات و دنیا است که با خشیتِ الهی از دل بیرون می‌رود.

یا عِسی ابْنَ الْبَکْرِ الْبَتُولِ! «ای عیسی که فرزند مریم هستی!»
 مریمی که عفیف و پاکدامن و شوهرنکرده و باکره بود و با دمیدن
 روح القدس تو متولد شدی! اَبْکِ عَلَی نَفْسِکَ. «به حال خودت گریه
 کن!»

بُکَاءَ مَنْ وَدَّعَ الْأَهْلَ وَ قَلَى الدُّنْيَا، وَ تَرَكَهَا لِأَهْلِهَا، وَ صَارَتْ
 رَغْبَتُهُ فِيمَا عِنْدَ إِلَهِهِ. «مثل کسی گریه کن که از اهل و عیال و نزدیکان
 خود دل کنده و دیگر تعلقی بدانها ندارد و از دنیا اعراض کرده و از آن
 بدش می‌آید و دنیا را به اهل آن واگذار نموده و تمام میل و رغبتش
 متوجه پروردگار و نعمتهای اخروی می‌باشد.» این چنین بر خودت گریه
 کن و رشته تعلقت را از دنیا ببر و آن را رها کن و توجه به آخرت بنما!
 این مخاطبه پروردگار با عیسی بن مریم است؛ با آن مولودی که
 یک ذره قذارت در او نیست، یک ذره کدورت در قلب او نیست، مگر
 خودش در گهواره نغمه‌دار: وَ السَّلَامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ
 یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا.^۱ «سلام و درود پروردگار بر من! روزی که به دنیا آمدم، و
 روزی که از دنیا می‌روم، و روزی که در عالم قیامت زنده شده مبعوث
 می‌شوم!»

خداوند به چنین موجودی امر می‌کند که: ای عیسی! به حال خود
 گریه کن! حالا وای به حال آنهایی که در عصمت نیستند! اینها باید خیلی

۱. آیه ۳۳، از سوره ۱۹: مریم.

مراقبه شدیدی داشته باشند، باید خیلی مواظب باشند که یک ذره انحراف کوچک، نه انحراف بزرگ، یک ذره انحراف کوچک از مسیرشان پیدا نکنند.

ای عیسی! با اینکه در حال بکاء هستی و باید بر حال زار خود گریه کنی، **كُنْ مَعَ ذَلِكَ تَلِينَ الْكَلَامَ**. «با مردم با نرمی صحبت کن!» و **تُفْشَى السَّلَامَ**. «سلام که می کنی به همه کسانی که صلاحیت دارند، نه به افرادی که از سلام به آنها نهی شده مثل کفار، سلام کن.» و در سلام کردن به کسی بخل نورز، فقیر باشد یا غنی، وضع باشد یا شریف، به همه سلام کن و سلامت را هم اظهار کن و آهسته سلام نکن که طرف مقابل متوجه نشود. مؤمن سلام را میان همگان نشر می دهد و به همه سلام می کند و إفشاء سلام از علائم مؤمن است.

يَقْظَانِ إِذَا نَامَتْ عُيُونُ الْأَبْرَارِ. «در زمانی که چشم های خوبان در خواب است تو بیدار باش!» نمی فرماید چشم های آنهایی که فاجر هستند یا آنهایی که فاسق هستند، نه! آن زمانی که چشم های خوبان در خواب است تو بیدار باش؛ یعنی اوّل شب بخواب و زود از خواب برخیز و قبل از نصف شب هم بیدار باش، چون ابرار از نیمه های شب به بعد برای عبادت بیدار می شوند.

در زمانی که چشم های خوبان در خواب است تو بیدار باش! چرا؟ **حَذَرًا لِلْمَعَادِ وَالزَّلَازِلِ الشَّدَادِ وَأَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ**. «به جهت اینکه از احوال آخرت بر حذر باشی و برای معاد و بازگشت به سوی من توشه ای تهیه کنی! و برای اینکه از زلزله های شدیدی که در عالم برزخ و قیامت در پیش داری و هول و ترسهای روز قیامت که اگر به کوه بخورد

کوه را از جامی کند، جلوگیری نمائی!» حَيْثُ لَا يَنْفَعُ أَهْلٌ وَلَا وَلَدٌ وَلَا مَالٌ. «در آن هنگامی که نه اهل و همسر و نه فرزند به درد می خورد و نه مال نفعی به انسان می رساند.» هنگامی که هیچ چیزی دردی از انسان دوا نمی کند. یا عِيسَى! اكْحُلْ عَيْنَكَ بِمِيلِ الْحُزْنِ إِذَا ضَحِكَ الْبَطَّالُونَ. «ای عیسی! هنگامی که اهل بطالت اوقات و مجالس خود را به خنده می گذرانند، در آن هنگام تو متوجه پروردگار باش و چشم خود را با میل حزن سرمه بکش!» یعنی باید این چشم همیشه اشک ببارد، چون سرمه و میلش از حزن و غم و اندوه است.

یا عِيسَى! كُنْ خَاشِعًا صَابِرًا. «ای عیسی! برای من خشوع داشته باش و در راه رسیدن به من صابر بوده مشقّات و مشکلات را تحمل کن!» فَطَوَّبَى لَكَ إِنْ نَالَكَ مَا وُعدَ الصَّابِرُونَ. «پس خوشا به حال تو اگر آنچه به صابرين وعده داده شده به تو برسد.»

سختی های سلوک

مرحوم علامه والد رضوان الله علیه وقتی کسی می خواست وارد سلوک شود اولین مطلبی که به او می گفتند این بود که: در راه سلوک نان و حلوا پخش نمی کنند! راه سلوک راهی است که توأم با مشکلات و سختی هاست؛ اگر مردش هستی بسم الله! ولی اگر مردش نیستی از اوّل، قدم در راه سلوک نگذارید.

ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل

که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز^۱

۱. دیوان حافظ، ص ۱۱۹، غزل ۲۶۷.

این‌طور نیست که همهٔ راه نشیب و سرازیری باشد، نه! فراز و سربالایی دارد؛ سربالائی‌های کمرشکن! همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: **وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةٌ كَوْدًا**.^۱ «بدان که عقبه‌های سخت و گردنه‌های دشواری در پی داری!»

این عقبه عقبهٔ نفس است؛ هرکسی مسیری به‌سوی خدا دارد و این مسیر همیشه نشیب نبوده و فراز دارد، لذا مؤمن باید کمر خود را محکم ببندد و در این راه از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نه‌راسیده به‌سوی خدا حرکت کند، برود به‌سوی خدا! اولیاء خدا دعوت به‌سوی خدا کردند، نه دعوت به‌سوی خودشان. پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه‌وآله و سلم دعوت به خود نمی‌کرد؛ نمی‌فرمود: بیائید به‌سوی من؛ منی که منحا از پروردگار و در مقابل پروردگار باشد. بلکه می‌فرمود: **قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا**.^۲ «کلمهٔ توحید را بر زبان بیاورید تا رستگار شوید.» نمی‌فرمود: بیائید پیش من! چرا؟ چون مبنای پیغمبر بر تهذیب نفس است. خود ایشان مهذب است، پاک است و کسی که پاک است به خودش دعوت نمی‌کند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام هیچ وقت به خودش دعوت نمی‌کرد که به پیش من بیایید، چون امیرالمؤمنین منیتی نداشت که به خود دعوت کند. اولیاء خدا بعد از ائمهٔ طاهرين صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین همه به خدا دعوت می‌کردند، نه به خودشان.

بر خلاف فِرَق دیگر، مانند برخی از دراویش که به خودشان

۱. نهج‌البلاغه، نامهٔ ۳۱، ص ۳۹۸.

۲. مناقب‌الابی طالب علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۵۶.

دعوت کرده می‌گویند: به پیش ما بیایید! چرا؟ چون مسیر آنها با مسیر اولیاء خدا متفاوت است؛ مسیر اولیاء خداوند مسیر تهذیب نفس است ولی مسیر آنها مسیر تقویت نفس است و اینها در دو قطب متضاد قرار دارد.

آقا می‌فرمودند: کسی که در مقام تهذیب نفس است باید نفس خود را خورد کند، لِه کند، ولی کسی که در مقام تقویت نفس است یکسره نفس خود را باد می‌کند، منیت خود را اضافه می‌کند، دائم اعتباریات خود را اضافه می‌کند.

«سلوک» یعنی ترک حظوظ و قیود، نه جمع قیود. آن کسی که تقویت نفس می‌کند دائم بار خود را سنگین و سنگین‌تر می‌کند. أمّا کسی که تهذیب نفس می‌کند همیشه بار خود را زمین گذاشته خود را پاک می‌کند. اینکه خداوند به حضرت عیسی نصیحت می‌کند که به حال زار خودت گریه کن! برای چیست؟ یعنی خودت را خورد کن، خودت را درمقابل من نیست کن، برای خودت اِئیتی قائل نشو، برای خودت هستی قائل نشو.

هیچ چیز مثل تهذیب نفس و پاک کردن نفس نیست؛ خداوند تبارک و تعالی در سوره شمس یازده قسم یاد می‌کند؛ وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا. «سوگند به خورشید و گسترش نور آن!» وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا. «سوگند به ماه وقتی که دنبال خورشید می‌رود!» وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا. «و سوگند به روز وقتی که زمین را روشن می‌سازد!» وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا. «و به شب سوگند وقتی که روی زمین را می‌پوشاند!» وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا. «و سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرده است!» وَ الْأَرْضِ وَ مَا

طَحَنَهَا. «و سوگند به زمین و آنکه آن را بگسترده!» وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْنَاهَا.^۱
«و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کامل
بیافرید!»

بعد از این یازده قسم می‌فرماید: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْنَاهَا.^۲ «به تحقیق
رستگار شد کسی که نفس خود را تزکیه نمود!» خداوند نفرمود: قد اُفْلَحَ
من قَوَّاهَا. رستگار شد کسی که نفس خود را تقویت کرد، کسی که
اعتبارات خود را زیاد نمود، کسی که برای خود شخصیت و منیت قائل
شد، نه! این راه راهی است که باید شخصیت را زیر پا ریخته و آن را له
نمود.

به سرّ جام جم آنکه نظر توانی کرد
که خاک میکده کحل بصر توانی کرد
مباش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر
بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
گدائی در میخانه طرفه اکسیرست
گر این عمل بکنی خاک، زر توانی کرد^۳

* * *

ولیکن این صفت رهروان چالاکست
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد^۴

۱. آیات ۱ تا ۷، از سوره ۹۱: الشَّمْس.

۲. آیه ۹، از سوره ۹۱: الشَّمْس.

۳. دیوان حافظ، ص ۵۱، غزل ۱۱۰.

۴. کلیات شمس تبریزی، ص ۳۸۵، غزل ۹۵۹.

خلاصه، این راه، راهِ ریختن منیت است. آقا رضوان‌الله تعالی علیه مطلبی فرمودند که واقعاً بکر است! به نظر کسی نمی‌رسد و واقعاً در این زمانه کسی نمی‌تواند این مطالب و این فرمایشات را درک کند. می‌فرمودند: خیلی از نمازهایی که افراد می‌خوانند به خاطر حفظ نفسانی است، یعنی چون نفس ایشان میل به نمازخواندن دارد نماز می‌خوانند و اگر حقیقهٔ این نماز را شکافته و تحلیل کنید می‌بینید برای خدا نبوده و برای التذاذ نفسانی است.

خیلی از عبادات این چنین است. یکی از رفقای ایشان به بنده گفت: می‌خواهم در یکی از مساجد متروکه در فلان جا چله بگیرم؛ یعنی چهل روز از زن و فرزندم جدا شوم و در آنجا مشغول عبادت شده نفس خودم را تهذیب کنم، آیا شما اجازه می‌دهید؟

من به ایشان گفتم: مرام آقا چله گرفتن به این شکل نبود و این کار درست نیست. شما باید وظیفهٔ خود را انجام دهید؛ الآن شما جوان هستید و باید پیش اهل خود بوده و روزها کار کنید. منتهی در این خلال چه شب و چه روز باید مراقبهٔ خود را حفظ نمائید و چله گرفتن به این نحو مفاسدی در پی داشته، لازم نیست چله بگیرید!

اینها التذاذ نفس است. در راه خدا هرچه می‌گویند انسان باید همان را عمل کند. آقا به بعضی می‌فرمودند: باید به مستحبات عمل کنی و هرچه که می‌بینی مستحب است انجام دهی، ولی به برخی دستور به بعضی از مستحبات را نمی‌دادند. بچه‌ای که تازه راه افتاده و هر قدمی که می‌گذارد می‌افتد، اگر دستش را بکشید از مفاصلش جدا می‌شود؛ به هرکسی باید مطابق ظرفیت او دستور داد.

آقا به بعضی فرموده بودند: سه روز از هر ماهی غیر از ماه رمضان را روزه بگیرند. می آمدند پیش آقا اصرار می کردند که: آقا اجازه بفرمائید ما تمام ماه را روزه بگیریم. اینها التذاذ نفس است؛ یعنی نفس میل دارد کاری را انجام دهد، فرقی نمی کند آن کار طاعت باشد یا معصیت، طاعت هم باشد نفس لذت می برد. اینکه می گوید: اجازه دهید من همه ماه را روزه بگیرم، این لذت بردن نفس است.

ولی خدا می خواهد شما را تهذیب کند، می خواهد متن واقع را به شما ارائه داده شما را هدایت نماید. خیلی ها خواست خود را به آقا تحمیل می کردند که آقا! اجازه دهید ما این کار را انجام دهیم. تحمیل کردن به اولیاء خدا جز ضرر برای طالب چیز دیگری به همراه نخواهد داشت.

راه خدا راه ترک حظوظ است. منظور از حظوظ اموری است که نفس می خواهد به خاطر حظّ و بهره خود آن را انجام دهد.

تسلیم و اطاعت

آن اموری را که می گویند انجام ندهید به صلاح شما نیست، باید ترک نمود، نه اینکه چون نفس به آن فعل تمایل دارد آن را انجام دهد. اگر چنانچه امام زمان علیه السلام امر کند: آقا! خودت را از این بالا به پائین بیانداز! باید انسان اطاعت کرده این کار را انجام دهد. اگر امام گفت: زندگی خود را کبریت بزن و بسوزان! بگو: سمعاً و طاعة!

چنانکه هارون مکی وارد بر امام صادق علیه السلام شد و عرضه داشت: السَّلامُ عَلَیْكَ یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! حضرت به او فرمودند: اَلْقِ النَّعْلَ مِنْ يَدِكَ وَ اجْلِسْ فِي التَّنَوُّرِ! «نعلین را از دست بیانداز و داخل

تنور بنشین!» نعلین را انداخت و داخل تنور نشست؛ تنوری که یکپارچه آتش بود و قسمت بالایی آن از شدت حرارت سفید شده بود! قبل از هارون مکی امام به خراسانی فرمودند: **يَا خُرَاسَانِيُّ! قُمْ فَاجْلِسْ فِي التَّنُورِ!** «برو و داخل تنور بنشین!» عرض کرد: **يَا سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَا تُعَذِّبْنِي بِالنَّارِ أَقَلَّنِي أَقَالَكَ اللَّهُ.** «یا ابن رسول الله! مرا با آتش مسوزان! از من درگذر، خدا از تو بگذرد!»^۱

انسان باید در راه خدا تسلیم باشد. باید قصدش خدا باشد و بس. باید قصدش پاک کردن دل باشد. باید تمام این دستورات را کما هو حقّه اجرا کند.

بیداری شب

سالک راه خدا باید بیداری شب داشته باشد. اینکه این قدر اولیاء خدا به بیداری شب تأکید می کردند به خاطر ثمره آن است. وقتی مرحوم قاضی رضوان الله تعالی علیه می فرمایند: کسی که بیداری شب نداشته باشد امیدی هم نداشته باشد؛ یعنی کسی که شب بیدار نمی شود سلوک او از درجه اعتبار ساقط بوده و هیچ چیزی ندارد، هیچ چیزی ندارد! منظور این نیست که محبت ندارد، محبت دارد، ولی اینکه بخواهد در این عالم به خدا برسد، نه! نمی رسد. امید نداشته باشد، به خدا نمی رسد. آدم خوبی است، آدم خوش نفسی است، محبت دارد، تمام اینها مطلوب است. ولی به خدا نمی رسد.

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ

۱. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳.

بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.^۱ «کسی که به لقاء و ملاقات پروردگارش امید دارد باید دو کار انجام دهد؛ یکی اینکه کسی را در عبادت شریک پروردگارش قرار ندهد و خدا را بپرستد و بس! توحید پروردگار را با جان و دل بپذیرد. در همه چیز اخلاص داشته باشد و دیگر اینکه عمل صالح انجام دهد.» بیداری شب و عبادت در شب عمل صالح است که اگر انجام ندهد همان طور که گفتیم، شاهد وصل را در آغوش نمی کشد.

برای بیداری شب باید مراقبه خود را قوی تر کند، با اهل دنیا ننشیند، توجهش در روز به پروردگار باشد، توجهش در شب به پروردگار باشد، اطاعت پروردگار را در جمیع مراحل، ظاهر و باطن حفظ نماید و إِلَّا موفق به بیداری شب نمی شود.

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود^۲

خداوند إن شاء الله همه ما را موفق بدارد بیش از پیش در مقام عبودیت درآمده و مراقبه شدیدتری داشته باشیم!

دو نکته

امروز که همه رفقا جمع هستند، دو نکته به خاطر رسید خدمت سروران عرض کنم:

اول اینکه: رفقائی که سر قبر و مزار مرحوم علامه آیه الله والد معظم رضوان الله تعالی علیه می روند، این جهت را مد نظر داشته باشند که

۱. قسمتی از آیه ۱۱۰، از سوره ۱۸: الکهف.

۲. دیوان حافظ، ص ۸۹، غزل ۲۰۱.

اگر مخدّره‌ای، زائری آنجا نشسته یا خوابیده است مجبورش نکنند بلند شود، همین‌طور از دور فاتحه بخوانید. حقّ زائران حضرت امام رضا علیه‌السلام مقدّم است.

دوم اینکه: بعضی دوستان و رفقا سر مزار آقا رضوان‌الله تعالی علیه اقامه نماز می‌کنند، اوقاتی که شلوغ است، آنجا نماز نخوانند. اگر کسی می‌خواهد نمازی بخواند و نثار روح پر فتوح ایشان کند، در خود حرم نماز بخواند یا خیلی عقب‌تر در جایی که خلوت است و مزاحمتی برای دیگران ندارد اقامه نماز نماید.

این کارهای رفقا همه از روی محبّت بوده و اصل آن مطلوب است ولی نباید به نحوی باشد که سبب زحمت برای زوّار شود. این دو نکته را سروران مکرم در نظر داشته باشند. إن شاء الله امیدوارم خداوند همه ما را مؤیّد بدارد و هرچه بیشتر محبّت خودش را و محبّت اولیائش را در دل‌هایمان قرار دهد.

یکی از فرمایشات خداوند به حضرت عیسی که امروز خواندیم این بود که: **و لِيَكُنْ وَدِّي فِي قَلْبِكَ**. «باید محبّت من در قلب تو جا بگیرد!»

انسان باید سعی کند ساعات غفلتش را به ساعات حضور تبدیل کرده و محبّت خدا را بیش از پیش در دلش جای دهد. **اللهمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسَخِّطُكَ وَ تَنْهَى**.

برای شادی روح طاهر مرحوم علامه آیه‌الله والد معظم رضوان‌الله تعالی علیه رَحِمَ اللهُ من يقرأ الفاتحة مع الصلوات!

اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

مجلس هشتم

احتیاط در دین و تواضع

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله تبارك وتعالى: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ.^۱ «انسان باید
 در غذای خود تأمل کند.»

احتیاط در دین

در یک عصر جمعه آقا رضوان الله تعالی علیه درباره این آیه
 صحبت کردند و فرمودند: انسان باید مأكولات و مشروبات شبهه ناک را
 ترک کند و نخورد، چون علاوه بر اینکه انسان باید در دین خود جانب
 احتیاط را بگیرد و در فقه در بسیاری از موارد به قاعده: **خُذْ بِالْحَاطَةِ**
لَدَيْنِكَ تمسک شده است، علاوه بر این، نص صریح قرآن است که:
فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، انسان باید در غذای خود تأمل کند، در
 طهارت و نجاست غذا تأمل کند.

یکی از اصحاب در ضمن نامه‌ای از امام کاظم علیه السلام سؤال

۱. آیه ۲۴، از سوره ۸۰: عبس.

می‌کند: اگر خورشید از دید ما پنهان شده ولی هنوز ذهاب حمرة مشرقیه نشده است، آیا می‌شود نماز خواند یا اگر کسی روزه است آیا می‌تواند افطار کند؟ حضرت در پاسخ می‌نویسند: **أَرَى لَكَ أَنْ تَتَنَظَّرَ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ وَ تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِدِينِكَ**.^۱ «تا یقین به ذهاب حمرة مشرقیه نکردید منتظر باشید و نماز مغرب را نخوانید.» بعد حضرت به قاعده احتیاط تمسک کرده می‌فرمایند: **و تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِدِينِكَ**؛ یعنی در امر دین خود احتیاط کن.

غروب آفتاب برای نماز کفایت می‌کند ولی اگر احتمال می‌دهید هنوز غروب آفتاب نشده است صبر کنید تا با ذهاب حمرة مشرقیه یقین به غروب برای شما حاصل شود. لذا اگر انسان در بیابان غروب آفتاب را ببیند دیگر نیازی به این نیست که تا ذهاب حمرة مشرقیه صبر کند و این فرمایش امام علیه السلام درباره مناطق کوهستانی است که به علت وجود کوه یا ابر، غروب خورشید دیده نمی‌شود و نشانه و علامت غروب آفتاب این است که حمرة مشرقیه از بالای سر انسان بگذرد و دیگر در سمت شرق هیچ حمرة و سرخی وجود نداشته باشد. پس به این قاعده احتیاط در خیلی موارد تمسک می‌شود و خود ائمه نیز تمسک می‌کردند. البته اذان مغربی که الآن پخش می‌شود چه‌بسا چند دقیقه بعد از ذهاب حمرة مشرقیه است و خود ذهاب حمرة مشرقیه بعد از غروب آفتاب است و ملاک غروب آفتاب است.

علی‌ای حال، آقا رضوان‌الله‌تعالی‌علیه درباره این آیه مفصل

۱. تهذیب‌الأحكام، ج ۲، ص ۲۵۹.

صحبت کردند و فرمودند: باید از مأكولات و مشروبات شبهه‌ناک اجتناب کنید و در موضوعات مستنبطه و در این موضوعات جدیده نمی‌شود به حدیث رفع و براءة تمسک کنید و بگوئید: ما نمی‌دانیم که این شیء آب است یا شراب، و چون نمی‌دانیم پس اشکال ندارد آن را بخوریم، چون: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي ... مَا لَا يَعْلَمُونَ.^۱

حرمت کوکاکولا

می‌فرمودند: من خودم دیدم در روزنامه نوشته بود که در نوشابه‌های کوکاکولا الکل وجود دارد، منتهی درصد الکل آن خیلی کم است. می‌فرمودند: الکل هرچقدر هم کم باشد باز نجس بوده و خوردن آن جایز نمی‌باشد و انسان نمی‌تواند بگوید ما شک داریم و براءة جاری می‌کنیم، نه! اگر شما یقین به وجود الکل در کوکاکولا یا در پیسی هم نداشته باشید و فقط احتمال وجود آن را بدهید، به مقتضای آیه مبارکه که می‌فرماید: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ. «انسان باید در غذای خود تأمل کند.» نمی‌توانید براءة جاری کنید، چرا؟ چون فَلْيَنْظُرْ امر است و امر دلالت بر وجوب می‌کند؛ یعنی باید انسان در غذای خود تأمل کند و در شبهات موضوعیه کلیه (مانند نوشابه) تا احراز حلیت نکرده نمی‌تواند بخورد. و حکم به حلیت و طهارت آن منوط به حاکم شرع و فقیه است، زیرا مانند موضوعات مستنبطه می‌باشد که عرف عام را برای تشخیص آن، راهی نیست.

پس در این موارد از مأكولات و مشروبات، اگر انسان شک در

۱. الخصال، ج ۲، ص ۴۱۷.

حلیت آن داشت باید احتیاط کند و از آن اجتناب نماید؛ به خصوص الکحل، چرا که منشأ حرمت خمر اسکار آن است و اسکار آن هم به علت الکحل موجود در آن است، حالا چه درصدش زیاد باشد یا کم باشد؛ مانند فُقَاع و آبجو که آن هم حرام است؛ هِيَ [الْفُقَاعُ] خُمَيْرَةٌ اسْتَصْغَرَهَا النَّاسُ.^۱ البته آبجوی طبّی که بدون الکحل است حرام نیست.

آقا می فرمودند: اینکه می گویند: در کوکاکولا یا پیسی یک درصد الکحل موجود است، اگر یک درصد نباشد، نیم درصد باشد، یک هزارم درصد باشد باز حرام است و خوردن آن جائز نیست.

و از حرمت آن بالاتر، آثار وضعی ای است که بر آن مترتب می شود؛ پس چه بهتر است انسان احتیاط کند و به جای آن از نوشیدنی های دیگر استفاده نماید؛ مثلاً دوغ یا شربت بیدمشک بخورد؛ می فرمودند: چه اشکالی دارد انسان هنگام پذیرایی بر سر سفره شربت بیدمشک بگذارد؟! مگر سابقین چکار می کردند؟!

مضافاً به اینکه این مشروبات صنعتی ضرر دارد؛ اگر الکحل آن را هم کنار بگذاریم، اینها به خاطر گاز یا اسانسی که دارد برای معده ضرر دارد.

بعضی از آقایان برای بنده نقل کردند که به کارخانه کوکا رفته بودند و از مهندسش پرسیده بودند: مایع اصلی این نوشابه چیست؟ مهندس آنجا که شخص خیبری بوده گفته بود: مایع اصلی آن چیزی مثل قیر است که از خارج می آید و اینجا آن را حل می کنند. بعد گفته بود: به

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۲۳.

احتمال نوددرصد در این، الكل وجود دارد و یکی از أجزاء آن الكل است. حالا چه صددرصد باشد، چه نوددرصد، چه یکدرصد باشد؛ اگر انسان احتمال بدهد خوردن آن حرام است، به مقتضای آیه: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ** خوردن آن جایز نیست و نمی شود گفت: اینجا شبهه موضوعیه است و در شبهه موضوعیه براءت جاری می شود، بلکه شبهه موضوعیه کلیه می باشد؛ مثل موضوعات مستنبطه کلیه مانند غناء که در آن براءت جاری نیست. این نکته ای بود که برای بعضی از رفقا مجهول بود و امروز که رفقا جمع هستند آن را متذکر شدیم.

تواضع

صحبت به اینجا رسید که آقا می فرمودند: سالک راه خدا برای وصول به خدا، برای رسیدن به کمال، باید از همه چیز بگذرد، باید از خودش بگذرد. تا وقتی یک ذره انیت و انانیت در وجودش هست محال است که به آن شاهراه حقیقت برسد. محال است از آن شریعه ماء معین استفاده کرده و از آن شرابها بنوشد؛ محال است! می فرمودند: در میان افرادی که در جلسات حضور پیدا می کنند بالاترین و بهترین افراد آن فردی است که بین خود و خدا، خودش را از همه پست تر ببیند. حالا می خواهد این شخص عالم باشد، می خواهد متمکن باشد، می خواهد دارای اعتبار باشد؛ فقط در صورتی در مقام ثبوت درجه اش بالاست که خود را از همه پائین تر ببیند. واقعاً افتاده تر باشد، نه اینکه تصنعی باشد؛ واقعاً خودش را نیست ببیند.

أما اگر فرض کنید توهم این معنی برایش حاصل شود و حدیث نفس کند و مثلاً بگوید: من بیست سال درس خوانده‌ام، درس خارج خوانده‌ام، درس می‌دهم، یا سایر اموری که اهل دنیا روی آن حساب می‌کنند؛ مثلاً: من زیباتر هستم یا من قوی‌ترم، اعتبار من بیشتر است، سنّ من بیشتر است، یا اینکه من بیشتر خدمت آقا بودم، پس مقام عالیتر است، یا مثلاً من مرحوم قاضی را درک کرده‌ام و دیگران درک نکرده‌اند - البته رفقای که مرحوم قاضی را درک کردند الآن در قید حیات نیستند - اگر چنین خطوری در ذهن سالک پیش بیاید، کلاً از درجه اعتبار ساقط می‌شود!

پیرزنی در راه خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و شروع کرد به صحبت کردن؛ صحبت کرد، صحبت کرد و رسول خدا هم همین‌طور گوش می‌دادند، گوش می‌دادند و خیلی طول کشید تا صحبتش تمام شد. این معنی برای برخی از افراد که از خارج آمده بودند خیلی موجب تعجب شد؛ کسی که دارای این قدر مُکنت و قدرت است و جزیره العرب در تحت سیطره و قدرت اوست، چطور این قدر متواضع است؟! پیامبر این است! بنده خداست، به مقام عبودیت رسیده است، لذا فرقی بین خود و پیرزن نمی‌بیند و خود را اشرف از او نمی‌داند، گرچه اشرف الأنبياء و المرسلین و اشرف اولاد آدم است.^۱

۱. ابن هشام در السیرة النبویة از عدی بن حاتم نقل می‌کند که: «فخرجتُ حتّی أقدمَ علی رسولِ اللّهِ صلی اللّهُ علیهِ و آله و سلمَ المدینةَ، فدَخَلْتُ علیهِ و هو فی مسجِدِهِ، فسَلَّمْتُ علیهِ، فقال: مَنْ الرَّجُلُ؟ فقلتُ: عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ. فقامَ رسولُ اللّهِ صلی اللّهُ علیهِ و آله و سلمَ، فانطَلَقَ بى إلى بَیتِهِ، فواللّهِ إِنَّهُ لَعامِدٌ بى إلیهِ، إذ لَقِيتُهُ»

یا مثلاً مردی را خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آوردند، تا خدمت حضرت رسید، بدنش شروع به لرزیدن کرد. حضرت فرمودند: چرا می لرزی؟! من پادشاه نیستم! من فرزند زنی از زنان قریشم که گوشت نمک سود شده خشک شده میل می کرد!^۱

امام رضا علیه السلام با پست ترین غلامان شان می نشستند و غذا می خوردند؛ همه غلامان حضرت حضور می یافتند و حضرت با ایشان غذا می خوردند، چه سیاه و چه سفید، حتی مثلاً غلامی که پیش استرها بوده و آنها را تمییز می نمود و به حسب ظاهر از همه پست تر بود.

یکی از اصحاب، حضرت را مورد اعتراض قرار داد که: یابن رسول الله! شما با این مقامتان، چرا با آن غلامان غذا می خورید؟! ای کاش برای این غلامان سفره ای جدا می انداختید! حضرت فرمودند: مه! پروردگار ما یکی است و پدر و مادر همه ما یکی بوده و پاداش ما به حسب اعمال است.^۲ یعنی هیچ کس فضلی بر دیگری ندارد مگر به

«امرأة ضعيفة كبيرة، فاستوقفته، فوقف لها طويلاً تكلمه في حاجتها. قال: قلت في نفسي: واللّه ما هذا بملك!»

قال: ثم مضى بي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى إذا دخل بي بيته، تناول وسادة من آدم محشوة ليفاً، فقدفها إليّ، فقال: اجلس على هذه! قال: قلت: بل أنت فاجلس عليها. فقال: بل أنت! فجلستُ عليها وجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالأرض، قال: قلت في نفسي: واللّه ما هذا بأمر ملك! «(السيرة النبوية، ج ۲، ص ۵۸۰)

۱. مکارم/الأخلاق، ص ۱۶.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰.

تقوی. اینها برای ما درس است! برای ما درس است!

یک روز آقا متغیر و ناراحت شدند و به بنده فرمودند: به فلانی بگوئید: اشکال کار شما این است که شما خودت را یک سر و گردن از دیگران بالاتر می بینی! رفقای ما همه مثل دانه های شانه می مانند و همان طور که دانه های شانه با هم مساوی هستند و هیچ کدام بر دیگری فضیلتی ندارد، رفقای ما هم همین طور هستند، برای ما این طور هستند. کسی بر دیگری فضیلتی ندارد؛ یعنی کسی که خودش را یک سر و گردن از دیگران بالاتر ببیند این اشتباه است! راه سلوک این است که انسان خود را افتاده و از همه پست تر ببیند!

منظور و مقصود امام علیه السلام این است که خود را نسبت به مردم عادی، نه تنها نسبت به اهل سلوک، پست تر ببینید! حتی نسبت به آن بنده خدائی که صبحها زباله ها را جمع آوری کرده و در زباله دانی می ریزد، خودتان را پست تر ببینید.

امام باقر علیه السلام می فرماید: النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ إِلَّا قَلِيلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.^۱ «مردم همه بهائمنند مگر عدّه کمی از مؤمنین.» چرا حضرت این طور می فرماید؟ چون همه به دنبال دنیا هستند و مثل بهائم تمام فکر و همّ و غمّشان فقط خوراک و شهوت است و غیر از این چیزی نمی فهمند. اگر شما صد جلسه با آنها صحبت کنید باز از دنیا صحبت می کنند؛ علامتش همین است. «از کوزه همان برون تراود که در اوست!»

در مجالسشان هیچ اسمی از خدا نیست و همه مجالسشان تکلم با محوریت دنیا است! ولی مع ذلك شما خود را از آنها پست تر ببینید، واقعاً پست تر ببینید، بین خود و خدا پست تر ببینید؛ اینها همه برای انسان درس است.

ملاک رفعت و برتری فقط و فقط تقوی است و بس! و تقوی، تواضع و فروتنی و عبودیت در مقابل حضرت حق است، نیستی است! اگر من بگویم: من هستم، این اظهار وجود است. خدا متکبر است، أصلاً اسم متکبر مال خداست و حقیقت کبر برای خداست؛ الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي فَمَنْ نَازَعَنِي قَصْمَتُهُ.^۱ «کبریاء رداء من است و لباسی است که فقط بر تن من زینده بوده و بر تن هیچ بشری زینده نیست، هرکس بخواهد اظهار وجود کند و این کبریاء را به خود نسبت دهد، او را می شکم و خرد می کنم.» حالا اگر خداوند کسی را شکست، چه برای او باقی می ماند؟! می ماند؟!!

پس باید خدمت خدا لنگ انداخت و اظهار عجز و لابه کرد! اینکه ذکر یونسیه: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ،^۲ این قدر فضیلت دارد و موجب تنویر و نورانیت قلب می شود، به جهت این است که انسان را مدام پائین می آورد، پائین می آورد، پائین می آورد تا او را نیست کند! لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. «جز تو ای خدا خدائی نیست!» کبریائی مال توست، عزت مال توست، شرف مال توست، خدایی مال توست.

۱. منیه/المزید، ص ۳۳۰.

۲. قسمتی از آیه ۸۷، از سوره ۲۱: الأنبياء.

سُبْحَانَكَ. «منزهی تو ای پروردگارم!» اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ. «حقاً که من از ستمکاران بودم!»

می فرمودند: وقتی قسمت اوّل ذکر یونسیه را می گوئید: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ، عظمت و کبریائی خدا را در نظر بگیرید و این عظمت را ببرید بالا، در اوج عظمت! و وقتی می گوئید: اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ. بیائید پائین پائین، بیائید به أسفل سافلین و ذلّت و فقر و مسکنت خودتان را در نظر بگیرید؛ در حضيض ذلّت.

پس اگر نفسی از نفوس برای خود اینتی قائل شود، اگرچه نماز بخواند، روزه بگیرد، حجّ انجام دهد، اگر صدسال هم در سلوک باشد، به مطلوب نخواهد رسید! در صورتی به مقصود می رسد که حتّی از اصغر و ادون افراد - به حسب خیال خودش و الا در متن واقع که همه مساویند - خود را کوچک تر ببیند، خود را از همه پست تر ببیند؛ دراین صورت با اطاعت و بندگی خدا به وصال حضرت حق نائل گشته و الا به مقصود نخواهد رسید!

پرهیز از غفلت

إن شاء الله امیدواریم که خدا توفیق دهد آنی و لحظه ای غافل نباشیم، همیشه متذکّر باشیم و دائم به یاد او باشیم. این غفلت هاست که انسان را زمین می زند! انسان هرچقدر هم بالا برود اگر یک غفلت کوچک بکند ممکن است ساقط شود؛ مثل جاده هراز و بعضی جاده ها که خیلی سخت و خطرناک است، آن قدر این جاده باریک است که اگر راننده یک آن غفلت کند به داخل درّه می افتد، حالا هرچقدر هم که راه رفته باشد، گاهی دوازده ساعت راه رفته که به آن جاده رسیده است و

الآن نزدیک قلّه است، اما هرچه بالاتر برود راه دقیق‌تر و باریک‌تر می‌گردد و اگر یک آن غفلت کند ساقط می‌شود.

اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا طَرَفَةَ عَيْنٍ.^۱ «خدایا! یک آن، یک چشم به هم زدن ما را به خودمان وامگذار!» چون نفس است و این نفس رام نشده است. بله، اگر انسان از نفس بگذرد، از تیررس شیطان دور می‌گردد، ولی در صورتی که از نفس نگذشته باشد این نفس مثل یک اسب سرکش لگد می‌زند.

لذا انسان باید همیشه به خدا توکل کند و از او بخواهد؛ نه به علمش مغرور شود، نه به حالش مغرور شود، نه به خوابهائی که می‌بیند مغرور شود، نه به اینکه فرزند فلان آقا هست مغرور شود، فرزند امام هم که باشد ملاک تقواست؛ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَى^۲.

الحمد لله خدا به ما بصیرت داده و راه را روشن می‌بینیم، فقط خدا غفلت را از ما دور کند. خدمت آقا عرض می‌کردیم: اگر همه عالم بیایند و بگویند شب است، ما که داریم خورشید را می‌بینیم. روز را داریم می‌بینیم، این چه نعمتی است که خدا به ما داده است! نعمت ولایت چه نعمتی است! نمی‌شود شکر آن را به جای آورد. برای این نعمت که خدا ما را با این راه آشنا کرد، با آقای حدّاد آشنا کرد، با راه ایشان آشنا کرد، با آقا آشنا کرد، اگر تا روز قیامت هم شکر کنیم باز نمی‌توانیم شکر آن را به جای آوریم.

۱. المصباح کفعمی، ص ۲۶۷.

۲. قسمتی از آیه ۱۳، از سوره ۴۹: الحُجرات.

یک روز خدمت آقا عرض کردم: آقا من خیلی دوست داشتم مرحوم آقای قاضی را می دیدم! ایشان فرمودند: اگر یکی از آنها را ببینی مثل این است که همه ایشان را دیده‌ای! یعنی چه؟ یعنی هرکدام از این اولیاء خدا را ببینی مثل این است که همه را دیده‌ای؛ اگر مرحوم حدّاد را دیدی یعنی همه را دیده‌ای. راه، راه خداست. گرچه به حسب ظاهر ندیده‌ای اما همین که وصل شدیم مثل این است که همه را دیده‌ایم. این چراغ که الآن روشن است یعنی وصل به منبع است؛ آیا غیر از این است؟! کلید را که بزنی از منبع قطع شده خاموش می‌شود، ولی تا وقتی روشن است وصل است!

إن شاء الله خداوند همه ما را موفق کند در راه او باشیم، در مقام اطاعت باشیم، در مقام مراقبه باشیم و همیشه خود را عبد ببینیم، بنده ببینیم؛ بنده موجودیتی ندارد و برای خودش نیز موجودیتی قائل نیست؛ لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نُشُورًا.^۱ «موجودات و مخلوقات برای خودشان مالک هیچ‌گونه نفع یا ضرری، مرگی یا حیاتی یا نشور و حشری نیستند.»

اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

۱. ذیل آیه ۳، از سوره الفرقان: ۲۵.

مجلس، مفتاح

احتیاط در غذای جسم و روح

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ.^۱ «انسان باید در
 غذای خود تأمل کند.»

احتیاط در امر غذا

از این آیه شریفه می توان استفاده کرد که خوب است انسان در امر
 غذای خود احتیاط نماید و دقت و تأمل کند که حلال است یا حرام؟
 حال آیا این احتیاط واجب است یا مستحب؟ آیا اگر فقط معلوم الحرمه
 را ترک کند کفایت می کند؟

مرحوم علامه والد می فرمودند: در عناوین کلیه مثل سیگار و
 نوشابه از مسائل مستحدثه، مکلفین نمی توانند اصل براءت جاری کنند و
 این شأن حاکم است که فحص نماید و سپس حکم به براءت کند. در این
 موارد چه معلوم الحرمه و چه مشکوک الحرمه فرقی ندارد هر دو را باید

۱. آیه ۲۴، از سوره ۸۰: عبس.

ترک نمود. اگر انسان در حلیت و حرمت غذائی از این عناوین شک کرد باید به مقتضای آیه آن را ترک کند و برائت جاری نمی‌شود.

بعضی می‌گویند: ما درباره هر حلیت و حرمتی که نمی‌دانیم اصل برائت جاری می‌کنیم؛ آخر حدیث: **رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي ... مَا لَا يَعْلَمُونَ**^۱ کجا رفته است؟! یعنی آنچه را انسان نمی‌داند برداشته شده است؛ برائت شرعی و برائت عقلی در اینجا زنده بوده و هرچه را که انسان نمی‌داند باید برائت جاری کند.

پاسخ این است که: محلّ جریان اصل برای عموم مردم، شبهات موضوعیّه جزئیّه است و جریان آن در شبهات حکمیّه یا موضوعات عامّه شأن مجتهد و حاکم است. جریان برائت در این موارد متوقف بر فحص است که این فحص بر عهده حاکم می‌باشد.

آیه: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ** و أدلّه دیگر دلیل است و دلیل موضوع اصل را برمی‌دارد؛ موضوع اصل «عدم علم» است و حکم آنچه را نمی‌دانیم برمی‌دارد، ولی **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ** علم است و می‌گوید: باید در غذائی که مشکوک الحرمه و الحلیه است تأمل و فحص نمود. پس بنابراین، این آیه جائی برای اجراء اصل در این موارد قبل از فحص و تحقیق باقی نمی‌گذارد.

اگر نگوئیم علم به وجود الكل در این نوشابه‌ها داریم و بر فرض تنزل کنیم و بگوئیم ظن هم نداریم، لأقل شك داریم؛ شك یعنی تساوی الطرفین و اگر از شك هم پائین تر بیائیم و فقط احتمال حرمت

بدهیم البتّه احتمال عقلانی، اگر احتمال حرمت هم بدهیم، به مقتضای آیه کریمه: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، باید این نوشابه‌ها را ترک کنیم. و این اختصاص به نوشابه ندارد بلکه هر غذایی از این نوع همین حکم را دارد.

علاوه بر اینکه ما ظنّ متأخّم به علم داریم و اگر از جهت فقهی قائل به جریان براءت در این موارد هم بشویم باز هم احتیاط مطلوب است، به خصوص برای سالکین راه خدا.

آیه کریمه: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، برای مطلق مؤمنین است و اختصاص به سالکین راه خدا ندارد؛ هر مؤمنی باید در غذای خود تأمل کند. باید در همین غذای ظاهری تأمل کند که آیا حرام است یا حلال؟ هر مؤمنی چنین وظیفه‌ای دارد، بله برای سالکین راه خدا کار از این هم بالاتر است؛ نه تنها مشکوک الحلیّه و الحرّمه را باید اجتناب کند بلکه سالک راه خدا نباید هرکجا دعوت می‌شود این دعوت را بپذیرد. مثلاً فلان شخص فاسق شما را دعوت کرده است نباید دعوتش را بپذیرید! بله اگر کسی که دعوت می‌کند شخص متّقی و مؤمنی باشد دعوتش را بپذیرید، ولی اگر شخصی فاسق بود نباید دعوتش را بپذیرید.

همین طور شما هم که می‌خواهید کسی را دعوت کنید باید شخص متّقی و مؤمن را دعوت کنید، غذای شما را باید شخص مؤمن و متّقی بخورد، نه شخص فاسق و فاجر! این عین وصیّت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم به اباذر است که می‌فرمایند: يَا أَبَاذَرٍّ! لَا تُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا، وَلَا يَأْكُلْ طَعَامُكَ إِلَّا تَقِيٌّ، وَلَا تَأْكُلْ طَعَامَ

الْفَاسِقِينَ.^۱ «ای اُباذر! مصاحبت نکن، همنشینی و مجالست نداشته باش مگر با شخص مؤمن، و غذای تو را نخورد مگر انسان پرهیزکار و متقی.» یعنی کسی که به منزل دعوت می‌کنی یا از غذای تو می‌خورد باید شخصی متقی باشد. «و خودت هم غذای انسان فاسق را نخور.»

اینکه می‌فرماید: **و لَا تَأْكُلْ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ**، به نحو مطلق بوده، اعمّ از اینکه غذای این شخص فاسق حلال باشد و یا حرام باشد. ظاهر روایت این است که چون فاسق است غذای او را نخور، نه اینکه چون مبالات به حرمت و حلیت ندارد غذای فاسق را نخور!

ممکن است گفته شود: اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به اُباذر فرمودند: غذای شخص فاسق را نخور! از جهت این است که شخص فاسق نسبت به حلیت و حرمت بی‌مبالات است، باکی ندارد که پولی که به دست آورده از راه حلال باشد و یا از راه دزدی و از راه حرام باشد، لذا اگر یقین داشتیم غذای او از راه حلال است می‌توانیم غذای او را بخوریم.

در جواب می‌گوئیم: در روایت، فسق به طور مطلق موضوع حکم قرار گرفته و ظهور در این دارد که خود فسق ملاک است و همچنین به قرینه صدر روایت که می‌فرماید: **لَا يَأْكُلْ طَعَامُكَ إِلَّا تَقِيٌّ**، «غذای تو را غیر از شخص متقی نخورد» و علّت و ملاک این حکم را نفس تقوا قرار داده، می‌توان گفت که: علّت و ملاک پرهیز از اکل غذای فاسق نیز خود فسق فاسق است، چه مبالات داشته باشد و یا نداشته باشد، فرقی نمی‌کند.

۱. الأُمّالی شیخ طوسی، ص ۵۳۵.

پس اینکه می‌فرماید: غذای شخص فاسق را نخور و اگر می‌خواهی به کسی غذا بدهی حتماً به شخص متقی غذا بده، این حکم به این علت است که روح فسق در غذا تأثیر می‌گذارد؛ اگر انسان غذای خوبان و غذای اخیار و ابرار را بخورد هَنیء و گواراست، بر خلاف اینکه غذای شخص فاسق و فاجر را بخورد.

یادم هست کوچک بودم و در خدمت مرحوم علامه والد قدس سره به منزل یکی از آقایان رفتیم. ایشان میوه و بستنی گرفته و آوردند، آقا فرمودند: بخورید! انسان غذای خوبان را بخورد موجب برکت است.

و لَا تَأْكُلْ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ، معنایش همین است؛ غذای فاسق را نخور! اینکه آشپز مؤمن باشد یا فاسق در غذا تأثیر می‌گذارد؛ اگر مؤمن باشد یک اثری جان‌بخش دارد و روح‌پرور است و اگر فاسق باشد اثر سوء می‌گذارد.

سالک راه خدا یله و رها نیست که از هر جائی هر غذائی تناول کند؛ از دست هرکسی غذا بگیرد و بخورد، اینها اثرات وضعی دارد! آن شخصی که گوشت را می‌شوید و آن شخصی که غذا را درست می‌کند نفَسش در غذا تأثیر می‌گذارد.

در زمان سابق وقتی که ما از مقابل سینما عبور می‌کردیم یک حال کدورت و تاریکی به حقیر دست می‌داد، ولی از کنار مسجد که می‌گذشتیم حال نورانیت دست می‌داد؛ چرا؟ برای اینکه مؤمنین در مسجد هستند، نماز می‌خوانند و نَفَس اینها، الله اکبر اینها، ذکر اینها، بر در و دیوار مسجد اثر می‌گذارد و إِلَّا در و دیوار که همان در و دیوار

است؛ مسجد از جهت در و دیوار که با کلیسا تفاوتی ندارد، همان آهنی که در مسجد بکار رفته در کلیسا نیز بکار رفته است، پس چه فرقی می‌کند؟ چرا آنجا نورانیت دارد ولی اینجا ندارد؟ این به خاطر مؤمنین است.

شنیده شده است که: بعضی از بزرگان یک شب میهمانی دعوت کرده بودند و اهل بیت ایشان با بی میلی و کراهت غذا را پخته بود، وقتی غذا را کشیدند و به آقا دادند که ببرد، آقا تمام غذا را در باغچه ریخت. گفتند: چرا غذا را در باغچه ریختی؟ گفت: غذا را که نگاه کردم دیدم تمام غذا زهر است! چون مخدره این غذا را از روی کراهت و ناراحتی پخته و ناراحتی او بر غذا تأثیر گذاشته است.

منتهی ما نمی‌فهمیم و این غذا را با آن غذا تشخیص نمی‌دهیم؛ این خورش است و آن هم خورش است، چه فرقی می‌کند که از منزل شخص متقی باشد یا از منزل شخص فاسق؛ خورش، خورش است! به بنده‌خدائی گفتم: آقا جان! این پولی که این شخص برای شما می‌آورد شبهه‌ناک است و معلوم نیست که از راه حلال آورده باشد. گفت: من کاری به این کارها ندارم، این فرزندم است، برای من پول می‌آورد و من هم دعایش می‌کنم.

این درست نیست! کراهت و ناراحتی روی غذا تأثیر دارد، تا چه رسد به اینکه غذا حرام باشد. اینکه حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه‌وآله وسلم می‌فرماید: لَا يَأْكُلُ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِيٌّ، وَلَا تَأْكُلُ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ، امر را بالاتر برده و نفس تقوی و فسق را ملاک قرار می‌دهند. فسق و تقوی بر گوارا بودن یا ناگوارا بودن، بر صفای باطن و برکت و

استشفاء داشتن و یا کدورت و تاریکی داشتن تأثیر دارد.

پس انسان نمی تواند از هر جائی غذا بخورد، نمی تواند از هر مغازه ای غذای آماده بخرد؛ کار برای مؤمن مشکل تر است، باید سعی کند حتی همین حبوبات و موادّ غذایی را از افراد متّقی بگیرد، بگردد و یک شخص متّقی پیدا کند و از او خرید کند؛ اینها آثار وضعی دارد. از هر مغازه ای خرید کنید حلال است، ولی کلام ما در آثار وضعی آن و تأثیراتی که بر روح می گذارد است؛ اگر انسان از هر جائی غذا تهیّه کند دیگر آن اثر مطلوب را به دست نمی آورد! باید بگردد و از اشخاص مؤمن و متّقی خرید کند.

پس انسان نمی تواند هرجا که او را دعوت کردند در مجالس تحریم یا در مجالس عروسی شرکت کند و غذا بخورد. مگر اینکه رفتن رجحان شرعی داشته باشد که در این صورت در فرض شبهه ناک بودن غذا، خوب است وجه غذا را به عنوان ردّ مظالم یا خمس کنار گذاشته تا در مصارف خاصّه خود صرف گردد.

احتیاط در غذای روح

علی ایّ حال، این مباحث درباره غذای جسم بود، غذای روح هم همین حکم را دارد، بنده کراراً شنیدم که آقا همان طور که به این آیه برای غذاهای جسمانی شبهه ناک استشهاد می کردند، برای غذاهای روحانی نیز استشهاد کرده و می فرمودند: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ؛ یعنی انسان باید در غذای خود تأمل کند که چه غذایی در قلب و روح خود می ریزد؛ آیا قرآن، معارف الهیّه و توحید را در قلب خود متمکّن ساخته است؟ آیا محبّت پروردگار را در قلب خود جای داده و

همین طور آن را زیاد می‌کند و یا اینکه نه! سرمایه وجودی خود را با صحبت‌های ما لایعنی و خواندن مجلات بی‌فائده و امثال این امور از بین می‌برد؟!

لذا در روایت در تفسیر آیه شریفه: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ آمده است: **عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ**^۱ یعنی باید انسان در علمش که غذای روح است تأمل کند و دقت نماید که از چه کسی آن را گرفته است.

مرحوم ورشوچی که از دوستان مرحوم علامه والد بود، مردی بسیار متقی، پاک، وارسته و اهل مکاشفه بود. مکاشفات بسیار خوبی می‌دید و پیرمردی اهل محبت به پرودگار بود. ایشان می‌گفت: در مغازه که نشسته بودم، می‌دیدم هر روز امام جماعت مسجد به روزنامه‌فروشی می‌آید، یک روزنامه می‌خرد و زیر بغل خود گذاشته و می‌رود؛ امروز، فردا، پس فردا! یک روز به او گفتم: اینها چیست که شما می‌خوانید؟ چرا قلب خود را با این امور مشغول می‌کنید؟ صرف این همه وقت برای مطالعه این مطالب بی‌فائده، وجه شرعی ندارد و حرام است. گفت: من که کار حرامی انجام نداده‌ام، شما دلیل فقهی بیاورید و مرا قانع کنید که این کار اشکال دارد!

من شب به خانه رفتم و گفتم: خدایا! من بی‌سوادم ولی قلبم گواهی می‌دهد که این کار او اشتباه است و نمی‌دانم چه دلیلی بیاورم که او را قانع کنم! خدایا خودت دلیل آن را به من برسان! قرآن را باز کردم این آیه

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۰.

آمد: وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.^۱ «و برخی از مردم سخنان بیهوده، که نه بدرد دنیا و نه آخرتشان می خورد، خریده تا بدون علم مردم را از راه خدا گمراه کنند و آیات الهی را به سُخریه گیرند، آنان عذاب‌ی خفّت‌آور دارند.» فردا این آیه را به او نشان دادم، تا آیه را دید مجاب شد و گفت: عجب، چشم! دیگر روزنامه نمی خرم.

خواندن روزنامه غذای روح است؛ یعنی انسان روح خود را با آن غذا می دهد، ولی این غذائی است که ضرر دارد؛ مثل اینکه بدن انسان نیاز به غذا دارد ولی غذا باید ویتامین و پروتئین داشته باشد و اگر شما شکم خود را از غذای حجیم بی خاصیت پر کنید به بدن خود غذا داده‌اید، اما این غذا کافی نبوده و چه بسا ضرر هم داشته باشد.

توکل و پرهیز از پیروی هوای نفس

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ؛ انسان باید در غذای روح خود تأمل کند که به روح خود چه غذائی می دهد، آیا محبت پرودگار را در قلب خود زنده می کند یا هواهای نفسانی و تبعیت از هوا را در قلب خود زنده می نماید؟ هواهای نفسانی هم آن قدر گسترده و دامنه دار است که نهایت ندارد؛ اینکه در فکر انسان همیشه نقشه باشد؛ اینجا این کار را بکند، آنجا آن کار را بکند! آقا رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: راه سلوک راه نقشه کشی نیست، راه سلوک راه خدائی است! انسان باید امر خود را به خدا سپرده و بر او توکل کند تا خدا خودش برای انسان نقشه بکشد.

۱. آیه ۶، از سوره ۳۱: لقمان.

می فرمودند: ما که نقشه کش نیستیم، اگر ما نقشه بکشیم همه اش هوای نفس است؛ نقشه های هوایی بوده و خدائی نیست!

سالک باید کار را به خدا بسپارد و بگوید: خدایا! هر نقشه ای که می خواهی خودت ترسیم کن! اگر من بخواهم نقشه بکشم نقشه هوایی شده خراب می شود. لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا وَ جُمْلَةً اشْتِغَالَهُ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَا عَنْهُ.^۱ «عبد برای خود تدبیری نمی کند و همه اشغالش به اوامر و نواهی الهی است.»

پس سالک باید قلب خود را به خدا بسپارد و تا می تواند مراقبه داشته باشد، انسان یک عمر که بیشتر ندارد و یک قلب هم که بیشتر ندارد؛ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ.^۲ «خدا در نهاد هیچ انسانی دو قلب قرار نداده است.»

رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن

یا ز جانان یا ز جان باید یکی برداشتن^۳

راه خیلی دقیق است! امیرالمؤمنین علیه السلام مردمی که از هوای نفس متابعت می کنند را به «حمار طاحونه» تشبیه می فرماید؛^۴ یعنی مثل درازگوشی می ماند که چشمان او را بسته و او را با طنابی به آسیاب

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. صدر آیه ۴، از سورة ۳۳: الأحزاب.

۳. دیوان حکیم قآنی، ص ۲۵۰.

۴. مرحوم شیخ مفید (ره) در کتاب/اختصاص روایت می کند که: قال أمير المؤمنين عليه السلام: المتعبد على غير فقه كحمار الطاحونة يدور ولا يبرح. (الاختصاص، ص ۲۴۵)

می‌بندند؛ این حیوان صبح تا شب دور آسیاب می‌گردد و به خیال خود چقدر مسافت طی کرده و چه راه‌هایی را پیموده است! ولی عصر که چشمان او را باز می‌کنند می‌بیند که در همان جایی قرار دارد که اوّل بود و هیچ تکان نخورده است!

افرادی که از هوای نفس تبعیت می‌کنند نیز همین‌طور هستند؛ انسان در این عالم می‌تواند بسیاری از عوالم را سیر کند و ببیند، ولی به دنبال هواست و هیچ نمی‌بیند؛ مثل عنکبوتی که برای خود خانه درست می‌کند و عاقبت قبرش همین خانه می‌شود، این انسان هم همین‌طور در هواهای خود سیر می‌کند؛ امروز این کار را انجام می‌دهد، فردا آن کار، پس فردا کار دیگری و... همیشه در هوای نفسانی سیر می‌کند، هوا هم که پوچ و توخالی است، مثل خانه عنکبوت.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.^۱
«مَثَل افرادی که به خدای خود کافر شده‌اند و غیر خدا را ولیّ خود قرار دادند مَثَل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود درست می‌کند، درحالی‌که حقّاً سست‌ترین خانه‌ها همانا خانه عنکبوت است، اگر بدانند!» اینها خانه‌هایشان این چنین سست است. خانه‌ای که روی هوا بنا شده سست است، هوا که چیزی ندارد!

آقا رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمودند: سابقاً فیل هوا می‌کردند و همه فیلی را بر روی آسمان مشاهده می‌نمودند، أمّا این فیل واقعی نبود،

۱. آیه ۴۱، از سوره ۲۹: العنکبوت.

فیلی بود که بادش کرده بودند. فیل واقعی سنگینی دارد اَمّا این هواست و با یک سوزن هوای او خارج شده و می‌خوابد، در عالم توهم فیل است و فیل واقعی نیست!

هوا هم همین‌طور است اگر در وجود انسان بیاید انسان را باد می‌کند، مثل همان فیلی که بادش کرده‌اند اَمّا انسانِ بادی است و انسان بادی با انسانی که خدا درست کرده از زمین تا آسمان تفاوت دارد.

خداوند بعداً سوزن زده و این باد را می‌خواباند. انسان با دست خودش خود را باد کرد و این همه آیات و روایات را کنار گذاشت و در عالم خیال و توهمات غوطه خورد و باد شد، ولی به وقت خودش این باد می‌خوابد و کار به جایی می‌رسد که می‌گوید: **يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرْبًا**^۱. ای کاش من انسان نبودم! ای کاش خاک بودم و انسان نمی‌شدم که به این روز بیفتم! و خطاب به شیطان‌ش می‌گوید: **يَلَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ**^۲. و آرزو می‌کند که فاصله زیادی میان او و عملش می‌بود؛ **تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا**^۳.

این نفسی که این قدر به انسان نزدیک است خراب‌کاری می‌کند و انسان در این عالم چشمش کور است و نمی‌بیند، ولی در آن روز **فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ**^۴ پرده‌ها کنار می‌رود و چشم تیزبین

۱. ذیل آیه ۴۰، از سوره ۷۸: النَّبَأُ.

۲. قسمتی از آیه ۳۸، از سوره ۴۳: الزُّخْرَف.

۳. قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۳: آل عمران.

۴. قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۵۰: ق.

شده همه چیز را می‌بیند و می‌گوید: ای کاش ما از رسول خدا اطاعت می‌کردیم! **يَلَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا**.^۱ ای کاش محبت پیغمبر در دل ما بود! کاش اطاعت می‌کردیم! الآن دیگر وقت گذشته، دیگر وقت گذشته است!

خلاصه عرائض این شد که به مقتضای آیه: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ**، انسان باید در غذای جسم و غذای روح خود تأمل کند و تمام تأویلات و توجیهات را کنار گذاشته غذاهای مشکوک را نخورد. اینها در نفس اثر می‌گذارد. برای افرادی که سالک هستند از این هم بالاتر است، باید غذای خوبان را تناول کنند و از غذای فساق پرهیز نمایند؛ همان‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به أباذر فرمودند: **لَا تُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا، وَلَا يَأْكُلْ طَعَامُكَ إِلَّا تَقِيٌّ، وَلَا تَأْكُلْ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ**. «همنشین خوبان باش و فقط خوبان را دعوت کن و هرجائی نرو و هر غذائی نخور.»

اینها در روح اثر می‌گذارد و چه بسا انسان موفق به نماز شب نمی‌شود، و چون گناهی مرتکب نشده، نمی‌داند از کجاست؟

تأثیر مجالست

یک مجالست با فاسق، روح عبادت و اطاعت را از انسان می‌گیرد و این بنده خدا و این بیچاره با اینکه زحمت کشیده و مراقبه داشته، ولی موفق به نماز شب نمی‌شود.

۱. ذیل آیه ۲۷، از سوره ۲۵: الفرقان.

ما از مرحوم آیه الله سیّد جمال الدّین گلپایگانی که بالاتر نیستیم! «عَلامَةُ والدِ رضوان الله علیه از برخی از اهل علم نقل می کردند که: روزی مرحوم حضرت آیه الله آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی رحمه الله علیه را دیده است که برای قرائت فاتحه و زیارت اهل قبور به وادی السّلام می روند، آرام آرام به دنبال ایشان حرکت می کند به طوری که ایشان متوجّه نشوند، هنگامی که به وادی السّلام می رسند می بیند نفعه ای خوش از ایشان فضای وادی السّلام را عطرآگین می کند. مدّتی در بین قبور حرکت کرده و فاتحه می خوانند و همین طور آن بوی عطر در فضا منتشر بوده تا اینکه از قبرستان خارج می شوند.

در راه برگشت با یکی از علمای نجف روبه رو می شوند، او به آقا سیّد جمال الدّین سلام می کند و ایشان ردّ سلام کرده چند کلمه ای صحبت می کنند. ایشان می گوید: به مجرد پاسخ دادن به سلام آن عالم و صحبت با او، آن بوی خوش از ایشان رفت. پس از جدا شدن از آن شخص آقا سیّد جمال الدّین رو کردند به من و فرمودند: «دیدید آقا! با یک صحبت چگونه آن بوی خوش رفت!»^۱

وقتی شخصی مثل مرحوم آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی این چنین بفرماید، دیگر ما باید حساب کار خودمان را بکنیم و در غذای جسمی و روحی خود بیشتر مراقبه داشته باشیم. إنّ شاء الله خداوند آنی ما را به خودمان وا مگذارد و اگر یک سر

سوزن هوا در وجود ما باشد خودش به کرم خودش این هوا را بگیرد، تا همه‌اش حقیقت شود.

اگر محبت خدا باشد و انسان هم سعی کند اعمالش را خالص‌تر انجام دهد و شائبه‌ای از ریا و هوا در آن نباشد، إن شاء الله زودتر به مقصد خواهد رسید؛ **اللهمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ تَنْهَى.**

اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم وَ الْعَنِ عَدُوَّهُم

مجلس ہشتم

تخفہ خاص اولیاء الہی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

خداوند متعال در ضمن مواعظی به عیسی بن مریم علی نبینا
وآله وعلیه الصلوة والسلام می فرماید:

يَا ابْنَ مَرْيَمَ! لَوْ رَأَتْ عَيْنُكَ مَا أَعْدَدْتُ لِأَوْلِيَائِي الصَّالِحِينَ ذَابَ
قَلْبُكَ وَ زَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهِ.^۱ «ای عیسی! اگر آنچه را برای اولیاء
صالح خود مهیا کردم مشاهده می نمودی، از شدت شوق و رغبت به آنها
قلبیت ذوب گشته و روح از بدنت جدا می شد.» یعنی از شدت اشتیاق
قلب تهی می کردی.

شنیده شده است که: گاهی به این افراد معمولی خبر غیر
منتظره‌ای داده‌اند که قرعه به نام تو افتاده و سی میلیون، چهل میلیون و یا
صد میلیون به شما تعلق گرفته است و برای این شخص آن قدر شادی
زائد الوصفی ایجاد شده که نتوانسته تحمل کند و از دنیا رفته است. از این

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۳۵.

مسائل زیاد شنیده شده که بر اثر یک خبر خوش از دنیا رفته‌اند.

زهد حضرت عیسی علیه السّلام

حال خدا به حضرت عیسی می‌فرمایند: اگر می‌دیدی آنچه را برای اولیاء خود مهیا کرده‌ام، از شدت شوق و رغبت قالب تهی می‌کردی. با اینکه حضرت عیسی یک شخص معمولی نیست، از دنیا و ما فیها گذشته و زهد حضرت عیسی را جز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السّلام، هیچ پیغمبری نداشت! پیغمبر اکرم فرمود: کسی که می‌خواهد به علم آدم و فهم نوح و حلم ابراهیم و هیبت موسی و زهد عیسی نگاه کند، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.^۱ «پس باید به علی بن ابی طالب علیه السّلام نگاه کند.»

یعنی صفت بارز حضرت عیسی زهد است و می‌توان آن را در علی بن ابی طالب دید. حضرت عیسی چراغ نداشت و چراغش نور ماه بود، منزل نداشت، بالشش سنگ بود، غذای حضرت سبزیهای بیابان بود، با اینکه اگر حضرت عیسی اراده می‌کرد از مرغ هوا و ماهی دریا برایش آماده می‌شد. نه برای حضرت عیسی که برای خیلی پائین‌تر از حضرت عیسی این‌طور بود که هرچه اراده می‌کردند حاصل می‌شده است.

زهد آشیخ عبدالله پیاده

یک آقا شیخ عبدالله بود، خدا رحمتش کند، خیلی زاهد بود و

۱. مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عَادَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحَ فِي فَهْمِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي زُهْدِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. (نهج الحق و كشف الصدق، ص ۲۳۶)

شاید حدود پانزده سال باشد که از دنیا رفته است.^۱ ایشان طیّ الأرض داشت و این طور که نقل می کنند هر وقت اراده می کرد از مرغان هوا و ماهیان دریا برایش آماده می شد. این امور چیز مهمّی نیست و خدا به واسطه عبادت و بندگی به انسان می دهد.

یادم هست یک روز خدمت آقا به حرم مشرف می شدیم، آشیخ عبدالله پیاده را دیدم، بسیار لاغر بود و دو دور عمامه بر سرش بسته بود و یک قبای نیمه از جنس کرباس پوشیده بود و گیوه ای هم به پا داشت. آقا را نزدیک صحن دید، ایشان را بغل کرد، بغل کرد و بوسید و چند مرتبه گفت: آقا! ما را حلال کنید! آقا فرمودند: شما کاری نکردید که ما حلال کنیم.

علی ایّ حال، ایشان خیلی زاهد بود و همیشه در حال ذکر بود، همیشه در حال توجه بود؛ اهل عرفان نبود ولی شخصی وارسته و زاهد بود که از دنیا گذشته و إعراض نموده بود.

ایشان خیلی به سفر می رفت، ماشین هم سوار نمی شد؛ مثلاً امروز او را در شیراز می دیدند و فردا می دیدند در طهران است! یکی از أرحام مادری ما می گفت: یک روز آشیخ عبدالله را دعوت کردم، گفت: می خواهم به شیراز بروم. ایشان ماشین سوار نمی شد و پیاده می رفت. قبل از اینکه برود کف گیوه اش را با خودکار قرمز علامت زدم، بینم آیا سائیده می شود یا نه؟ به شیراز رفت و برگشت، دیدم که آن علامت هیچ

۱. ایشان در ماه رمضان المبارک ۱۴۰۲ هجری قمری (۱۳۶۲ هجری

شمسی) رحلت نموده اند و در قبرستان بقیع قم، در راه قم به جمکران مدفون هستند.

پاک نشده و همان‌طور که بود مانده است.

آقا شیخ عبدالله طيّ الأَرْض داشت و به مجردی که اراده می‌کرد شیراز باشد می‌دید شیراز است، اراده می‌کرد طهران باشد طهران بود! غرضم این است که بگویم: اینها مقامی نیست! کسی که طالب راه خدا باشد و فناء خدا را در نظر داشته باشد اینها برای او مقامی محسوب نمی‌گردد.

بی‌اعتنائی به کرامات

خدا آقای بیاتی را رحمت کند، می‌گفت: یک شب دعوت داشتیم و مرحوم آقای انصاری رضوان‌الله تعالی علیه نیز در آنجا دعوت داشتند. وارد شدیم شیخی نورانی که همین‌طور گونه‌های او از نور می‌درخشید نشسته بود. قبل از اینکه آقای انصاری وارد شوند ما با این شیخ حدود یک ساعت صحبت کردیم و معلوم شد که این شیخ تارک دنیا است، مطلقاً حیوانی نمی‌خورد؛ یعنی اصلاً گوشت نمی‌خورد و حتی چیزهایی که منسوب به حیوان است مثل تخم مرغ، روغن، کره، ماست و پنیر، همه را ترک کرده بود، غذایش روغن زیتون بود.

مقداری که با هم صحبت کردیم، از صحبت‌هایش معلوم شد که ایشان طيّ الأَرْض دارد و خودش هم تصریح می‌کرد که من طيّ الأَرْض دارم و هر کجا بخواهم می‌توانم بروم؛ اراده کنم مکّه باشم مکّه هستم، اراده کنم مدینه باشم مدینه هستم. و این طيّ الأَرْض در نظر او تحفه خیلی مهمی بود. صحبت ما ادامه پیدا کرد تا اینکه آقای انصاری وارد شده و نشستند.

آقای انصاری و اولیاء خدا ابّتهت خاصّی دارند؛ وقتی وارد مجلس شدند این شیخ مجذوب آقای انصاری شد، مجذوب شد! بعد به آقای

انصاری عرض کرد: آقا من طیّ الأرض دارم و می‌خواهم به شما بدهم! آقای انصاری فرمودند: ما نیازی نداریم! این شیخ تکانی خورد و گفت: آقا این را من تا به حال به کسی ندادم و اگر برای کسی تفوه به این معنا کنم روی هوا می‌گیرد، طیّ الأرض چیزی نیست که انسان آن را قبول نکند و نگیرد! طیّ الأرض یعنی من الآن اراده کنم مکّه باشم مکّه هستم، اراده کنم کربلا باشم کربلا هستم؛ چرا شما قبول نمی‌کنید؟

آقای انصاری فرمودند: ما بالاتر از اینها را داریم! شیخ تکان دیگری خورد و سپس آقا شروع به صحبت کردند و این شیخ مجذوب ایشان گشته بود و خیلی مؤدّب و محترم به صورت دوزانو در مقابل ایشان نشسته و محو صحبت‌های ایشان شده بود.

این امور برای اولیاء خدا اهمّیتی ندارد! خدا آقای میرجهانی را رحمت کند که از علمای با واقعیت بودند. ایشان از معمرین بوده، منبر هم می‌رفتند. آن زمان در مسجد قائم که منبر می‌رفتند تمام محاسنشان سفید بود و شاید پانزده یا بیست سال بعد از اینکه ما در مسجد قائم بودیم ایشان را می‌دیدیم که منبر می‌رفتند. منبر جامع و خوبی داشتند و همین اواخر از دنیا رفتند.

ایشان در زمان شاه ملعون برای آقا نقل می‌کردند که: آقا من علم کیمیا دارم و به فرزندم یاد دادم. فرزندم یک سینی را طلا کرده و ساواک دنبال او می‌گردد و می‌گوید: تو گنج پیدا کرده‌ای! او هم از این شهر به آن شهر فرار می‌کند و تا بخواهد ثابت کند که گنج پیدا نکرده و علم کیمیاست او را می‌کشند؛ آقا دستم به دامتان دعا کنید تا از این گرفتاری خلاص شود!

آقا فرمودند: من دعا می‌کنم ولی به شرطی که دیگر این کار را انجام ندهد و سینی را طلا نکند! گفت: چشم آقا جان! آقا هم دعا کردند و قضیه خاتمه پیدا کرد.

آقای میرجهانی در همان مجلس به آقا گفت: آقا من می‌خواهم این علم را به شما بدهم. آقا عین همان عبارت آقای انصاری را فرمودند که: ما نیازی نداریم! آقای میرجهانی تکانی خورد و گفت: آقا چه می‌فرمائید؟! من زحمت کشیده‌ام، عمر گذاشته‌ام تا این علم را به‌دست آورده‌ام و تا به حال به غیر از فرزندم به کسی نداده‌ام و حالا که به شما می‌دهم شما قبول نمی‌کنید؟! آقا فرمودند: ما بالاتر از اینها را داریم.

درخواست کیمیای معرفت

اگر کسی کیمیا بخواهد به او کیمیا می‌دهند؛ کیمیا که چیزی نیست! درویشی در مقابل ضریح امیرالمؤمنین علیه‌السلام در صحن مطهر نشسته بود و مدت طولانی، نه یک روز و دو روز، همین‌طور به‌گنبد حضرت نگاه می‌کرد و هیچ‌کس نمی‌دانست خواسته‌اش چیست؟ روزها و شبها همین‌طور می‌گذشت، تا اینکه یک روز بچه‌ای درحالی‌که ظرفی مسی در دست داشت از آنجا عبور می‌کند، به این درویش الهام می‌شود و بچه را صدا می‌کند، بچه جلو می‌آید و درویش به این ظرف مسی دست کشیده، ظرف طلا می‌شود، سپس درویش بلند شده و از صحن خارج می‌شود.

آقا می‌فرمودند: او از حضرت کیمیا می‌خواسته و امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او علم کیمیا را دادند. انسان هرچه بخواهد به او می‌دهند؛ یکی کیمیا می‌خواهد، یکی مال می‌خواهد، یکی زن می‌خواهد، یکی فرزند می‌خواهد، ولی یکی می‌رود به زیارت و خدا را می‌خواهد! این

خیلی ارزش دارد که انسان خدمت امام برسد و خدا را بخواهد، از حضرت خودشان را بخواهد؛ کدام کیمیایی بالاتر از معرفۃ اللہ و معرفت اولیائش یعنی محمد و آل محمد صلوات اللہ علیہم اجمعین؟!

اهمیت آخرت و ملکوت

عرض کردیم که: حضرت عیسی از دنیا گذشته بود و اصلاً نگاه به دنیا نداشت، لباس بشر می پوشید ولی حقیقتاً از جنس بشر نبود، اصلاً با دم جبرئیل به دنیا آمده و موجودی الہی تکوّن یافته بود، موجودی ملکوتی که سعه اش تمام آسمانها و زمین را گرفته بود. حالا خدا به او می فرماید: ای عیسی! اگر آنچه برای اولیاء صالح خود مهیا کردم را مشاهده می کردی، ذاب قلبک «از شدت شوق و رغبت به آنها قلبت ذوب می شد.» آب می شد؛ مثل نمکی که در آب می ریزند و حل شده از بین می رود و از او هیچ باقی نمی ماند، قلب تو هم همین طور ذوب می شود. و زَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهِ. «و از بس به آن تحفه ای که برای اولیاء خود مهیا کرده ام اشتیاق پیدا می نمودی که قالب تهی کرده و از دنیا می رفتی.» حالا چه خبر است آنجا؟ ما خبر نداریم!

می گویند: آقا شما دنیا را بچسپ! آخرت به چه کارت می آید؟ دنیا نقد است و آخرت نسیه! هیچ عاقلی نقد را با نسیه عوض نمی کند. آقا می فرمودند: نخیر آقا! آخرت نقد است و دنیا پوچ! چرا آخرت نقد است؟ چون: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ.^۱ «آنچه نزد شماست تمام می شود و آنچه نزد خداست باقی می ماند.» إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

۱. صدر آیه ۹۶، از سورة ۱۶: النحل.

مَتَّعْ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ.^۱ «این زندگانی دنیا جز متاعی گذرا نمی‌باشد و این آخرت است که دار قرار و ماندن است.» وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَّعٌ.^۲ «حیات دنیا نسبت به حیات آخرت جز یک متاع و یک تمتع چیزی نیست.» مثل اینکه شما می‌روید یک کیلو گوشت می‌گیرید و آب‌گوشت درست می‌کنید و می‌خورید، تمام می‌شود! یعنی حد دارد، محدود است، زمانش محدود است، لذتش محدود است، متاعی بیش نیست! وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ.^۳ «دار قرار و ماندن، آخرت است.»

بر اساس همین اصل، انسان باید مراقبه خود را شدیدتر کند، توجه خود را بیشتر کند و از عمر خود استفاده نماید.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا التَّجَافِيَّ عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ.^۴ «خدایا! به ما توفیق بده و تجافی از دار غرور را نصیب ما کن، تا از دنیا کنده شویم، از این دار دنیا بریده بشویم، و همیشه به دار خلود، به آن خانه‌ای که مخلد است انابه داشته باشیم.» و وجهه قلبمان رو به سوی آخرت باشد نه به دنیا و زخارف آن! اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ تَنْهَى.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُمُ

۱. قسمتی از آیه ۳۹، از سوره ۴۰: غافر (المؤمن).

۲. ذیل آیه ۲۶، از سوره ۱۳: الرعد.

۳. ذیل آیه ۳۹، از سوره ۴۰: غافر (المؤمن).

۴. قسمتی از دعای حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام در شب بیست و هفتم

ماه مبارک رمضان، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۴۰۲.

مجلد نهم^۹

تبعیت از روش پیامبر اکرم

صلی علیہ وآلہ وسلم

و شرائط اجتماع

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

خداوند دربارۀ پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت عیسی فرمود: طوبیٰ لَهُ مِنْ نَبِیٍّ وَ طوبیٰ لِأُمَّتِهِ إِنْ هُمْ لَقَوْنِی عَلَی سَبِيلِهِ.^۲ «خوشا به حال این پیغمبر و خوشا به حال اُمّت او! اگر درحالی که بر راه و روش پیغمبرشان هستند مرا ملاقات کنند.» یعنی همان راهی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم رفته و همان ممشائی که در زندگی داشته‌اند را مدّ نظر داشته باشند و از آن طریق تخطّی نکرده راه را کج ننموده باشند، راه و روش پیغمبر را نصب العین خود قرار داده و طبق آمیال و خواسته‌های نفسانی حرکت نکرده باشند.

عمل به دستورات شارع مقدّس

این خیلی مهمّ است که انسان در اُعمال خود، چه واجبات و

۱. این جلسه در ۱۶ ربیع المولود ۱۴۱۷، شب میلاد رسول اکرم صلی الله علیه وآله برگزار گردیده است.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۳۹.

محرمات و چه مستحبات و مکروهات، همیشه به آنچه مدّ نظر شارع مقدّس است عنایت داشته و به آن عمل کند.

گاهی دیده شده است که انسان به یک مستحب عمل می‌کند، به او اعتراض می‌کنند که: آقا چه داعی ای بر انجام این مستحب دارید؟ آیا لازم است حتماً به این مستحب عمل کنید؟! یا انسان فعل مکروهی را ترک می‌کند، به او اعتراض می‌شود که: چرا این کار را ترک می‌کنید؟! آن قدر مکروه زیاد است که اگر بنا باشد هرچه مکروه است را انسان مراعات کند، تمام وقتش مشغول می‌شود و تمام فکرش را استیعاب کرده دیگر نمی‌تواند راه خدا را برود!

عرض می‌کنیم: راه خدا همین است! مگر راه خدا غیر از این است؟! راه خدا عبارت است از واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات، حال می‌خواهد در ضمن امور اخلاقی باشد یا عبادی، امور اجتماعی باشد یا امور فردی؛ طيّّ راه خدا با عمل به همین دستورات الهی است!

این افرادی که اعتراض می‌کنند که چرا به مستحبات و مکروهات عمل می‌کنی، همه از خواسته‌های نفسانی است. مؤمن واقعی خود را در حدّی نمی‌بیند که چنین اعتراضی بکند! چرا؟ چون کسی که به دستور شرع مقدّس عمل کرده جائی از برای اعتراض به او نیست! مؤمن واقعی باید از پیغمبر اکرم صلوات‌الله‌علیه‌وآله تبعیت کند و این مجموعه را بتمامه قبول داشته باشد. اینکه بگوئیم: **تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ**^۱

۱. قسمتی از آیه ۱۵۰، از سوره ۴: النّساء.

نمی‌شود. آن مقداری که مطابق خواسته‌های نفسانی است بپذیریم و آنچه با خواسته‌های نفسانیمان منطبق نیست قبول نکنیم؛ این درست نیست.

دوری از هوای نفس، در اجتهاد

بعینه مانند احکامی است که مجتهد استنباط می‌کند؛ مجتهد اگر چنانچه از هوای نفس نگذشته باشد حکم را طبق دلخواه خود می‌چرخاند، مثل ارّه و تیشه‌ای که به دست نجّار ماهر بدهید، می‌تواند از این ارّه و تیشه استفاده کند و یک میز بسیار خوب بسازد و می‌تواند یک شیء حرام بسازد؛ دست خودش است! حرفه است، حرفه را یاد گرفته و هرچه بخواهد می‌سازد.

عجیب است! از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام علماء سوئی وجود داشتند که حکم می‌کردند: یزید، اُولی الامر بوده و اطاعت او واجب است و هرکسی تمرّد کند واجب القتل است و حسین بن علی تخلّف کرده پس حسین بن علی واجب القتل است! و برخی از مردم به استناد همین حرفها برای قتل امام حسین علیه السلام حرکت کردند.

مجتهد اگر هوای نفس داشته باشد احکام الهی را طبق هوای نفس خود استنباط می‌کند؛ آنجائی که حکم خدا منطبق بر هوای نفس اوست که هیچ! ولی آنجائی که حکم خدا بر طبق هوای نفس او نیست حکم را تغییر می‌دهد و هرچه بگوئی: آقا! حکم خدا این است! قبول نمی‌کند.

حالا بنده خدمت شما، خدمت آقایانی که درس خارج می‌خوانند یا قریب به درس خارج هستند مطلبی عرض کنم؛ این مطلب خیلی دقیق است! وقتی شخص می‌خواهد اجتهاد کند و روایات را ببیند باید

خالی الذهن و فارغ البال باشد و درباره این مسأله هیچ چیزی جز روایات ندیده باشد؛ یعنی ابتدا اقوال علما را تتبع نکند و مثلاً ببیند مرحوم ملا احمد نراقی در مستند در این مسأله چه می گوید و دلیلش چیست؟ مرحوم شیخ انصاری چه می فرماید و دلیلش چیست؟ صاحب جوهر چه می گوید و دلیلش چیست؟ صاحب حلائق چه می فرماید و دلیلش چیست؟

بهترین روش برای استنباط احکام این است که: اول وسائل یا کافی را بردارد و هر آنچه روایت در این مسأله هست را نگاه کند و ببیند به ذهن خودش چه می رسد و چه چیزی از روایات استفاده می کند، بعد وارد تتبع اقوال شده ببیند مرحوم ملا احمد نراقی صاحب مستند چه فرموده است؟ صاحب حلائق چه فرموده است؟ صاحب جوهر چه فرموده است؟ چون اگر اول به سراغ اقوال برود چه بسا هنوز روایات را ندیده فکرش به یک طرف متمرکز شده و در استنباط او تأثیر بگذارد. محققین از علماء و مجتهدین فرموده اند: کسی که می خواهد حکم شرعی را استنباط کند باید در ابتدا سراغ روایات برود و حکم را از روایات به دست آورد و بعداً فتاوی علماء و ادله ایشان را نگاه کند.

این را برای چه عرض کردم؟ برای اینکه مجتهد باید فارغ البال باشد؛ یعنی وقتی روایات را نگاه می کند در ذهنش گرایش به هیچ طرف نباشد. بعینه این مطلب درباره مجتهدی که از فطرت خود دور شده و در هواهای نفسانی گرفتار است وجود دارد؛ اگر چنین مجتهدی استنباط کند مسلماً به خطا می رود، نمی گوئیم: تمام احکامش خطا می شود، نه! ولی در خیلی جاها هوای نفس تأثیر می گذارد، چون او هوای نفس خود

را امری ثابت گرفته و آن را اصل قرار داده است، بعد، روایاتی که منطبق بر این اصل باشد را قبول می‌کند.

به عنوان مثال: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: **تَنَازَعُوا تَنَاسَلُوا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَوْ بِالسَّقُطِ**^۱. شما به هر کوچه و بازاری که بروید و از هر چاه کنی معنای این روایت را پرسید، می‌گوید: یعنی اولاد خودتان را از حیث کمیت زیاد کنید، مخصوصاً که می‌فرماید: **فَأِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَوْ بِالسَّقُطِ**. «من به شما در روز قیامت بر سائر امتها مباحثات می‌کنم ولو به بچه‌ای که سقط شده باشد.» و این تعبیر، کمیت را می‌رساند.

بعضی از آقایان که شهرت هم دارند گفتند: روایت: **تَنَازَعُوا تَنَاسَلُوا**، ناظر به کیفیت است و اصلاً نظر به کثرت و کمیت ندارد! یعنی پیغمبر می‌فرمایند: اولاد خود را صالح کنید، نه اینکه زیاد کنید و اصلاً نظر به کمیت ندارد.

وقتی در ذهن کسی این مطلب هست که باید اولاد کم باشد هرچه پیغمبر هم بر سرش بکوبد که: **تَنَازَعُوا تَنَاسَلُوا** درباره کمیت است، می‌گوید: نه! ناظر به کیفیت است! اصلاً توی سرش نمی‌رود، حالا تقریرات درسش تا طاق هم چیده شده باشد، شاگردانش تا بیرون مسجد هم نشسته باشند؛ اصلاً توی سرش نمی‌رود!

کسی که اجتهاد می‌کند باید نفس خود را کنار بگذارد! خدا رحمت کند، استاد خارج فقه و اصول ما مرحوم آیه الله العظمی حاج

۱. جامع‌الأنباء، ص ۱۰۱؛ و سفینه البحار، ج ۳، ص ۵۰۹.

شیخ مرتضی حائری می‌فرمود: آقا، ما هستیم و مُرّ دلیل! یعنی ما هستیم و آنچه معصوم فرموده است، آنچه پیغمبر فرموده است؛ از خودمان که نباید مایه بگذاریم!

یکی داشت قرآن را نگاه می‌کرد و به اصطلاح می‌خواست ببیند کجایش درست و کجا غلط است! رسید به آیه: **شَغَلْتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا**^۱ گفت: نباید در قرآن غلط باشد لذا «شَغَلْتْنَا» را تصحیح کرد و «شَدُرُستْنَا» نوشت. این اجتهاد آقا هم از قبیل «شَدُرُستْنَا» می‌باشد، آخر شما با چه مبنایی روایت را این‌گونه معنا می‌کنید؟!

اگر خود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الآن حاضر بودند و شما می‌گفتید: روایت ناظر به کیفیت است، چه جوابی به شما می‌دادند؟! **تَكْثُرُوا** یعنی اولاد خود را زیاد کنید؛ چگونه شما آن را حمل بر کیفیت می‌کنید؟!

یا در روایت دیگری پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: **وَلِلْمَوْلُودِ مِنْ أُمَّتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ**^۲. «یک انسان از امت من در نزد من محبوب‌تر است از آنچه خورشید بر آن می‌تابد.» آن وقت، ای آقای عالم! روز قیامت جلویت را می‌گیرند و می‌گویند: تو که بی‌سواد نبودی! اگر این روایت را به یک آب‌حوضی می‌دادیم از این روایت کثرت را می‌فهمید، در کوی و برزن و بازار همه کثرت می‌فهمند، چرا نفسانیت خود را داخل کردی و این روایت را ناظر

۱. قسمتی از آیه ۱۱، از سوره ۴۸: الفتح.

۲. من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۸.

به کیفیت دانستی؟ نه فقط این حکم، دهها حکمی که بر طبق نفسانیات گفته می شود همه در روز قیامت مورد سؤال قرار می گیرد.

اشترای ملکه قدسیه در اجتهاد

لذا مرحوم شهید می فرماید: غیر از صرف و نحو و لغت و منطق و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و کلام، یکی از شرائط اجتهاد، ملکه قدسیه است.^۱ نفرمود که یکی از شرائط، عدالت است، نه! ایشان ملکه

۱. «وَلَا يَكْفِي ذَلِكَ كُلُّهُ إِلَّا بِهَيْئَةٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى إِهْيَئَةٍ وَقُوَّةٍ مِنْهُ قُدْسِيَّةٍ، تَوْصِلُهُ إِلَى هَذِهِ الْبُغْيَةِ وَتُبَلِّغُهُ هَذِهِ الرِّتَبَةَ. وَهِيَ الْعُمْدَةُ فِي فَقْهِ دِينِ اللَّهِ تَعَالَى، وَلَا حِيلَةَ لِلْعَبْدِ فِيهَا، بَلْ هِيَ مِئْنَةُ الْهَيْئَةِ وَنَفْحَةُ رَبَّانِيَّةٍ يَخُصُّ بِهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ؛ إِلَّا أَنْ لِلْجِدِّ وَالْمُجَاهِدَةِ وَالتَّوَجُّعِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَالْانْقِطَاعِ إِلَيْهِ أَثَرًا بَيْنًا فِي إِفَاضَتِهَا مِنَ الْجَنَابِ الْقُدْسِيِّ؛ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.» (منية/المريد، ص ۳۸۷)

مرحوم علامه رضوان الله عليه نیز در کتاب شریف ولایت فقیه در حکومت /سلام، در شرح و تبیین عبارت شهید (ره) می فرمایند: «بعد از تمام این علوم (صرف و نحو و ادبیات و فقه و اصول و تفسیر و کلام و روایت و درایه و رجال و أمثالها) که بایستی شخص در تمام اینها مجتهد بشود، علاوه بر اینها یک چیز دیگر هم لازم است، و آن ملکه قدسیه است. انسان باید دارای قوه قدسی و موهبت الهی باشد تا بتواند با آن ملکه قدسی و قوه قدسی اجتهاد کند.

و این قوه قدسیه چیزی نیست که انسان بتواند به دست آورد. خدا به هرکس که بخواهد می دهد و به هرکس که بخواهد نمی دهد، و به واسطه اختیار به دست انسان نمی آید و بنده هم هیچ حيله ای برای به دست آوردن آن ندارد، بلکه مِئْنَةُ الْهَيْئَةِ وَ نَفْحَةُ رَبَّانِيَّةٍ است که يَخُصُّ بِهَا مَنْ يَشَاءُ. ولیکن افرادی که مُجَد باشند و التماس کنند و در این راه با صدق تمام قدم بردارند، اثر بینی در إفاضة ملکه قدسیه خواهد داشت. و آن ملکه قدسیه اگر داده شد، آن وقت انسان می تواند اجتهاد کند و إلا نمی تواند. ☞

قدسيه را كه بالاتر از عدالت بوده و ناياب است و هر كسي آن را ندارد از شرائط اجتهاد مي شمرد.

مرحوم سيد محمد عاملی صاحب *مفتاح الكرامة* مي فرمايد: اين ملكة قدسيه محتاج مجاهدات كثيره و رياضات طولاني و اخلاص تام و صفاء سرّ و مداومت بر انقطاع إلى الله و غرق شدن در مناجات با خداوند است و در روايت است كه: لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ.^۱ «حلال نيست فتوادادن مگر براي كسي كه با صفاء سرّ و اخلاص عمل و خالص نمودن كارهاي ظاهر و با برهان و دليل روشني از جانب پروردگار از خداوند استفتاء مي نمايد و مطلب را از باطن از او اخذ مي نمايد.»

❖ ممكن است مراد شهيد ثاني از اين ملكة قدسيه، همين حالت تقواي باطني باشد كه همان نوري است كه پروردگار عنايت مي كند: لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْعِلْمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَفْعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.

آن نوري كه پروردگار عنايت مي كند و به واسطه آن نور، انسان تمام علوم واقعيه را علم مي بيند و از علوم اعتباريه و غير حقيقيه جدا مي كند، عبارت است از: همين ملكة قدسيه اي كه ايشان اشاره مي فرمايد كه همان صفاي باطن و نورانيتي است كه إجمالاً بدان اشاره شد. «ولايت فقيه در حكومت/سلام، ج ۲، ص ۱۰۸ و ۱۰۹»
۱. *مفتاح الكرامة*، ج ۱۰، ص ۱۷؛ هذه الملكة القدسيّة هي التي عليها المدار و هي لا تحصل إلا بالفيض الإلهي و إنها لتحتاج إلى مجاهدات كثيرة و رياضات زائدة و إخلاص تام و صفاء سريرة و ملازمة الانقطاع إلى الله سبحانه و التوغل في المناجاة. كيف لا و قد ورد أنه: لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ.

لذا در روایت داریم که: «وَاهْرُبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ عَتَبَةً لِلنَّاسِ»^۱ «از فتوادادن فرار کن همان طور که از شیر فرار می کنی! اگر شیر را ببینی چطور فرار می کنی؟ از فتوادادن نیز باید همان طور فرار کرد و گردن خود را پلی از برای عبور مردم قرار نده!»

درباره این روایت صحبت می کردیم که بحث به اینجا کشید. خداوند درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت عیسی فرمود: طوبی له من نبی و طوبی لأمته إن هم لقونی علی سبیلہ. «خوشا به حال این پیغمبر و خوشا به حال امت او اگر در حالی که بر راه و روش پیغمبرشان هستند مرا ملاقات کنند، نه اینکه طبق هواهای نفسانی خود به هر راهی بروند.» الآن می خواهم به طهران بروم، بگویم میل پیدا کردم از راه اصلی نروم و از راه دیگری بروم؛ آقا این بیراهه است، انسان گم می شود و به هلاکت می رسد!

میلاد با سعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است. این شب خیلی محترم است و همچنین فردا خیلی محترم است و در آن زیارت حضرت رسول وارد شده است. حضرت را از راه دور زیارت کنید! خود حضرت می فرماید: «هرکس به من سلام کند از او دستگیری می کنم.»^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۷۲.

۲. ابن قولویه در کامل الزیارات از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ زَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ هَاجَرَ إِلَى فِي حَيَاتِي؛ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعُوا فَاذْعَبُوا إِلَى السَّلَامِ، فَإِنَّهُ يَبْلُغُنِي. (کامل الزیارات، ص ۱۴) همچنین از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می کند که: قَالَ ۞

امشب شب خیلی عزیزی است، فردا همین طور! از حضرت آنچه را خیر ماست که همان عبور از دنیا و نفس باشد بخواهیم! از حضرت بخواهیم: هرچه نفس داریم، هرچه آمال داریم همه را محو کرده و از بین ببرد و خدا را جایگزین آن فرماید.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

« الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا أَبَتَاهُ! مَا جَزَاءُ مَنْ زَارَكَ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا بُنَيَّ! مَنْ زَارَنِي حَيًّا أَوْ مَيِّتًا كَانَ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أُزَوِّرَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَأُخَلِّصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ. (همان مصدر)

مجلس دهم

استراء به اہل توحید و عرفان

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

از زمان صدر اسلام مخالفین و معاندین، در مقابل حق و منطق حق، منطقی نداشته و برای زدودن و ابطال حق و به کرسی نشاندن باطلشان به هر دروغ و افتراء و تهمت متوسل می شدند.

اتهام و افتراء به امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان

شما وقتی تاریخ را نگاه می کنید می بینید در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منافقین مدینه نسبت به مؤمنین و مؤمنات از هیچ تهمتِ إباء نداشتند و نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بد و ناسزا گفته و فحش می دادند.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی ماجرای سقیفه بنی ساعده را ورق می زنیم می بینیم به خلافت رسیدن ابوبکر روی حقه بازی و مکر و فریب و اتهام به امیرالمؤمنین علیه السلام بود و برای گرفتن فدک نیز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتراء زده که ایشان فرموده اند: إنا معاشر الأنبياء لانورث، ما تركناه

صَدَقَهُ.^۱ «از ما گروه انبياء اصلاً کسی ارث نمی برد و چیزی به ارث نمی گذاریم؛ هرچه از ما می ماند صدقه است.» که در احتجاجات حضرت فاطمه زهراء سلام الله عليها درباره فدک، أبوبکر رسوا شد و حَقَانِيَّت آن حضرت بر ملا شد. همچنین در احتجاجاتی که أمير المؤمنين عليه السلام درباره خلافت داشته حَقَانِيَّت خود و بطلان حکومت أبوبکر را ثابت کردند.

وقتی صفحات تاریخ را تورق می کنیم می بینیم پر از افتراء و دروغ است! به کرسی نشستن خلفای جور همه روی حَقّه بازی و کلک است، روی دروغ و افتراء به پیغمبر اکرم صلی الله عليه وآله وسلم است که مثلاً ایشان چنین و چنان گفتند.

در زمان خلافت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام هم این معنی بود و معاویه برای دوام و بقاء سلطنت خود، حدیث جعل می کرد؛ چه پولهایی خرج می کرد که از قول رسول خدا صلی الله عليه وآله وسلم در منقبت معاویه و آل أبوسفیان و مذمت أمير المؤمنين عليه السلام حدیث جعل کنند، إلی ماشاء الله!

حالا بگذریم از سَبّ و لعنی که در خطبه های نماز جمعه می کردند و معاویه دستور داده بود در خطبه نماز جمعه حتماً باید علي بن أبي طالب سَبّ و لعن شود و این کار را انجام می دادند. همچنین شیطنتهایی که می کردند تا بچه ها با بغض أمير المؤمنين عليه السلام رشد و نمو کنند.^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۱۱۱ و ۱۳۴ و ۲۰۱ تا ۲۰۳.

۲. الغدير، ج ۱۰، ص ۳۶۱ تا ۳۷۳.

معروف است که: مثلاً به عنوان هدیه برّه‌ای به این فرزندان می‌دادند، وقتی این برّه بزرگ می‌شد و با اهل منزل و بچه‌ها انس می‌گرفت، آن را شبانه می‌دزدیدند؛ چه کسی دزدید؟! می‌گفتند: علی دزدیده است! اصلاً شما تصوّر این معانی را نکنید!

آن‌قدر نسبت به امیرالمؤمنین و خاندان پیغمبر و شیعیان و پیروان امیرالمؤمنین علیه‌السلام افتراء و تهمت زدند که بعضی از اهل سنت در ردّ آنها کتاب نوشتند؛ در ردّ افراد کذابی که جعل حدیث می‌کردند، کتاب نوشتند که اینها از درجه اعتبار ساقط هستند.

این صحیح بخاری را ببینید، چقدر روایات مجعوله دارد! کتابی که نزد اهل سنت محترم بوده و آن را از مسلمات می‌شمارند پر از احادیث مجعوله است.

الآن هم همین‌طور است؛ اهل سنت در مقابل حقانیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خلافت بلافضل حضرت و حقانیت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها اصلاً نمی‌توانند قد علم کرده دلیلی اقامه کنند و حربه ایشان تهمت و افتراء است، دروغ است، تهمت می‌زنند و نسبت‌های ناروا می‌دهند؛ حربه آنها این است.

مخافت با اهل عرفان

این حربه الآن هم ادامه دارد، نه فقط نسبت به شیعه که اهل تسنن در مقابل حق عناد داشته و حق را تکذیب می‌کنند، بلکه نسبت به اهل توحید و اهل عرفان که دشمنان اهل عرفان نیز به این حربه متمسک شده افتراء می‌بندند.

به مرحوم قاضی رضوان‌الله تعالی علیه نسبت‌های ناروا می‌دادند،

فحش می دادند، و غیر از خواصّ که در محضرشان درس می خواندند کسی به ایشان اعتنائی نداشت و نزد به ظاهر عالمان آن زمان، مطرود بوده، کسی برای ایشان وقعی قائل نمی شد.

مرحوم آقای انصاری در همدان مطرود اهل علم بودند. بله! مرحوم آخوند ملا علی همدانی رحمة الله علیه که مجتهد مسلم بود و از مراجع و استوانه های علمی همدان به شمار می رفت، به مرحوم آقای انصاری رضوان الله تعالی علیه احترام می گذاشت و بعد از رحلت آقای انصاری در آن جوّ ضد عرفانی همدان، برای ایشان سه روز تمام ختم گرفتند و خودشان از ابتداء مجلس شرکت کرده و دم در ایستاده بودند. شنیده شده که وقتی مرحوم آقای انصاری رضوان الله تعالی علیه حرکت می کردند بعضی از این آقایان روی ایشان آب دهان می انداختند! کسی که جرّقه عشق الهی بر جانفش خورده و نسائم رحمت الهیه بر قلب منورش وزیده، آیا باید آن قدر مطرود باشد که آب دهان به صورت او انداخته شود؟! کسی که از دنیا إعراض کرده و طالب خداست باید این چنین باشد؟!

آقا همیشه می فرمودند: **مُحِبُّ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ**. «کسی که خدا را دوست دارد در دنیا غریب است.»

اصلاً طبیعت و لازمه محبّت پروردگار این است که انسان در غربت باشد، حالا در متن واقع چه ارتباطی بین محبّت و غربت وجود دارد که: **مُحِبُّ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ**؟ شاید به واسطه إعراض از اهل دنیا باشد؛ اهل دنیا فرقی نمی کند که عمامه به سر باشد یا نباشد؛ کسی که هوای او هوای دنیائست ولو عمامه بر سر داشته باشد اهل دنیا محسوب

می‌شود. کسی که هم و غم او غیر خداست اهل دنیا محسوب می‌شود حتی اگر عمامه بر سر داشته و عالم مشهوری باشد!

مگر مرحوم آقای حاج شیخ حسنعلی نخودکی رحمه‌الله علیه فرمود که: در نجف در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام یکی از مراجع را به صورت خوک دیدم، مرجع تقلید است، شهرت دارد ولی صورت برزخی او شکل خوک است!

آقای حاج شیخ حسنعلی آدم زحمت‌کشیده و رنج‌دیده‌ای بود. آقا می‌فرمودند: گرچه به درجات عالیه از فناء دست پیدا نکرده بود ولی رنج و زحمت بسیار کشیده و اهل زهد و ریاضت‌های سخت بود، شبها تا به صبح عبادت می‌نمود و خدا مقداری از پرده را از جلوی چشم او برداشته بود و می‌دید.

بله به کمال نرسیده بود و می‌گویند: در اواخر عمر خود به این معنی تفوه کرده بودند که بعد از مرحوم استادشان حاج محمدصادق تخته‌فولادی، دنبال کسی هستند که از ایشان دستگیری کند! ایشان به کمال نرسیده بودند ولی إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.^۱ «خدا اجر نیکوکاران را تضييع نمی‌کند.» هرکسی هر قدمی بردارد به همان مقدار به او اجر می‌دهند. آقا می‌فرمودند: هرچه کاسه بیاوری آش می‌خوری؛ اگر کاسه کوچک یا بزرگ باشد به همان مقدار آش می‌خوری.

این کارهائی که آشیخ حسنعلی نخودکی انجام می‌داد دلالت بر کمال ایشان ندارد؛ کسی که در راه خدا باشد و هنوز از نفس نگذشته

۱. ذیل آیه ۱۲۰، از سوره ۹: التوبة.

کارهای مهمتر از این انجام می‌دهد و اصلاً اینها دلالت بر کمال ندارد. ایشان ریاضت کشیده بود، زحمت کشیده بود، صورت برزخی افراد را می‌دید. این ماجرای مکاشفه آقای حاج شیخ حسنعلی را مرحوم آیه‌الله حاج سید احمد خوانساری نقل کردند و وقتی از ایشان سؤال شده بود که نام آن مرجع چیست؟ گفتند: مرحوم شیخ حسنعلی نام او را به من گفت ولی من نمی‌گویم. آقای خوانساری خیلی محتاط بودند، خدا رحمتشان کند!

اهل عرفان از دنیا إعراض کرده و به آخرت روی آوردند و کسی که به صورت خوک است نمی‌تواند ایشان را ببیند، نمی‌تواند آدم واقعی را ببیند، اصلاً نفسش مرحوم قاضی را قبول نمی‌کند، مرحوم آقای انصاری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه را، آقا را نمی‌تواند قبول کند، نمی‌تواند قبول کند! اگر در جائی هم با ایشان مواجه شود صورتش را آن طرف می‌کند و سریع حرکت می‌نماید؛ **كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ * فَارَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ**^۱.

کسی که از ولی خدا إعراض کند از حق اعراض کرده و به همان مقدار از امیرالمؤمنین علیه‌السلام دور شده است و بدبخت دنیا و آخرت است! چون از این نشئه دنیا که خارج شویم در تمام مواقف بعدی سر و کارمان با امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؛ مگر نفرمود:

يَا حَارُّ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرْنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا^۲

۱. آیه ۵۰ و ۵۱، از سوره ۷۴: المدثر.

۲. الأملی شیخ طوسی، ص ۶۲۷.

«ای حارث همدانی! هرکس بمیرد، مرا خواهد دید؛ چه از مردمان مؤمن باشد و چه از مردمان منافق دویین و خودپسند.»

مگر آیه‌الله حاج سید احمد کربلایی فرمود: «فردای قیامت در محضر جدّم رسول خدا، که حکومت در دست ماست، از شما شکایت خواهم کرد و از شما راضی نخواهم شد.»^۱

در آن عالم، سلطنت برای اولیاء خداست؛ با اولیاء خدا که نمی‌شود در افتاد.

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات

با دردکشان هرکه درافتاد برافتاد^۲

این کلام حافظ قول صدق و قول حقّ است؛ آقا به بنده فرمودند: مرحوم آقای انصاری و مرحوم آقای حدّاد به من فرمودند: آقا سید محمّدحسین! از کسی ناراحت نشو، تو از هرکسی ناراحت شوی دنیا و آخرتش بر باد می‌رود! دنیا و آخرتش بر باد می‌رود! آقای حدّاد می‌فرمودند: آقا سید محمّدحسین! از کسی ناراحت نشو که دنیایش آتش می‌گیرد!

این معنا را ما در مواردی دیدیم. از جمله در طهران دو نفر در امر تجارتي اختلاف کردند که یکی از رفقای خصوصی مرحوم علامه بودند و دیگری از رفقای مسجدی. دعوا را خدمت آقا آوردند و ایشان فرمودند: من حکم می‌کنم به مثل حکم امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ولی

۱. توحید علمی و عینی، ص ۲۵.

۲. دیوان حافظ، ص ۸۲، غزل ۱۸۲.

اگر کسی خلافش را انجام دهد زندگیش آتش می‌گیرد. طرفین این مطلب را پذیرفتند و آقا حکم کردند بر لَه یکی و علیه دیگری و آن شخص که علیه او حکم کرده بودند قبول نکرد و یک هفته طول نکشید که تمام سرمایه‌اش آتش گرفت.

ایشان دربارهٔ امور دنیوی از کسی ناراحت نمی‌شدند؛ با آن سعهٔ صدری که داشتند امکان نداشت از کسی رنجیده شوند؟! فقط در امر آخرت ناراحت می‌شدند آن هم بعد از اینکه اتمام حجت می‌کردند، نه تنها اتمام حجت می‌کردند بلکه بالاتر از اتمام حجت برای نجات اشخاص تلاش می‌کردند و از خودشان مایه می‌گذاشتند.

علی‌ایّ حال، بحثمان در این بود که از صدر اسلام حربهٔ منافقین و دشمنان و معاندین افتراء و تهمت‌زدن بوده است و این اتهام‌زدن نسبت به اولیاء خدا نیز سریان داشته و جاری بوده است؛ به آقای انصاری تهمت می‌زدند و همین‌طور به مرحوم قاضی و سائر اولیاء خدا تهمت می‌زدند. باب افتراء باز است، جلوی زبان مردم را که نمی‌شود گرفت، زحمت و مؤونه‌ای هم که ندارد، همین‌طور تهمت می‌زنند. واقعاً این معنا روشن و مبرهن می‌شود که: **مُحِبُّ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ**. «کسی که خدا را دوست دارد در دنیا غریب است.» وحید است، تنهاست، کسی را ندارد!

ملاصدرا و حکمت متعالیه

در زمان حیات آقا شخصی به نام «پویان» در ضمن نامه‌ای از آقا سؤال کرده بود که شخص معممی از فرقهٔ شیخیّه به ملاصدرا نسبت داده که ایشان طرفدار لواط با بیچه‌ها بوده است، آیا این نسبت درست است؟

در اینجا متن جواب آقا را قرائت می‌کنیم که خیلی جواب
پرمحتوائی است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

جناب محترم آقای پویان زیدتوفیقه!

بعد از سلام و اکرام، نامه‌ای به نشانی و نام سرکار رسید که در آن
مرقوم داشته‌اید که شخص معممی که از فرقه شیخیّه بوده است، گفته
است که ملاصدرا در جلد هفتم از چاپ جدید/سفر در فصلی به نام
عشق مجازی به طرفداری از لواط با بیچگان، مطالبی نگاشته و در آنجا از
این امر دفاع کرده است و از حقیر واقعیت این اخبار را خواسته بودید.
عرض می‌شود: این خبر دروغ محض است و افتراء و اتّهامی
است که قابل‌آمزش نیست و در موقف عرصات باید جواب دهند.

فخر فلاسفه اسلام مرحوم صدرالمتألهین که اصولاً مبنای فلسفه
خود را با مشاهدات عرفانی و وجدانی و تطبیق کامل با شرع و شریعت
حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پایه‌ریزی کرده است و خود در
سیر و سلوک، همین راه را طی کرده و هفت بار پیاده به مکه معظمه
مشرف شده و در سفر آخر، در راه رحلت کرده است و در اقامتگاه خود
در قهستان قم هر وقت به مطلب دشواری دچار می‌شده است برای حلّ
علمی آن به قم می‌آمده و در کنار قبر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها
متوسّل می‌شده است تا در همان‌جا برای او آن مشکله علمی حل
می‌گردیده است، را به جهت فرار از فلسفه عمیق و حکمت متعالیه او که
زنده‌کننده جانها و رشددهنده افکار به مبانی حقیقت و آبشخوار
شریعت است، به چنین افتراءهایی متّهم نمودن گناهی غیر قابل‌غفران است.

ملاصدرا رضوان الله تعالی علیه در فصل پانزدهم به اثبات رسانیده است که جمیع موجودات عاشق خداوند متعال هستند و همگی مشتاق لقاء او بوده و در وصول به دار کرامت او رهسپارند و در فصل شانزدهم با بیانی دیگر معنای سریان عشق را در تمام اشیاء مدلل ساخته است و در فصل هفدهم به اثبات رسانده است که گرچه معشوق حقیقی برای جمیع موجودات همان خیر مطلق و جمال اکمل یعنی ذات حضرت واجب الوجود است إلا اینکه هریک از اصناف موجودات معشوق خاصی دارد که به واسطه تعشق با او راه به سوی عشق ذات ذوالجلال پیدا کند و جمیع معشوقان عالم، حجاب و پرده برای لقاء و وصول خدا هستند.

و در فصل هجدهم مدلل ساخته است که در عالم وجود، هر مرتبه مادون نسبت به مرتبه مافوق عشق می ورزد و برای وصول به آن مرتبه به واسطه قوه شوقی که دارد در حرکت آمده و سیر تکاملی خود را انجام می دهد و در فصل نوزدهم بحثی در عشق کسانی که دارای روح لطیف و نفس آرام و ظرافت طبع و دقت در امور لطیفه و دقیقه دارند می نماید و به اثبات می رساند که جمال در عالم وجود یک اسم از اسماء خداوند است و بر اساس: **إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ**، گرایش به جمال و حسان الوجوه جزء غریزه فطری برای پیمودن سیر تکامل و وصول به منبع جمال و کمال است و بر همین اساس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده است: **اطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حَسَنِ الْوُجُوهِ**، و نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده که: مقرر داشته بودند کسانی که از قبل طوائف و اقوام به عنوان نمایندگی و پیغام

به حضورش مشرف می‌شدند دارای دو خاصه باشند؛ یکی نامشان خوب باشد و دیگر آنکه زیباچهره و نیکوروی باشند.

ملاصدرا پس از بحث طویل اثبات می‌کند که عشق که همان تجاذب ارواح و نفوس باشد یک امر معنوی و روحانی است و عشقی که مبدأ آن قوای بهیمیّه و شهوت باشد عشق نیست. آن عشق معنوی است که سالک را از مراحل مجاز عبور می‌دهد، و حتی مثال می‌زند که معجون چنان غرق در واقعیت و حقیقت و خالق و مدبر لیلی شده بود که چون لیلی به سراغ او آمد و گفت: من لیلی هستم، معجون گفت: مرا با تو کاری نیست! دَعِيَ نَفْسُكَ عَنِّي فَإِنَّ عِشْقَكَ شَغَلَنِي عَنْكَ. «دست از من بدار! من اینک چنان مستغرق در حقیقت شده‌ام که دیگر نیازی به تو ندارم.» این محصل مطلب و خلاصه‌ای بود که عرض شد، آنگاه دشمنان حکمت اسلام، تحریف و تصحیف نموده و با آن عبارتی که نمونه آن را آورده‌اید، ذکر می‌کنند. این است کتاب /سفار صدرالمثلهین که در همه مکاتب و مدارس موجود و علماء و فضلاء پیوسته با آن سر و کار دارند. حقیر وقت برای پاسخگویی به سؤالات را ندارم چون فعلاً تمام اوقات روز من صرف نوشتن دوره علوم و معارف اسلام می‌شود و إن شاء الله تعالی با انتشار آن دوره، به تمامه و کماله تمام این‌گونه اشکالات رفع می‌گردد و چون این اتهام به حکیم عظیم‌القدر اسلام بود لذا به جواب آن مبادرت شد.

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سید محمدحسین الحسینی الطهرانی

مشهد مقدّس، ۱۰ شوال ۱۴۰۵

رضوان الله تعالى عليه! إن شاء الله خدا روح ایشان را از همه
دوستان و رفقا و از همه مجبین، شاد بگرداند! نثار روح مطهر و طاهر و
بزرگشان رَحِمَ اللهُ من يقرأ الفاتحة مع الصلوات.
اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

مجلس یازدهم

حقانیت فعل ولیّ خدا (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

مصلحت ساز بودن امر و فعل ولی خدا
 مرحوم حضرت آیه الله علامه والد معظم رضوان الله تعالی علیه در
 کتاب شریف / امام شناسی می فرمایند:
 «فعل ولی خدا حق است و حق جز آن چیز دیگری نیست؛ نه آنکه
 حق چیزی است و ولی خدا فعلش را بر حق منطبق می نماید. مصلحت
 و حکمت غیر از فعل خدا و فعل امام چیز دیگری نیست، تا خداوند
 کارش را طبق مصلحت قرار دهد و امر کند تا امام کارش را بر آن منطبق
 سازد.

نفس کار خدا مصلحت است. نفس فعل ولی خدا مصلحت و
 مصلحت ساز است. باید مصلحت و حق را از فعل امام و ولی خدا
 جستجو کرد، نه آنکه مصلحتی و حقی را در اندیشه پنداشت، آنگاه نظر
 نمود که کار امام چنین است یا چنان؟! این مطلب از دقایق و رموز عالم
 توحید است.

حضرت رسول الله درباره حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام عرضه می‌دارد به خداوند: **اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَا!** «بار خداوندا حق را به پیروی و تبعیت علی به گردش آور هر آنجا که علی می‌گردد.» و عرضه نمی‌دارد: **اللَّهُمَّ أَدِرْ عَلِيًّا مَعَ الْحَقِّ حَيْثُ دَارَا!** «بار خداوندا علی را به پیروی و تبعیت حق درآور هر کجا که حق آنجاست.» و علی هذا فعل امام عین حق است، در کمال صحت و راستی و درستی می‌باشد چه بفهمیم یا نفهمیم.^۱

همان‌طور که فرمودند، این مطلب از دقائق معارف الهیه است؛ این‌طور نیست که مصلحت چیزی باشد و فعل ولی خدا منطبق بر آن باشد، بلکه نفس فعل ولی خدا مصلحت است. همین‌که ولی خدا نسبت به فعلی امر کند که شما این‌کار را انجام دهید، نفس همین امر مصلحت بوده و مصلحت‌ساز است.

باید مصلحت و حق را در فعل امام و ولی خدا جستجو کرد، نه اینکه مصلحت و حقی در اندیشه پنداشت، آنگاه به کار امام نظر نمود که آیا مطابق مصلحت هست یا خیر؟

این مطلب خیلی دقیقی است که مصلحت یک امر خارجی نیست که ما ابتدا آن را إحراز کنیم و بعد بخواهیم با عقول ناقصمان فعل و قول امام را بر آن تطبیق دهیم، بلکه مصلحت نفس فعل و قول امام علیه‌السلام است. امام که می‌فرماید: این کار را انجام بده! خود این مصلحت بوده و مصلحت‌ساز است.

۱. /ام‌شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.

بنده از علمائی که دارای معارف الهیه هستند کسی را ندیدم که به این شکل این مطلب را بیان کرده باشد.

در ادامه می‌فرمایند:

«ما باید برای امام‌شناسی و معرفت به خصوصیات مراحل سیر و سلوک امام، برویم و با نهایت کنجکاوی، حقیقت و عقیده و صفات نفسیه و افعال خارجیّه وی را بسنجیم، و او را کَمَا كَانَ و حَيْثُ مَا كَانَ، اسوه و الگوی خود در جمیع شؤون قراردهیم، نه آنکه در تصوّر و خاطره خود امامی درست کنیم و سپس آن را تحمیل بر امام موجود در خارج بنمائیم. آن دومی امام خارجی و واقعی نمی‌باشد، امامی است پنداری و تخیلی و وهمی. آنگاه اگر از او تبعیت کنیم، از امام حقیقی پیروی نکرده‌ایم، بلکه از امام تصوّری خودمان و در حقیقت از خودمان تبعیت نموده‌ایم. و چه بسا عمری را به نام امامت و ولایت سپری نموده باشیم و فی الواقع از نفس خود تجاوز ننموده و تبعیت از غیر آن نکرده باشیم. در این صورت عمری نفس پرست بوده‌ایم، نه خداپرست، و نه پیرو و تابع امامی که خداوند برای ارشاد و هدایت ما به ما نشان داده است.»^۱

جمود اهل ظاهر

سپس مطالب نفیس و بسیار عالی‌ای بیان می‌کنند تا به اینجا می‌رسند:

«امروزه حوزه علمیه قم از برکت مجاهدات استادنا الأعظم علامه

۱. همان مصدر، ص ۲۹۰.

آیه‌الله حاج سید محمدحسین طباطبائی تبریزی اُعلی‌الله مقامه و تدریس حکمت و فلسفه‌الهیّه، قدری از جمود بیرون آمده و به عقائد قشری در معارف دینیّه اکتفا نمی‌گردد، ولی در این حوزه خراسان به قدری عقائد شیخیّه و میرزائیّه در قالب ولایت اهل بیت رواج دارد که به کلی باب عرفان‌الهی، چه از جهت شهود، چه از جهت برهان، مسدود شده و همگی اهل علم به ظواهر اخباری که بیشتر به مذاهب حشوئیّه و ظاهریّه مشابه است، بدون مراجعه به سند و تأمل و دقت در محتوای آن پرداخته، خود و جمعی را به دنبال خود به سوی ضلالت می‌برند.

اگر ما قدری بیشتر کنجکاوی می‌نمودیم، و در نتیجه ائمّه طاهرین سلام‌الله‌علیهم‌أجمعین را آن‌طور که بودند می‌شناختیم، معارف دینیّه ما بدین صورت جمود و رکود در نمی‌آمد.^۱

برخی از احوالات مرحوم علامه (ره)

در خاطرم هست که جوانهای مشتاق کراماً می‌خواستند برای گرفتن دستور خدمت آقا شرفیاب شوند و می‌گفتند: پدر شما در کتاب نفیس لب‌الباب بیان داشته‌اند که راه خدا را بدون استاد نمی‌توان طی نمود. و ما استادی را نمی‌شناسیم! حتّی بعضی سؤال می‌کردند که: ما در فلان شهر هستیم به آقا بگوئید اگر استادی در آنجا هست به ما معرفی کنند که خدمتشان رسیده کسب فیض کنیم. آقا می‌فرمودند: من کسی را نمی‌شناسم!

و از آن طرف هم کثرت اشتغالات ایشان، چه اشتغالات نفسیه و

روحیه ایشان و چه اشتغال به نوشتن دوره علوم و معارف و همچنین اشتغال به تربیت شاگردان، دیگر مجالی برای ملاقات با افراد خارجی قرار نداده بود و اصلاً مجالی نداشتند و حتی در مجالس ضروری که به حسب ظاهر می‌بایست در آن مجالس شرکت کنند نمی‌توانستند شرکت نمایند.

یعنی از طرفی کثرت اشتغال به نوشتن دوره علوم و معارف و از آن طرف شدت ورود عوالم توحیدی، اصلاً مجالی برای مراجعه و ملاقات نمی‌گذاشت. البته خود ایشان هیچ ظهور و بروزی نداشتند ولی دائماً مشغول به این عوالم بودند. از حرفهای عجیب ایشان در مطالب توحیدی و شهود عوالم توحید این معنا مشهود بود.

خیلی‌ها اظهار می‌کردند که فقط یک دقیقه آقا را ببینند، یا اصلاً می‌گفتند: اجازه دهید همین‌طور که ایشان در کتابخانه مشغول هستند ما از پشت شیشه ایشان را ببینیم. حتی یکی از رزمنده‌های جبهه که مجروح شده بود و پاهایش را از دست داده بود، با چرخ در منزل آمد و گفت: من تمام کتابهای آقا را خوانده‌ام و می‌خواستم آقا را زیارت کنم. بنده با اینکه آقا فرموده بودند: شما هیچ کس را برای ملاقات و دیدن معرفی نکنید! ترحمّاً علیه خدمت آقا عرض کردیم و خانم والده هم حرف حقیر را تأیید کردند، خلاصه آقا مکرهاً تشریف آوردند و کنار در به بنده فرمودند: آقا حالم مساعد نیست و وقتم ایجاب نمی‌کند. دو، سه دقیقه بیشتر طول نکشید که آقا همین‌طور سر به پائین به آنجا رفتند، وقتی برگشتند به من گفتند: آقا حال من بد شد!

آن بنده خدا خیلی خوشحال و مسرور شد و رفت، ولی آقا

حالشان بد شد، چون آقا در عوالمی بودند که مراجعهٔ افرادی که در عالم کثرت و در عالم طبع بودند اگرچه به حسب ظاهر انسانهای خوبی بودند، برایشان سنگین بود.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو^۱

خیلی در نشست و برخاستها اذیت می‌شدند حتی از دیدار بعضی از رفقا. یادم هست که ایشان می‌فرمودند: هرکس من را می‌خواهد، من از رفقای خود جدا نیستم، هرکس مرا دوست دارد، راهمان را دوست دارد، باید رفقای ما را هم دوست داشته باشد، بین من و رفقا انفکاک نیست، رفقای ما افرادی هستند که به‌خاطر خدا در راه خدا قرار گرفته و مسیر ایشان مسیر خداست.

در عین حال که این‌طور به دوستان و رفقا اهمیت می‌دادند و واقعاً از جان و دل دوستشان داشته و برای هدایت و سیر تکاملی رفقا مایه می‌گذاشتند، وقت می‌گذاشتند و برایشان صحبت کرده مسائلشان را حل می‌کردند، در عین حال گاهی وقتها احوالشان طوری بود که نمی‌توانستند با بعضی ملاقات کنند و برایشان سنگین بود.

تبعیت از هوای نفس و امام تخیلی

این مسأله بدین جهت است که سالک راه خدا باید آن‌قدر مسیرش را واضح و روشن و دقیق بینماید که یک ذره از آن صراط مستقیم تخطی نکند، یک ذره تخیلات و توهمات و پندارها در قوای

۱. دیوان حافظ، ص ۱۹۰، غزل ۴۱۷.

متخیله و متفکّره و واهمه او خطور نکند و همان‌طور که آقا فرمودند، نباید در تصوّر و خاطره خود امامی پنداری و تخیلی و وهمی درست نموده از او تبعیت کنیم که در این صورت در حقیقت از خود تبعیت نموده‌ایم، و چه بسا عمری را به نام امامت و ولایت سپری کرده باشیم، و فی الواقع از نفس خود تجاوز ننموده و تبعیت از غیر آن نکرده باشیم. آقا می‌فرمودند: افرادی که نماز می‌خوانند، نوعاً به دنبال نفس خود هستند؛ نماز می‌خوانند ولی در واقع خدا را سجده نمی‌کنند، عبادت ایشان عبادت‌های نفسانی بوده و چون نفس، علاقه به عبادت دارد عبادت می‌کند و برای خدا عبادت نمی‌کند. آن قدر این معنا را شیرین بیان فرموده و شرح می‌دادند که واقعاً برای انسان واضح و برهانی می‌شد که عبادتهائی که انسان انجام می‌دهد همه برای نفس است.

حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.^۱

«عباد سه دسته هستند: قومی خدا را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت، عبادت بندگان است.» یعنی مولی با چوب بالای سر ایستاده و او چون از چوب می‌ترسد هرچه مولی بگوید اطاعت

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۴؛ و نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده که می‌فرمایند: إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ. (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷، ص ۵۱۰)

می‌کند. «و قومی خدا را برای رسیدن به بهشت و ثواب الهی عبادت می‌کنند، این عبادت، عبادت مزدوران است.» مثل شخصی که شما اجیر کرده‌اید تا برای شما کار کند و اگر به او پول نمی‌دادید برای شما کار نمی‌کرد، عاشق چشم و ابروی شما که نیست، به خاطر پول کار می‌کند! «و قومی خدا را عبادت می‌کنند اَمّا از روی محبّت و عشق به خدا، این عبادت، عبادت أحرار است.» عبادت انسانهای حرّ و آزادمرد است.

عبادتی که برای إسقاط تکلیف و یا برای رسیدن به بهشت باشد عبادتهای نفسانی بوده و انسان را به جائی نمی‌رساند، به حقیقت واصل نمی‌کند. عمده آن عبادتی است که از روی محبّت و عشق به پروردگار انجام گیرد که این عبادت است که انسان را به حقیقت می‌رساند.

لذا در دعا داریم که: **اللَّهُمَّ... ارْزُقْنِي حُبَّكَ**.^۱ «خدایا محبّت خودت را نصیب ما بگردان!» محبّت خدا که بیاید، خود به خود اُعمال هم در آن سلک قرار گرفته رنگ محبّت می‌گیرد، اَمّا اگر محبّت نباشد اُعمال انسان ارزش واقعی خود را از دست داده و انسان به آن کمالی که باید به واسطه این اُعمال برسد نمی‌رسد.

اولیاء خدا و افراد متمرّد

بعضی‌ها خدا و اُئمّه و اولیاء خدا را دوست دارند اَمّا برای نفس خود دوست دارند و تا هر کجا که مشتهیات نفسانی آنها راه بیاید هستند و اگر راه نیامد از همان جا می‌بُرنند! آقا می‌فرمودند: این طرز، طرز سلوک نیست، طرز شاگردی نیست که همیشه استاد با شاگرد خود مماشات کند

۱. مفاتیح الجنان، ص ۱۲۵. (مناجات المحبّین)

و پا به پای او راه بیاید!

نمی‌شود که هر کاری این بچه میل داشت انجام دهد، پدر قبول کند؛ ممکن است یک وقت میل داشته باشد سمّ بخورد! می‌فرمودند: بعضی از نفوس این طور هستند و وظیفهٔ استاد این است که آنچه را خطا می‌بیند به او تذکر دهد و اگر نگوید خلاف کرده است. بعد می‌فرمودند: ما بعضی وقتها گیر می‌کنیم اگر خطای او را بگوئیم نمی‌تواند تحمّل کند و می‌رُرد؛ یعنی من ولیّ خدا را می‌خواهم اَمّا تا آنجا که با مشتهیات و خواسته‌های نفسانی من در تضادّ نباشد، اَمّا اگر تضاد پیدا کرد من ولیّ خدا را نمی‌خواهم!

من امام زمانی را می‌خواهم که حکم به جهاد ندهد، اگر حکم به جهاد داد، نعوذ بالله من اصلاً این امام زمان را قبول ندارم و نمی‌خواهم! من امیرالمؤمنینی می‌خواهم که وقتی قرآن‌ها را بالای نیزه کردند به حرف ما گوش دهد و جنگ را خاتمه دهد، اگر خاتمه نداد بر او شمشیر می‌کشیم! کما اینکه کشیدند، همانهایی که از بس سجده کرده بودند پیشانی‌هایشان پینه بسته بود و برای بعضی شبهه شد که نکند حق با اینها باشد!

این همان امام تخیلی و پنداری و توهمی است که انسان در خارج مصلحتی ببیند آن وقت فعل امام را بر آن تطبیق کند که آیا فعل امام دارای آن مصلحت هست یا نیست؟ و اگر امام با افرادی که قرآن را بر سر نیزه کرده‌اند بجنگد می‌گوید: فعل او خلاف مصلحت بوده پس او امام نیست. و اساس امامت را می‌زند و کافر می‌شود.

آقا می‌فرمودند: این افراد بارشان برای اولیاء خدا خیلی سنگین

است؛ اگر ولیّ خدا اشتباهشان را بگویند تحمل نمی‌کنند و اگر نگویند خلاف کرده است، چون همان‌طور که باغبان وظیفه‌اش این است که شاخ و برگ اضافی درخت را بزند و اگر نزند خلاف وظیفه‌اش عمل کرده است، استاد هم وظیفه‌اش این است که اشتباهات را تذکر بدهد.

بعد می‌فرمودند: این مصیبت از أعظم مصائب است ولی به هر حال وظیفه ولیّ خدا این است که مقداری مماشات کند که بتواند سالک إلى الله را به صراط مستقیم نزدیک کند، اما اگر نشد، دست تولاّی خود را از سر این شاگرد برمی‌دارد و او از مسیر تربیت استاد خارج شده وارد ظلمات می‌شود، چون ما برزخی بین نور و ظلمت نداریم، یا نور است یا ظلمت! بین آنها حدّ فاصلی وجود ندارد؛ اگر دست کسی از ولایت کوتاه شد وارد ظلمات می‌شود.

گاهی وقتها به آقا عرض می‌کردم: چطور می‌شود افرادی که این قدر زحمت کشیده و با عشق و محبّت می‌آیند، می‌آیند، می‌آیند، اما یک دفعه می‌برند؟! این چطور می‌شود؟ آقا می‌فرمودند: سالک باید همیشه توجّه و انابه و تضرّعش به پروردگار بلند باشد و همیشه باید تضرّع و این حال خضوع نسبت به پروردگار را حفظ کند و همیشه از خدا بخواهد که دستش را بگیرد و آنی او را رها نکند.

معنای: رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا^۱ این است که: نفس انسان سرکش است، همراه انسان حرکت کرده، هست، هست، هست، ولی هر جا که دستش برسد لگد می‌اندازد. برای این نفس سرکش

فرقی نمی‌کند، چه اوّل کوه باشد و چه بالای کوه باشد برای او فرقی نمی‌کند و لگد می‌اندازد، اما اگر چنانچه بالای کوه چموشی کرده لگد بیاندازد صاحب خود را از آن بالا به پائین درّه انداخته خرد می‌کند و او دیگر نمی‌تواند سر بردارد.

لذا آقای حدّاد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه نسبت به شخصی که در راه بود می‌فرمودند: من در این شخص چیزی می‌بینم! بعد این شخص در امتحان مردود شد. آقای حدّاد فرمودند: اگر چنانچه این شخص هم برگردد دیگر به حال اوّلش برنخواهد گشت؛ کوزه‌ای که بیافتد و بشکند هرچه درستش کنند مثل کوزه اوّل نخواهد شد. کسی هم که در امتحان مردود شد دیگر به حالت اوّل خود برنمی‌گردد، هرچه توبه و انابه کند پیش خدا مثل اوّلش نمی‌شود، نه اینکه توبه او قبول نمی‌شود، توبه‌اش قبول می‌شود ولی مثل اوّل نخواهد شد.

خطر عَجَب و لزوم تَضَرُّع و مسکنت

لذا فرمودند: بهترین کار این است که سالک در تمام مراحل حتّی اگر به آن قلّه هم رسیده باشد، در تمام مراحل باید حال تَضَرُّع و مسکنت خود را حفظ کرده بگوید: خدایا! ما فقیریم، ما ذلیلیم، ما مسکینیم، ما کسی نیستیم!

می‌فرمودند: از بزرگترین خطرات برای سالک راه خدا عَجَب است؛ اینکه بگوید: انا رجل! الآن که من دو سال خدمت آقا بودم پس من کسی هستم! پانزده سال خدمت آقا بودم پس من کسی هستم! این از بزرگ‌ترین خطرات است.

می‌فرمودند: هرچه سالک بالاتر برود باید مسکنتش بیشتر شود،

کما اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام این طور بودند. ما از امیرالمؤمنین علیه السلام که بالاتر نداریم، مسکنتی که امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به خدا داشت را چه کسی دارد؟! آن خاکساری امیرالمؤمنین، آن گریه کرده‌های امیرالمؤمنین، آن تملل و به خود پیچیدن امیرالمؤمنین علیه السلام که تصنعی و برای هدایت و ارشاد ما نبود، این واقعاً حال خودشان بود و ما نیز باید این حال را در خودمان ببینیم.

از وی همه مستی و غرور است و تکبر

وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است^۱

باید همیشه حال عجز خودمان را حفظ کنیم، باید این عجز و نیاز را همیشه داشته باشیم، در سفر و حضر، در قیام و قعود، در وقت بلندی و وقت پستی. البته بلندی و پستی ندارد، اینها همه توهّمات است؛ بلندی و پستی وجود ندارد.

خلاصه، خودی برای خود نبینیم، موجودیتی برای خودمان نبینیم، خود را با خاک یکسان ببینیم؛ اگر این طور دیدیم به مطلوب می‌رسیم و اگر این طور ندیدیم در جا زده و خدای ناکرده یک دفعه سقوط می‌کنیم. إن شاء الله خدا همه ما را موفق بدارد به آن مقام فناء و اندکاک در ذات پروردگار برسیم که مقدمه آن نیست کردن و از بین بردن و ندیدن نفس است؛ خدایا! ما را به آن مقام برسان!

دو توصیه برای افراد مشتاق راه خدا

آقا می‌فرمودند: به این افرادی که خیلی مشتاق راه خدا هستند دو

۱. دیوان حافظ، ص ۴۳، غزل ۹۱.

نکته را بگوئید:

یکی اینکه: این کتابها را خوب بخوانند. فرمودند: من یک دوره معارف حقّه را در این کتابها گنجانده‌ام و مثل سائر کتابها نیست که انسان بخواند و عبور کند، نه! باید خوب بخواند که اگر کسی این کتابها را خوب بخواند یک دوره معارف به جانش نشسته و متحقّق به این معارف می‌شود.

دوم اینکه: اخلاص داشته باشند؛ اگر چنانچه با اخلاص توأم باشد مسیر خود را به‌سوی خدا پیدا خواهند کرد.

الحمد لله رفقا راه خود را پیدا کرده و مسیر خود را می‌روند، منتها این کتابها را با دقّت مطالعه کنند، اینها زحمات حضرت آقااست، بلکه عمر آقااست! هر ورق از این کتابها بخشی از عمر آقااست که وقت خود را مصروف این معارف نموده و حقّاً این معارف را زنده کردند.

إن شاء الله خدا روح ایشان را شاد بگرداند و از همه ما در آن عالم خوشحال باشند. برای شادی روحشان رَجِمَ اللهُ مَنْ قَرَأَ الْفَاتِحَةَ مَعَ الصَّلَوَاتِ.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم والعن عدوهم

مجلس دوازدهم

حقانیت فعل ولی خدا (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در هفته گذشته عرض شد که حضرت آیه الله علامه والد معظم
 رضوان الله تعالى عليه وأعلى الله تعالى درجته در کتاب شریف /امام شناسی
 فرمودند:

«فعل ولیّ خدا حقّ است و حق جز آن چیز دیگری نیست؛ نه آنکه
 حق چیزی است و ولیّ خدا فعلش را بر حق منطبق می نماید. مصلحت
 و حکمت غیر از فعل خدا و فعل امام چیز دیگری نیست، تا خداوند
 کارش را طبق مصلحت قرار دهد و امر کند تا امام کارش را بر آن منطبق
 سازد.

نفس کار خدا مصلحت است. نفس فعل ولیّ خدا مصلحت و
 مصلحت ساز است. باید مصلحت و حق را از فعل امام و ولیّ خدا
 جستجو کرد، نه آنکه مصلحتی و حقّی را در اندیشه پنداشت، آنگاه نظر
 نمود که کار امام چنین است یا چنان؟! این مطلب از دقایق و رموز عالم
 توحید است.

حضرت رسول الله درباره حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام عرضه می دارد به خداوند: **اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَا**! «بارخداوندا حق را به پیروی و تبعیت علی به گردش آور هر آنجا که علی می گردد.» و عرضه نمی دارد: **اللَّهُمَّ أَدِرْ عَلِيًّا مَعَ الْحَقِّ حَيْثُ دَارَا**! «بارخداوندا علی را به پیروی و تبعیت حق درآور هر کجا که حق آنجاست.»^۱

تبیین مصلحت سازبودن قول و فعل ولی خدا

یک وقت گفته می شود: فعلی در خارج و در مقام ثبوت دارای مصلحت است سپس امام آن را انجام داده و یا امر می کند شما آن را انجام دهید، ولی یک وقت مطلب بالاتر از این بوده گفته می شود: نفس قول و فعل امام علیه السلام مصلحت ساز است.

بنده در جایی ندیدم که یکی از بزرگان متعرض این معنی بشوند، البته «عدم الوجدان لا يدل على عدم الوجود» شاید بوده و بنده ندیدم، ولی در مباحثی که درباره ولایت و آیه: **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ**^۲ مطرح شده کسی را ندیدم که متعرض این مطلب شده باشد که قول و فعل معصوم مصلحت ساز است.

در زمان طلبگی ما یکی از مراجع، در درس خارج خود درباره آیه: **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ** بحث می کرد و این بحث را پیش کشید که پیغمبری که ولایتش بر انسان از خود انسان بیشتر است آیا می تواند به فعلی که در خارج مصلحت ندارد امر کند و آیا می تواند از

۱. امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۲. صدر آیه ۶، از سوره ۳۳: الأحزاب.

فعلی که در خارج مصلحت دارد نهی کند؟ بعد ایشان می گفتند: نه نمی تواند! دائره اولیّت محدود است؛ یعنی همان طور که انسان بر خودش ولایت دارد ولی نمی تواند کار خلاف مصلحت انجام بدهد، پیغمبر اکرم هم نمی تواند کار خلاف مصلحت انجام دهد و اولی نیست! ما به بیان ایشان اعتراض کردیم که: نه! مطلب از این بالاتر است! مطلب آیه: **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ** خیلی عمیق تر و دقیق تر و راقی تر از این بیانی است که شما دارید، و این معنای عالی تر را آقا در جلد پانزدهم کتاب /مأم شناسی متذکر شده و فرمودند که: فعل ولیّ خدا حقّ است و هر کاری که اولیاء خدا، ائمه طاهرین و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم انجام می دهند همه بر طبق مصلحت بوده و مصلحت ساز است.

ما نباید به دنبال مصلحت خارجی بگردیم و بعد از پیدا کردن مصلحت خارجی، فعل ولیّ خدا را با آن منطبق کنیم، نه! فعل ولیّ خدا و کاری که امام زمان علیه السلام انجام می دهد، نفس همین فعل، حقّ است و لو اینکه ما مصلحت آن را پیدا نکنیم و اصلاً خود این فعل مصلحت ساز است؛ وقتی ولیّ خدا به کسی گفت: آقا شما این کار را انجام دهید! بعد از این فرمایش، فعل دارای مصلحت می شود، نه اینکه ما یک مصلحت خارجی داشته باشیم و بگوئیم: آیا این کلام امام، منطبق بر آن مصلحت هست یا نیست!

نورائیت اولیاء خدا

بعینه مانند خورشید است؛ همان طور که خورشید کارش نورافشانی کردن است و عالم را روشن می کند، نفس و روح ولیّ خدا نیز

روشنی بخش عالم وجود است و فعل و قول چنین کسی، خواهی نخواهی مصلحت ایجاد می کند؛ مثل خورشیدی که با طلوع خود نور ایجاد می کند. پس ما نباید ابتدا به دنبال مصلحت خارجیّه رفته و بعد فعل ولیّ خدا را بر آن منطبق کنیم؛ ولیّ خدا خورشید است!

بعضی ها می آمدند و از آقای حدّاد معجزه خواسته می گفتند: شما یک کاری انجام دهید ما ببینیم چند مرده حلاج هستید و تا کجا سیر می کنید، آیا می توانید در این عالم طبع تصرّف کرده و تغییر و تبدیلی ایجاد کنید؟

آقا رضوان الله تعالی علیه به بنده می فرمودند: خود وجود آقای حدّاد هزار معجزه است. کسی که دارای قلب سلیم باشد و لو اینکه در سیر و سلوک هم وارد نشده باشد نورائیت ایشان را تشخیص می دهد. بعد از یک سال که از ارتحال حضرت علامه آیة الله والد معظم گذشته بود، یکی از همین آقایان روشن ضمیر که اهل عبادت بود ولی در سیر و سلوک وارد نشده بود، در حین تشرّف به حرم از بنده احوال ایشان را سؤال کرد، عرض کردم: ایشان به رحمت خدا رفتند! خیلی متأثر شد و حسرت خورد. بعد گفت: آقا شما نمی دانید پدر شما چه بود! یک پارچه نور بود! یک پارچه نور بود!

با اینکه از جهت ظاهر مجالستی با ایشان نداشت و فقط گاهی ایشان را در حرم زیارت می کرد، ولی می گفت: یک پارچه نور بود! کسی که در سیر و سلوک نیست به واسطه قلب سلیمی که دارد این نورائیت را تشخیص می دهد.

همچنین یکی از اطباء که با اهل دنیا مراوده و معاشرت داشت و

اصلاً اهل سلوک نبود، البتّه نمازخوان بود ولی اصلاً آداب شرعیّه را آن طور که باید و شاید مراعات نمی کرد، به من گفت: من یک بار بیشتر پدر شما را ندیدم ولی تا به حال در عمر خود چنین شخصیّتی با این نوراتیّت مشاهده نکردم.

اینها برای چیست؟ به خاطر قلب سلیم است! نعمانی در کتاب غیبت خود آورده است که: عده‌ای از یمن خدمت رسول خدا رسیده و سراغ خلیفه بعد از ایشان را گرفتند، حضرت فرمودند: به این جمع نگاه کنید، هر کدام از این افراد که قلب شما به آن منعطف شده و محبت پیدا کرده و آرام می‌گیرد خلیفه بعد از من است. آنها به یکایک چهره‌ها در جمعیت نگاه کردند، سپس یکی، یکی به سراغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند.^۱

۱. نعمانی از جابر بن عبدالله أنصاری روایت می‌کند که: وَقَدْ عَلِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَهْلَ الْيَمَنِ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: جَاءَكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ يَتَسَوَّنَ بَسِيصًا. فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قَوْمٌ رَقِيقَةٌ قُلُوبُهُمْ رَاسِخٌ إِيْمَانُهُمْ وَمِنْهُمْ الْمَنْصُورُ يَخْرُجُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا يَنْصُرُ خَلْفِي وَخَلْفَ وَصِيِّ حِمَاةٍ سَيُوفِهِمُ الْمَسْكُ.

فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ وَصِيُّكَ؟ فَقَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِالْاِعْتِصَامِ بِهِ فَقَالَ جَلَّ وَعَزَّ: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا... فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بِالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، أَرِنَاهُ فَقَدِ اشْتَقْنَا إِلَيْهِ! فَقَالَ: هُوَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ الْمُتَوَسِّمِينَ، فَإِنْ نَظَرْتُمْ إِلَيْهِ نَظَرَ مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ وَصِيٌّ كَمَا عَرَفْتُمْ أَنِّي نَبِيُّكُمْ، فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَتَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ، فَمَنْ أَهْوَتْ إِلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِنَّهُ هُوَ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ: أَيْ إِلَيْهِ وَإِلَى ذُرِّيَّتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

اینها نه امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده بودند و نه می شناختند،
 أمّا قلب سلیم، حق را می گیرد! قلب سلیم، ولو اینکه اهل سلوک هم
 نباشد، نورانیت را تشخیص می دهد.

انحطاط مخالفین اولیاءِ الہی

حالا شما ببینید این اهل علم هائی که بنای بر مخالفت با اولیاء خدا
 گذاشته و این طور دل ایشان را خون کردند، با مرحوم آیه الله انصاری
 رضوان الله تعالی علیه، با مرحوم آیه الله قاضی، با مرحوم آیه الله حاج سید
 أحمد کربلایی و با سایر بزرگان از علم و معرفت چنین برخوردهائی
 داشتند، شما ببینید که اینها در چه درجه ای از انحطاط قرار داشتند!

وقتی یک انسان عامی که از معارف اسلامی اصلاً خبر ندارد
 می گوید: من تا به حال فردی به نورانیت آقا ندیدم. و واقعاً در مقابل این
 نورانیت خاضع و خاشع می شود، شما ببینید آنهائی که درس خوانده اند
 و این طور با اولیاء خدا برخورد می کنند، چگونه این درس، آنها را به
 ظلمات کشیده است؟! حال هر چقدر هم تقریرات درس ایشان زیاد
 باشد، تقریرات درس فقه و اصول ایشان تا طاق هم چیده شده باشد.
 تقریرات که آدمیت نمی آورد، تقریرات که قلب سلیم نمی آورد. یَوْمَ

﴿ ثُمَّ قَالَ: ... فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ تَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ وَ أَخَذُوا بِيَدِ الْأَنْزَعِ الْأَصْلَعِ الْبَطِينِ
 وَ قَالُوا: إِلَى هَذَا أَهْوَتْ أَفْئِدَتُنَا! يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنتُمْ
 نَجَبَةُ اللَّهِ حِينَ عَرَفْتُمْ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تُعَرَّفُوهُ. فِيمَ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ هُوَ؟ فَرَفَعُوا
 أَصْوَاتَهُمْ يَبْكُونَ وَ يَقُولُونَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! نَظَرْنَا إِلَى الْقَوْمِ فَلَمْ تَجِن لَّهُمْ قُلُوبُنَا وَ لَمَّا رَأَيْنَاهُ
 رَجَفَتْ قُلُوبُنَا ثُمَّ أَطْمَأَنَّتْ نُفُوسُنَا وَ انْجَاشَتْ أَكْبَادُنَا وَ هَمَلَتْ أَعْيُنُنَا وَ انْتَلَبَجَتْ صُدُورُنَا
 حَتَّى كَأَنَّهُ لَنَا أَبٌ وَ نَحْنُ لَهُ بَنُونَ. // نعيبة نعماني، ص ۳۹ تا ۴۱ ﴾

لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.^۱ قلب سلیم چیز دیگری است! شما ببینید اینها چقدر در انحطاط بوده و پائین هستند که با ولی خدا مقابله می کنند.

مه فشانند نور و سگ عو عو کند هر کسی بر خلقت خود می تند^۲
آقا می فرمودند: تمام این مکرهائی که نسبت به اهل عرفان می کنند همه به خودشان بر می گردد؛ وَ قَدْ مَكُرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ.^۳

و در جای دیگر می فرماید: وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ * قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ.^۴ «اهل جهنم به خزنه جهنم می گویند: از خدا درخواست کنید تا برای یک روز هم که شده عذاب ما را تخفیف دهد. در پاسخ می گویند: آیا آیات پروردگار به شما نرسید؟ می گویند: چرا رسید! در جواب می گویند: پس خودتان دعا کنید! و دعاء کافرین در گمراهی بوده و بالا نمی رود.»

دعاء کافرین، دعاء شخصی که تاریک و سیاه دل است، بالا نمی رود. این افراد هرچه عبادت کنند، هرچه نماز بخوانند، یک ذره تکان نمی خورند! مگر معاندین از اهل تسنن نماز نمی خوانند؟! آن قدر

۱. آیه ۸۸ و ۸۹، از سوره ۲۶: الشُّعْرَاء.

۲. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۵۳۱، س ۸.

۳. آیه ۴۶، از سوره ۱۴: ابراهیم.

۴. آیه ۴۹ و ۵۰، از سوره ۴۰: غافر.

مقیّد هستند که وقت اذان مساجدشان پر می شود، یک ساعت قبل از نماز صبح برای نماز شب بیدار می شوند، أمّا آیا این نماز شب آنها را به سوی خدا سوق می دهد؟ اصلاً و أبداً!

ولایت اولیاءِ الهی

آقا درباره یکی از آقایانی که به آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه دست تولی نداده بود، به بنده فرمودند: در آخر عمرش به بالین او رفتم و گفتم: عمر شما دیگر به لب بام رسیده، ولایت را قبول کنید!

ولایت که شوخی نیست؛ ولایت آقای حدّاد همان ولایت ائمّه طاهرین بوده و هیچ فرقی نمی کند؛ یعنی همان جائی که ائمّه طاهرین رفتند ایشان هم رفته است؛ **سَلَمَانٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ**^۱؛ یعنی ولایتش عین ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام است و هیچ فرقی نمی کند؛ ولایت که دو تا نیست!^۲

بله، نسبت به مقام عرضی، مقام امیرالمؤمنین علیه السّلام خیلی بالاست و سلمان خیلی پائین است. أمّا در مقام طولی که همان فناء در ذات احدیت باشد، امیرالمؤمنین هست، سلمان نیز هست. البتّه ما در مقام مقایسه نیستیم که فناء امیرالمؤمنین علیه السّلام را با فناء سلمان فارسی مقایسه کنیم؛ **نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ**^۳. «کسی با ما اهل بیت قیاس نمی شود و نباید مورد قیاس قرار بگیرد!»

۱. عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۶۴.

۲. توضیح این مطلب به صورت تفصیلی، در کتاب نورمجرّد، ج ۱، ص ۲۵۹ تا ۲۶۷ آمده است.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ص ۶۶.

ولی امام صادق علیه السّلام فرمودند: **إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ... وَ سَلْمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ**^۱ «ایمان ده درجه دارد و سلمان همه مراتب ایمان را دارا بوده و در دهمین درجه قرار دارد.» یعنی ولایتش همان ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده و از هم جدا نیست! آیا سلمان آن سعه و ظرفیت امیرالمؤمنین را داراست؟ اُبدًا، اُبدًا! قطره‌ای از دریاست، ولی قطره‌ایست که او را وارد دریا کردند.

بیا در بحر و دریا شو، رها کن این من و ما را

که تا دریا نگریدی تو ندانی عین دریا را

من مثال قطره و دریا را زدم تا بحث روشن شود و الا اگر بخواهیم مقام سلمان را بشناسیم و بدانیم مقام طولی چیست؟ مقام عرضی چیست؟ فناء چگونه است؟ بحث زیاد است، ولی به نحو اجمال روشن شد که ولایت سلمان همان ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده و ما دوتا ولایت نداریم!

لذا آقا به آن شخص فرمودند: عمر شما دیگر به لب بام رسیده، ولایت را قبول کنید! بعد خصوصی به بنده فرمودند: می‌خواستم ایشان آخر عمر مؤمن از دنیا برود.

این کلام خیلی نکته دارد! البتّه مؤمن مراتب زیادی دارد و منظورشان مرتبه کامل ایمان و تسلیم و خروج از نفسانیت بود؛ چنانکه در بسیاری از روایاتی که در باب فضائل مؤمن آمده است، مراد مؤمن کامل است نه هر شیعه و موالی عادی.

۱. النّصّال، ج ۲، ص ۴۴۷ و ۴۴۸.

بهشت هم درجات دارد، منازل دارد، مراتب دارد؛ یک جا، جای
 أميرالمؤمنين عليه السلام است که با رسول خدا هستند، یک جا جائی
 است که افراد بُلّه را وارد بهشت می کنند که: أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّةُ.^۱ «بیشتر
 اهل بهشت، ساده دلان هستند» همه اش بهشت است اما درجات بهشت
 فرق می کند.

اطاعت محض از ائمه عليهم السلام و اولياء خدا

خلاصه مطلب اینکه: نباید به دنبال مصلحت خارجیه باشیم و
 فعل ائمه طاهرين صلوات الله عليهم را بر آن منطبق کنیم، بلکه باید آنچه
 ولیّ خدا و پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين می فرمایند را با جان و دل قبول
 کنیم، چرا؟ چون نفس فعل ایشان مصلحت ساز است؛ اگر امر کرده و
 فرمودند: فلان فعل را انجام بده! نباید در این فکر باشیم که آیا این حرف
 درست است یا خیر؟ آیا مطابق مصلحت است یا نه؟

وقتی أميرالمؤمنين عليه السلام می فرماید که: بزید و این قرآنهای
 بالای نیزه را بریزید! اینها در این فکرند که قرآن احترام دارد و این یکی
 از اصول مسلمّه در ذهن ایشان است و با این اصل می خواهند فعل
 أميرالمؤمنين را منطبق کنند، می بینند منطبق نمی شود! چگونه با شمشیر
 بزیم تا این قرآنها بر زمین افتاده زیر سمّ ستور پایمال شود؟! این اصلاً با
 عقل سازگار نیست؛ پس علی کافر شده است! یا علی، اگر دست از
 جنگ برداری خودت را می کشیم! تا الآن زیر بیرق أميرالمؤمنين
 عليه السلام بودند، از حالا می گویند: خودت را می کشیم!

۱. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۷۱.

پناه به خدا! حالا جای دوری نروید؛ در زمان مرحوم قاضی هم همین‌طور بود، در زمان مرحوم حدّاد هم همین‌طور بود؛ آنهایی که نهایت محبّت و مودّت را نسبت به مرحوم حدّاد داشتند، وقتی در امتحان قبول نمی‌شدند، آن‌قدر تاریک می‌شدند که نه تنها محبّشان از بین می‌رفت بلکه عداوت جای آن نشسته و با ایشان دشمنی می‌کردند، به حدّی که اگر یک چاقو به دستش می‌دادی حاضر بود سر آقای حدّاد را ببرد، سر آقای انصاری را ببرد! عجیب است!

آقا خودشان به بنده فرمودند: یکی از افرادی که خیلی به حضرت آقای حدّاد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه ارادت داشت در یک امتحان قبول نشد و از حضرت آقای حدّاد برگشته و آن محبّتی که داشت تبدیل به دشمنی شد. او تا الآن مرا قبول داشت حالا از من هم برگشته است.

این‌طور است! لازم نیست ما جای دوری برویم، لازم نیست به سراغ اصحاب صفّین برویم و اصحاب صفّین را پیدا کنیم، نه آقا! نفس، همان نفس است، در بوته امتحان قرار می‌گیرد؛ اگر خوب از آب درآمد یک نفس طیب و طاهری مثل نفس سلمان فارسی می‌شود و اگر نه، یکی از اصول را به عنوان اصل مسلم در ذهن خود جای داده می‌بیند فعلِ وَلِیِّ خدا با آن منطبق نیست لذا با وَلِیِّ خدا دشمنی می‌کند. فعلِ وَلِیِّ خدا در خارج عین حقّ است و این بیچاره متوجّه نمی‌شود.

البته عصمت و طهارت در ائمه علیهم‌السلام با اولیاء و شیعیان خاصّ ایشان متفاوت است؛ امام مطلقاً معصوم است ولی شیعیان مخلص ممکن است آنچه می‌گویند عین متن واقع نباشد و چه بسا در مسائلی بر اساس ظاهر مشی کنند و لذا تبدّل رأی و نظر پیدا کنند، ولی در هر حال

آنچه می‌گویند، از نفسانیت و کدورت خالی است و طاهر است و وقتی در مقام تربیت افراد قرار می‌گیرند و امری می‌کنند و بر اساس باطن حکم می‌کنند سخنشان دیگر عین حق است و جای ردّ و اعتراض ندارد.

آقا می‌فرمودند: ولیّ خدا حکم فرمانده را دارد، آنچه را به شاگرد در مقام تربیت بیان می‌کند عین حقّ است، منتهی مصلحت نیست و نمی‌تواند به این سرباز زیر دست حکم و مصالح آن را بیان کند. بعد این بیچاره وقتی از خواب بیدار می‌شود که عمرش را از دست داده، سرمایه وجودیش را از دست داده، آن وقت می‌گوید: **يَحْسَرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ**^۱. وا حسرتا! ما تفریط کردیم، کوتاهی کردیم و به مطلب نرسیدیم، لبّ مطلب را نگرفتیم!

البته در ماجرای جنگ صفّین امیرالمؤمنین علیه السلام برای اصحاب خود حقیقت معنا را روشن کرده و اتمام حجت نمودند و فرمودند: منم قرآن ناطق! و اینها خدعه و مکر است. ولی ایشان زیر بار حرف حق نرفتند.^۲

۱. قسمتی از آیه ۵۶، از سوره ۳۹: الزمر.

۲. نصربین مزاحم در کتاب وقعه صفّین، آورده است: **فَنَادَوْهُ بِاسْمِهِ لَا بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ: يَا عَلِيُّ! أَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذْ دُعِيَ إِلَيْهِ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ كَمَا قَتَلْنَا ابْنَ عَفَّانٍ! فَوَاللَّهِ لَنَفَعَلَنَّهَا إِنْ لَمْ تُجِبْهُمْ!**

فَقَالَ لَهُمْ: وَيَحْكُمُ! أَنَا أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَأَوَّلُ مَنْ أَجَابَ إِلَيْهِ وَلَيْسَ يَحِلُّ لِي وَلَا يَسَعُنِي فِي دِينِي أَنْ أُدْعَى إِلَى كِتَابِ اللَّهِ فَلَا أَقْبَلُهُ. إِنِّي إِنَّمَا أَقَاتِلُهُمْ لِيَدِينُوا بِحُكْمِ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُمْ قَدْ عَصَوْا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَهُمْ وَنَقَضُوا عَهْدَهُ وَتَبَدَّوْا كِتَابَهُ وَلَكِنِّي قَدْ أَعْلَمْتُكُمْ أَنَّكُمْ قَدْ كَادَوْكُمْ وَأَنْتُمْ لَيْسُوا بِالْعَمَلِ بِالْقُرْآنِ يُرِيدُونَ! قَالُوا: فَابْعَثْ إِلَى الْأَشْتَرِ لِيَأْتِيكَ.
(وقعه صفّین، ص ۴۸۹ و ۴۹۰)

در هفته قبل عرض کردیم باز مجدداً عرض می‌کنم: این کتابهای مرحوم آیه‌الله علامه والد معظم رضوان‌الله تعالی علیه در نهایت متانت و دقت و عمق نسبت به مطالب حقّه و معارف الهیه است. انسان باید این کتابها را با دقت بخواند. گاهی یک جمله آن نیاز به تبیین دارد و انسان می‌تواند ده جلسه درباره آن یک جمله صحبت کند.

این مطلب که فعل امام علیه‌السلام مصلحت‌ساز است، مطلبی است که بیان نشده، همه می‌گویند: مصلحت در خارج است و باید فعل ولیّ خدا را بر آن منطبق کرد، چون ولیّ خدا که خلاف مصلحت انجام نمی‌دهد. بله درست است، ولیّ خدا خلاف مصلحت انجام نمی‌دهد، اما مطلب از اینها بالاتر است! خود فعل مصلحت می‌سازد، این زمین طلا بیرون می‌دهد، این زمین طلا بیرون می‌دهد، این نفس، نفسی است که حق بوده و غیر از حق از آن تراوش نمی‌کند، غیر از حق از آن تراوش نمی‌کند! از کوزه همان برون تراود که در اوست!

اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.^۱ «بار خداوندا! حق را با علی بچرخان.» نه اینکه علی را به دنبال حق بچرخان، به این صورت که یک مصلحتی باشد و علی به دنبال آن مصلحت برود، نه! حق را به دنبال علی بچرخان و علی محور حق باشد!

خیلی دقت لازم است برای اینکه انسان عمر خود را به بطالت نگذراند. انسان یک عمر که بیشتر ندارد، این هم روز به روز می‌رود. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: فَإِنِّي أَمْرٌ وَضَنِينٌ بِنَفْسِي.^۲ «من نسبت به

۱. کشف‌العمّة، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. بحار‌الأنوار ج ۱، ص ۲۲۶.

عمر خود بخیل هستم.» و نمی خواهم به بطالت بگذرد.
 آقا می فرمودند: بعضی سی سال، چهل سال می آیند ولی تکان
 نمی خورند، اما بعضی در دو سال عالم مثالشان را نیز طی می کنند. اینها
 به خاطر عمل است! یک وقت انسان با خواسته هایش می آید، با یک
 چمدان خواسته می آید، اما یک وقت همه چمدانها را ریخته و تنها
 می آید، لخت می آید. اگر با این چمدانها بیاید بارش سنگین است، اما
 اگر تنها بیاید می تواند سریع از کوه بالا برود.

آقا می فرمودند: کسی که کوه می رود با خود اسباب و وسائل
 نمی آورد، اگر موادّ غذائی هم می آورد موادّی کم حجم و پر قوّت مثل
 چند خرما یا چند قند می آورد. اما اگر قرار باشد یک دیگ همراه خود
 بیاورد، باید چند نفر را استخدام کند که وسائل او را بکشند.

آقا می فرمودند: کسی که در راه خدا می آید باید مجرد باشد، باید
 اراده خود و خواسته های نفسانی خود را کنار بگذارد و مجرد بیاید.
 هرچه در وجودش هست کنار بگذارد و فقط آنچه پیغمبر اکرم صلی الله
 علیه و آله و سلم و امام معصوم فرمودند، سمعاً و طاعة انجام دهد.
 در این صورت زود می رسد، سریع به جلو می رود!

اللهمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسَخِّطُكَ وَ تَنْهَى.
 جهت شادی روح مرحوم آیه الله علامه والد معظم رحم الله من
 یقرأ الفاتحة مع الصلوات!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم



فهرست منابع و مصاد

فهرست منابع و مصادِر

١. القرآن الكريم، مصحف المدينة النبوية، به خط عثمان طه.
٢. نهج البلاغة، سيد رضى، تحقيق دكتور صبحى صالح، هجرت، قم، طبع اول، ١٤١٤ هـ.ق.
- ***
٣. الاختصاص، شيخ مفيد، تصحيح على أكبر غفارى، المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.ق.
٤. إرشاد القلوب إلى الصواب، حسن بن محمد ديلمى، الشريف الرضى، قم، طبع اول، ١٤١٢ هـ.ق.
٥. الإقبال بالأعمال الحسنة (إقبال الأعمال)، سيد ابن طاووس، تحقيق قيوّمى اصفهانى، دفتر تبليغات اسلامى، قم، طبع اول، ١٣٧٦ هـ.ش.
٦. الأمالى، شيخ صدوق، كتابجى، طهران، طبع ششم، ١٣٧٦ هـ.ش.
٧. الأمالى، شيخ طوسى، دارالثقافة، قم، طبع اول، ١٤١٤ هـ.ق.
٨. الأمالى، شيخ مفيد، دفتر انتشارات اسلامى، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.ق.
٩. امام شناسى، علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، علامه طباطبائى، مشهد.
١٠. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، علامه ملا محمد باقر مجلسى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، طبع دوم، ١٤٠٣ هـ.ق.
١١. تحرير الأحكام، علامه حلى، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، طبع اول، ١٤٢٠ هـ.ق.
١٢. تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليهم، ابن شعبه حرانى، دفتر انتشارات اسلامى، قم، طبع دوم، ١٤٠٤ هـ.ق.

١٣. تحفة المراد شرح قصيدة ميرفندرسكى، حكيم دارابى، الزهراء، طهران، طبع أول، ١٣٧٢ هـ ش.
١٤. تذكرة الفقهاء، علامة حلّى، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، طبع أول، ١٣٦٣ هـ ش.
١٥. التعليقة على المكاسب، سيّد عبدالحسين لارى، المعارف الإسلامية، قم، طبع أول، ١٤١٨ هـ ق.
١٦. تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، شيخ حرّ عاملى، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، طبع أول، ١٤٠٩ هـ ق.
١٧. توحيد علمى وعينى، علامة آية الله حاج سيّد محمد حسين حيسنى طهرانى، علامة طباطبائى، مشهد، طبع هشتم، ١٤٣٢ هـ ق.
١٨. تهذيب الأحكام، شيخ طوسى، دارالكتب الإسلامية، طهران، طبع چهارم، ١٤٠٧ هـ ق.
١٩. جامع الأخبار، محمد بن محمد شعيرى، حيدرئيه، نجف أشرف، طبع أول.
٢٠. جامع المدارك فى شرح مختصر النافع، آية الله حاج سيّد أحمد خوانسارى، إسماعيليان، قم، طبع دوم، ١٤٠٥ هـ ق.
٢١. جنة الأمان الواقية وجنة الإيمان الباقية (مصباح كفعمى)، شيخ إبراهيم كفعمى، دارالرضى - زاهدى، قم، طبع دوم، ١٤٠٥ هـ ق.
٢٢. الخصال، شيخ صدوق، تصحيح على أكبر غفارى، دفتر انتشارات اسلامى، قم، طبع أول، ١٣٦٣ هـ ش.
٢٣. دعائم الإسلام، نعمان بن محمد تميمى، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، طبع دوم، ١٣٨٥ هـ ق.
٢٤. ديوان حافظ، خواجه حافظ شيرازى، اميركبير، طهران، طبع هشتم، ١٣٦١ هـ ش.
٢٥. ديوان حكيم قاننى، ميرزا حبيب الله قاننى شيرازى، به خطّ عبدالكريم شيشجوانى، تاريخ كتابت ١٣٠٢ هـ ق.

۲۶. روح مجرد، علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع هشتم، ۱۴۲۵ هـ.ق.
۲۷. روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، ملا محمدتقی مجلسی، بنیاد فرهنگ اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۲۸. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادريس حلی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۲۹. سفینه البحار و مدینه الحكم والآثار، شیخ عباس قمی، اسوه، قم، طبع اول، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۳۰. السیره النبویه، ابن هشام، دارالمعرفه، بیروت.
۳۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، محقق حلی، إسماعیلان، قم، طبع دوم، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۳۲. عده الداعی ونجاح الساعی، ابن فهد حلی، تحقیق موحّدی قمی، دارالکتب الإسلامی، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۳۳. علل الشرائع، شیخ صدوق، داوری، قم، طبع اول، ۱۳۸۵ هـ.ق.
۳۴. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه، ابن أبی جمهور أحسانی، دارسید الشهداء، قم، طبع اول، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۳۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، نشر جهان، طهران، طبع اول، ۱۳۷۸ هـ.ق.
۳۶. الغدير فی الكتاب والسنة والأدب، علامه امینی، مرکز الغدير للدراسات الإسلامیّه، قم، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۳۷. الغیبه، ابن ابی زینب نعمانی، نشر صدوق، طهران، طبع اول، ۱۳۹۷ هـ.ق.
۳۸. فلاح السائل ونجاح المسائل، سیدابن طاووس، بوستان کتاب، قم، طبع اول، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۳۹. الکافی، ثقة الإسلام کلینی، تحقیق علی أكبر غفّاری، دارالکتب الإسلامیّه، طهران، طبع چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.

٤٠. کامل الزیارات، ابن قولویه، تصحیح علامه امینی، دارالمرتضویة، نجف اشرف، طبع اول، ١٣٥٦ هـ.ق.
٤١. کتاب الشَّهادَات، آية الله حاج سیّد محمّدرضا گلپایگانی، قم، طبع اول، ١٤٠٥ هـ.ق.
٤٢. کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، علی بن عیسیٰ إربلی، بنی هاشمی، تبریز، طبع اول، ١٣٨١ هـ.ق.
٤٣. کلیات شمس تبریزی، ملا جلال الدّین محمّد بلخی رومی، طایه، طهران، طبع اول، ١٣٨٤ هـ.ش.
٤٤. المبسوط فی فقه الإمامیّة، شیخ طوسی، المرتضویّة، طهران، طبع سوّم، ١٣٨٧ هـ.ق.
٤٥. مثنوی معنوی، ملا جلال الدّین بلخی رومی، به خطّ سیّد حسن میرخانی، تاریخ کتابت ١٣٧٤ هـ.ق.
٤٦. مرآة العقول، ملا محمّدباقر مجلسی، دارالکتب الإسلامیّة، طهران، طبع دوّم، ١٤٠٤ هـ.ق.
٤٧. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، شهید ثانی، المعارف الإسلامیّة، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.ق.
٤٨. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، مؤسّسة آال البيت علیهم السّلام، قم، طبع اول، ١٤٠٨ هـ.ق.
٤٩. مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، فیومی، دارالرضی، قم، طبع اول. - مصباح کفعمی - جنة الأمان الواقية وجنة الإيمان الباقية
٥٠. معادشناسی، علامه آية الله حاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.
٥١. مفاتیح الجنان، حاج شیخ عبّاس قمی، به خطّ طاهر خوشنویس، اسلامیه، طهران، تاریخ کتابت ١٣٥٩ هـ.ق.

۵۲. مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، سید جواد عاملی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۵۳. مكارم الأخلاق، حسن بن فضل طبرسی، الشریف الرضی، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۵۴. المكاسب، شیخ مرتضی أنصاری، مجمع الفكر الإسلامی، قم، طبع نهم، ۱۴۲۵ هـ.ق.
۵۵. مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، علامه، قم، طبع اول، ۱۳۷۹ هـ.ق.
۵۶. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق علی أكبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۵۷. منیه المرید فیء ادب المفید والمستفید، شهید ثانی، تحقیق رضا مختاری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۵۸. التوادر، قطب راوندی، دارالکتاب، قم، طبع اول.
۵۹. نور مجرّد، ج ۱، آیه الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع اول، ۱۴۳۳ هـ.ق.
۶۰. نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلی، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، طبع اول، ۱۹۸۲ م.
- وسائل الشیعة - تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة
۶۱. وقعة صفین، نصرین مزاحم منقری، تحقیق عبدالسلام محمد هرون، مؤسسه العربیة الحدیثة، قاهره، طبع دوم، ۱۳۸۳ هـ.ق.
۶۲. ولایت فقیه در حکومت/سلام، علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»
 آرائینات
 حضرت علامه آیت الله حاج سید محمدحسین طهرانی قدس الله عنده الزکیة

الف: دوره علوم و معارف اسلام

۱. الله شناسی «سه جلد»
۲. امام شناسی «هجده جلد»
۳. معاد شناسی «ده جلد»
۴. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم
۵. رساله لُبُّ اللُّبَاب در سیر و سلوک اُولی الألباب
۶. توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی
۷. مهتر تابان یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه عالم ربّانی علامه سید محمدحسین طباطبائی تبریزی أفاض الله علينا من بركات تربته
۸. روح مجرد یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم حدّاد أفاض الله علينا من بركات تربته

۹. رسالۃ بدیعة فی تفسیر آیه: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ... «به زبان عربی و ترجمه آن به زبان فارسی»
۱۰. رسالۃ نوین دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری
۱۱. رسالۃ حول مسألة رؤیة الهلال
۱۲. وظیفهٔ فردمسلمان در احیای حکومت اسلام، به انضمام: رسالۃ دولت اسلام و خطبهٔ عید فطر سال ۱۳۹۹ هجری قمری
۱۳. ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»
۱۴. نور ملکوت قرآن «چهار جلد»
۱۵. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تنویر یک شریعت دکتر عبدالکریم سروش
۱۶. رسالۃ نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین
۱۷. نامهٔ نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی طبع شده به ضمیمهٔ کتاب وظیفهٔ فردمسلمان
۱۸. لمعات الحسین برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سیدالشهداء
أبی عبدالله الحسین علیه السلام
۱۹. هدیهٔ غدیریّه: دو نامهٔ سیاه و سپید

ب: سائر مکتوبات

۲۰. تفسیر آیه مودّت: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و نخستین
قربانی (حضرت زهرا و فرزندشان حضرت محسن سلام الله علیهما)
۲۱. أنوار الملکوت نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (خلاصهٔ مواعظ ماه
مبارک رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری)
۲۲. سرالفتوح ناظر بر پرواز روح

۲۳. رساله فقهای حکیم طبع شده به ضمیمه کتاب سرالفتوح
۲۴. رساله فی الاجتهاد و التقليد تقریرات درس خارج اصول محقق مدقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلی رحمه الله علیه در مبحث اجتهاد و تقلید
۲۵. الخیارات تقریرات درس خارج فقه مکاسب مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلی رحمه الله علیه در مبحث مبحث خیارات
۲۶. القطع والظن تقریرات درس خارج اصول علامه محقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی رحمه الله علیه در مبحث قطع و ظن

ج: سائر منشورات

۲۷. آیت نور یادنامه عارف بالله و بأمرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا من بركات تربته
- این کتاب توسط چند تن از فضلاء تدوین شده و به جمع آوری گوشه هائی از زندگی و شخصیت ایشان که در لابلای کتب و آثارشان بیان شده، پرداخته است.
۲۸. نور مجرد «سه جلد» یادنامه عارف بالله و بأمرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا من بركات تربته
- این کتاب مجموعه ای از نوشتجات و فرمایشات حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدظله العالی است که در لجنه علمی مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام تحریر و تدوین گردیده است.
۲۹. جذبه عشق تفسیر آیه شریفه: وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ
- تقریرات قسمتی از دروس تفسیری عرفانی حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدظله العالی و بررسی ارزش و ضرورت عشق پروردگار و راههای تحصیل محبت الهی.

۳۰. **گلشن أحباب در کیفیت سیر و سلوک اُولی الألباب** مجموعه‌ای از مواعظ اخلاقی عرفانی حضرت آیة‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدظله‌العالی در جلسات انس و ذکر خداوند

نکات و موضوعاتی همچون: توحید حضرت حق، تبعیت از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام، مراقبه، عشق و محبت، طلب، تسلیم، ذکر، ابتلائات راه خدا، معرفت نفس، تهذیب و مجاهده با نفس و فناء فی الله، عمده محتوای این جلسات بوده است.

۳۱. **باده توحید در کربلای عشق** مجموعه مواعظ حضرت آیة‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی در دهه اول ماه محرم الحرام سنه ۱۴۱۵ هجریه قمریه شرح و توضیح برخی از کلمات در ربار حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و ادعیه منسوب به ایشان، فقر و احتیاج تمامی موجودات به پروردگار، قطع تعلقات و دلبستگی‌ها به غیر خدا و فلسفه نزول بلاها بر مؤمنین، برخی از مباحثی است که در این مجالس بررسی گردیده است.



اکثر این کتب تحت إشراف این مؤسسه به عربی و برخی از آنها به انگلیسی ترجمه و طبع شده است. مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام